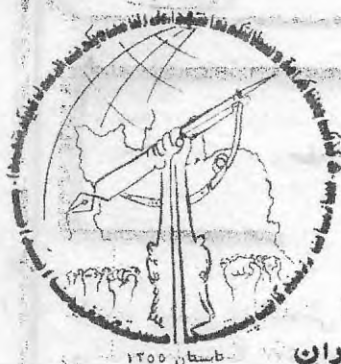


ارستیفین

الحمد لله رب العالمین

بیستم اسفند ماه ۵۹
سال دوم شماره ۶۶



ارگان عقیدتی - سیاسی سازمان دزمندگان پیشگام مستضعفین ایران

تک شماره ۳۰ دیال

سرمقاله

صلح؟ جنگ؟ مبارزه؟

از هنگامی که جنگ ایران و عراق با تهاجم عراق به خاک ایران در اول مهرماه آغاز گردید، افراد و هیئت‌های گوناگونی برای پایان دادن به مسئله جنگ بین دو کشور راهی ایران شدند و پس از انجام یک سلسله ملاقات‌ها و مذاکرات بدون رسیدن به نتیجه‌ای مثبت بازگشتند. از عرفات انقلابی گرفته تا ضیاء الحق سرسپرده و مزدور امپریالیسم و تا اولاف پالمر لیبرال بعنوان فرستاده مخصوص سازمان ملل متحد، هر یک سری به ایران زدند اما در مقابل موضع قاطع و گویا تغییر ناپذیر دولت ایران نتوانستند کاری از پیش برند. حرف مقامات ایرانی یکی و آنهم خارج شدن عراق از تمامی سرزمینهای اشغالی و سپس مذاکره برای صلح بود و عراق نیز متقابلاً در گرفتن آوانس‌هایی از ایران سرسختی نشان داده و حاکمیت بر شط العرب و بعضی مناطق مرزی را شرط قبول مذاکره قرار میداد. ولیکن علیرغم تمام سرسختیها و بدون آنکه ظاهراً در موضع رسمی ایران و عراق تغییری حاصل شده بقیه در صفحه ۲

پاس توده‌ها زمین‌ها بازگشت امپریالیسم

مقدمه:

امپریالیسم خون آشام آمریکا، بینوשהا و "سوهارتوها" و دون‌صفتان و ضد خلقیانی از این قبیل، خود را برای حاکمیت یافتن دوباره بر این مرز و بوم و نیز ترکتازی و بهره‌وری از این خوان گسترده مهیا میسازند و درمانم واندوه بقیه در صفحه ۱۷

امپریالیسم جنایت‌پیشه آمریکا خود را برای وارد ساختن ضربه نهائی بر پیکر خونین انقلاب مهیا میسازد. کشتی انقلاب را طوفانهای مهیب و ویرانگری فراگرفته و تندبادهای خانمان براندازی آنرا در میان اقیانوس موج و خروشان خلقها قراول رفته‌است.

نادر صدی
در صفحه ۲۴

بقیه در صفحه ۱۰

کردستان پهنه‌رهای پانگورستان انقلاب

پیچیده‌تر و مزمن‌تر میشود. اینک پس از دو سال، کردستان به ویرانکده‌ای مبدل شده و هر روز صحنه برپائی خونین‌ترین نبردهاست. خلق کرد، بیرحمانه قربانی میشود و روز بروز بیشتر در ورطه ستم و محرومیت و فشار قرار میگیرد. کشتار، ویرانی، تهمت، تبلیغات و وحشیانه‌تر و ضد اسلامی‌تر و ضد انسانی‌تر از همه "تحریم اقتصادی" او را بیش از پیش جری‌تر ساخته و از هژمونی انقلاب متنفر می‌گرداند. اکنون بین خلق کرد

چند روزی بیشتر به دومین سالگرد آغاز درگیریهای کردستان باقی نمانده است. دو سال پیش در روز ۲۶ اسفند یعنی تقریباً از فردای انقلاب، با حمله خلق کرد به پادگان سنج، آتش جنگ کردستان افروخته شد. واقعه سنج جرقه‌ای بود که بعد از مدت کوتاهی آتش جنگ را به تمام کردستان سرایت داد و هنوز که هنوز است، پس از دو سال خلقها در لهیب شعله‌های شوم آن قربانی می‌گردند و معضل کردستان روز بروز

در صفحات دیگر

● دگماتیسم مانعی در راه تاثیر پذیری و اثر گذاری انسان

● برپایی اقتصاد مستقل از کدامین راه؟ سیستم اقتصادی تطبیقی، انطباقی یا دگم؟

صلح؟ جنگ؟ مبارزه؟

باشد، هیئتی بنماینده‌گی از سوی کنفرانس طائف متشکل از رؤسا و نمایندگان ۷ کشور و دبیرکل کنفرانس اسلامی (حبیب شطی) بین ایران و عراق در تردد و رفت و آمدند و گویا بطور جدی قصد دارند که دیدگاه‌های دو طرف را به یکدیگر نزدیک ساخته و هرچه زودتر صلح را برقرار کنند. بطوریکه هم اکنون این هیئت دوبار به ایران و عراق سفر کرده و مذاکرات سری چندی را با مسئولان دو کشور انجام داده‌اند و آنطور هم که عنوان ساخته‌اند، از کندی پیشرفت مذاکرات ناامید نشده و به تلاش‌های خود در جهت آتش‌بس بین نیروهای دو کشور و آغاز مذاکرات صلح ادامه خواهند داد.

آنگونه که از ظاهر امر برمی‌آید، مقامات ایرانی هم مسئله هیئت و ماموریتی را که برعهده آن نهاده‌اند، بسیار جدی گرفته و با تلاش‌های آنان در جهت پایان جنگ، همکاری‌های لازم را نشان می‌دهند و چونان گذشته برآرمان خود در جهت صدور انقلاب و سرنگونی رژیم صدام پافشاری نمی‌نمایند و خیلی ملایم و مظلوم مسئله مورد ظلم و تجاوز واقع شدن ایران را پیش می‌کشند و از هیئت، تقاضای دادخواهی می‌کنند و با فروتنی تمام بی‌آنکه بر توانایی و برتری نظامی خویش تفاخر بفروشند و شعار بدهند، بر حق بودن و غیر متجاوز بودن خود تکیه می‌ورزند، تا شاید دل هیئت برحم آید و برصدام حسین جهت پس گرفتن دعاویش نسبت به ایران فشار وارد آورند، تا اینکه فرجی حاصل شود و جنگ به خوبی و خوشی پایان پذیرد.

عراق نیز از هیاهوهای خویش کاسته و گویی عقلانی‌تر به مسئله جنگ و عواقب و بارتاب‌های آن نظر دوخته و مذاکرات را جدی تر تلقی کرده‌است.

بهر حال موضوع مذاکرات کاملاً "سری و نهانی" است و جز خواص (!)، کسی را بر آن آگاهی نیست. تا باز چه زود بندهایی در پشت پرده انجام شود، و دیگر چه ترفندی بر خلق ستم‌دیده‌مان بکار رود.

اما در این میان یک "چرا" و یک علامت سؤال بزرگ ترسیم می‌شود و آن اینست که علت تلاش‌های اخیر امیرالایسم چیست؟ و چه عاملی سبب تن در دادن ایران و عراق به شرکت در این تلاش‌ها گشته‌است؟* برای دستیابی به پاسخ سؤال فوق باید به ماهیت جنگ، رژیم‌های دو کشور درگیر در جنگ، موقعیت استراتژیکی منطقه جنگی، رابطه امیرالایسم با مسئله جنگ، ره‌آورد‌هایی که تاکنون برای او داشته و زیان‌هایی که از این پس برایش خواهد داشت، توجه‌نمائیم چرا که اوضاع و احوال کنونی در خارج از این چهارچوب قابل بررسی نمی‌باشد. و لاجرم ماهیت صلحی را که می‌خواهند در منطقه ایجاد کنند، باید در ماهیت و ملجاء هیات رسیدگی به جنگ ایران و عراق جست.

* آقای فلاحی فرمانده ستاد مشترک نیز مایوسانه اظهار داشتند: "حل مسئله گروگان‌ها هم توانست موجب ارسال سلاح برای ما شود."

انقلاب در بستر انحراف و لرزان، برپایه‌هایی متزلزل خویش لنگ‌لنگان پیش می‌رفت که بناگاه آفتی جدید بنام جنگ به جانش افتاد و حیات و استمرار آن را بیش از پیش و جدی‌تر از پیش دچار مخاطره گردانید. اکنون قریب ۶ ماه از شروع جنگ تحمیلی بین دو کشور می‌گذرد. این جنگ در مرحله اول خویش هراس ارتجاع منطقه‌ای و نیز بیم و رجاء امیرالایسم را برانگیخت. چرا که آغاز جنگ امیدهای امیرالایسم و ارتجاع را برای نابودی انقلاب ایران بیاد داد. از آنجا که جنگ تضادی خارجی بود، تضادهای غیراصولی و رشد یافته داخلی را متاثر ساخته و تحت الشعاع قرارداد. خلق‌هایی که یاس و واردگی ناشی از رشد تضادهای بین هژمونی و نیروهای مترقی، هژمونی و خلق‌ها و نیز تضادهای جناحین هژمونی، آنان را نسبت به انقلاب و سرنوشت آن بی‌تفاوت و بیگانه گردانیده بود، بیکباره بسیج شدند و هرآنچه را که داشتند و می‌توانستند، در خدمت جنگ با دشمن خارجی قرار دادند. در ملت دوباره روح حرکت دمید و شور و هیجان بپاشد. بیابکانه و مضرانه خواستار ورود به جبهه و جنگیدن با دشمن بودند. در شهرهایی که مورد هجوم و بمباران عراق قرار می‌گرفتند، روحیه انقلابی مردم دوباره زنده شده و فعالانه در دفع حملات با یکدیگر همکاری نمودند. در همان روزهایی که ارتش از میدان مبارزه گریخت و خلق را در مقابل دشمن خونخوار تنها و بی سلاح رها کرد، آنان خود حتی بیش از آنکه در توان داشتند و از آنان انتظار میرفت، مقاومت کردند و مانع پیشروی دشمن شدند. اگر آ.ری. جی. هفت را از او دریغ کرده بودند، با کوکتل مولوتف‌های دست‌ساز به مقابله با تانک‌ها و تجهیزات مدرن و مرگبار دشمن میرفت. خلاصه خلق در میدان جنگ نیروی اصلی بشمار میرفت و بدنبال این بسیج بسوی تشکل و سازماندهی مردمی و انقلابی، پیش می‌تاخت و حضور نیروهای انقلابی در جبهه موجبات تسریع این امر را فراهم می‌آورد. وحشت امیرالایسم و بیم او نیز در همین جانشسته بود، چرا که می‌هراسید از آنکه بسیج و شرکت توده‌ها در جنگ، شور ضد امیرالایستی آنان را بالا برده و جنگ را به ریل مبارزه با امیرالایسم جاری سازد، چه، توده‌ها در شعارهای خویش غلط یا درست، صدام را مزدور امیرالایسم عنوان ساخته و جنگ را نه جنگ عراق با ایران، بلکه جنگ امیرالایسم آمریکا با ایران تلقی مینمودند.

جنگی که جنگاوران آن توده‌ها باشند و توده‌ها نیز بر اساس شعارهای ضد امیرالایستی مبارزه نمایند، و هدفشان از جنگیدن علاوه بر بیرون راندن دشمن از مناطق اشغالی، نجات اسلام و انقلابشان باشد، زمینه‌ای برای صدور آن انقلاب در سطح یک منطقه وسیع خواهد بود. اینست که امیرالایسم میدانست اگر خشم ضد امیرالایستی خلق‌های ایران در بستر جنگ عراق، روی جنگ را به سوی امیرالایسم سمت دهد و تضاد خلق‌ها با عراق در چهارچوب تضاد خلق - امیرالایسم مطرح شود. خلیج فارس به آتش کشیده شده و پایگاه‌هایش در منطقه نابود خواهند گردید. زیرا حرکت‌های خلق‌های منطقه بعد از انقلاب ایران، وجود زمینه عینی مهبای انقلاب و عصیان را در منطقه برای امیرالایسم اثبات نموده‌است.

اگرچه بیم از جنگ بود، اما رجاء امیرالایسم هم باز در



رابطه با جنگ قرار داشت. او برماهیت رژیم ایران بخوبی آگاه بود و میدانست تا این هژمونی هست، توده‌ها در صحنه جنگ فعال و برپا خواهند بود. و اگر هم در صحنه حضور داشته باشند، حضورشان غیر فعال و حاشیه‌ای خواهد بود. ورجا امیرپالیم خیلی زود واثق شد و ارتش کلاسیک منهزم ایران، تجدید سازمانی نسبی نمود و وارد صحنه کارزار جنگ کلاسیک با عراق گردید، جنگی که در آن خلقها گوشت دم توپ بودند و در شهرها و دهات نیز بی آنکه دخالتی در امور جریانات و سرنوشت جنگ داشته باشند، در زیر گلوله بارانها و بمبارانها شهید میشدند و بعد از مدتها تاخیر وازده و مایوس به اردوگاههای فاقد امکانات رفاهی اولیه گسیلشان مینمودند. اعتراضاتشان به مسیر انحرافی جریان جنگ و همچنین درخواستهایشان برای مشارکت فعال در جبهه‌ها، با تهمت و برچسب‌های شرم‌آوری چون ضدانقلاب، جاسوس و حتی زندان و شکنجه سرکوب و منکوب میگشت. بدین ترتیب آنطوری که انتظار میرفت با بمیدان‌گذاران تضاد خارجی نه تنها تضادهای داخلی را بیش از اندک مدتی افول نداد، بلکه آنانرا به جبهه نیز منتقل گردانید.

هژمونی قبل از آنکه به دفع تجاوز دشمن خارجی بپردازد به بیرون راندن نیروهایی که احتمالا "جنگ راماهیت" توده‌ای می‌بخشیدند، پرداخت. و اینگونه بود که ارتش یک‌هزار میدان گشت و نبض جنگرا در دست گرفت. جنگی سهمگین و فرسایشی که نتیجه‌ای جز نابودی نهادها و ارگانهای نفتی - اقتصادی دو کشور و نیز نابودی تجهیزات نظامی و بالطبع محو قدرت نظامی دو کشور در بر نداشت. و همین مسئله بود که جنگ را برای امیرپالیم جاذبه فراوان بخشید و دوشنایی را که میخواست با تیر آن زد. از یکسو جنگ در صورت کلاسیک و غیرتوده‌ایش زمینه تضعیف ارتش کلاسیک دو کشور را فراهم آورد و دست آمریکا را برای تسلیح و تجهیز ارتشهای کشورهای خلیج فارس، علی‌الخصوص عربستان بازگذاشت. زیرا تا زمانی که دو ارتش قدرتمند ایران و عراق در منطقه حضور داشتند، امیرپالیم نمیتوانست حاکمیت نظامی ارتجاع را بر منطقه امکان پذیر سازد. موضع ضد امیرپالیستی نسبی عراق از سالها پیش و ایران از دو سال قبل (از زمان پیروزی مرحله‌ای انقلاب) ارتجاع منطقه‌ای را در موضعی تدافعی و منفعل انداخته و امکان ابتکار عمل را از آن سلب نموده بود. اما جنگ در مدتی کوتاه توانست، این دوشیر را از دم و یال واشکم ساقط کند و نیروی نظامیشان را سخت تحلیل ببرد. بگونه‌ای که کشور کوچک کویت که حتی از یک استان ایران به مراتب کوچکتر و جمعیتش کمتر است، با علم کردن مسئله حمله موشکی ایران به خاک خود، الم شنگه‌ای پرسرو صدا پیاورد و ایران را به جنگ تهدید نمود. این ضعف نیروی نظامی از هر نظر به نفع امیرپالیم تمام می‌شد، چرا که زمینه وابستگی مجدد ارتش ایران به امیرپالیم را بخوبی فراهم ساخته و ارتش عراق را نیز از نظر تسلیحاتی به سوی غرب سوق می‌داد و گرایش به غرب را به مرحله افتادن تمام عیار به دامان غرب تبدیل می‌ساخت. در جبهه ایران نیز این جنگ با صورت کلاسیک خویش، موجبات انسجام و رشد ارتش را فراهم ساخته و آن را تقویت می‌نمود و ارتش را که در جریان انقلاب ضربه خورده بود دوباره به جایگاه اولیه خویش باز می‌گرداند. که البته سوابق و

عملکردهای مشعش و کاملاً "خلق ارتش را به انجام ع کودتا و در جریان حمله نظامی طیس و نیز در سرکوب اقلیت‌های نژادی - مذهبی میهنان بخوبی مشاهده کرده‌ایم و آگاهیم. که تقویت ارتش تاجه‌پایه در انحراف، انحطاط و حتی نابودی انقلاب، میتواند تاثیر سرنوشت‌ساز داشته باشد!

از طرف دیگر نابودی نهادهای اقتصادی سراپا وابسته ایران و عراق و نیز ضرورت رفع خسارات ناشی از جنگ زمینه‌ای مساعد را برای برقراری نفوذ سرمایه‌داری وابسته بوجود می‌آورد. هم چنین فشارهای ناشی از عواقب جنگ، تضادهای داخلی و بخصوص در رابطه با انقلاب ایران بشدت رشد داده و زمینه‌های وابستگی هر چه بیشتر آنها را به امیرپالیم جهان‌خوار فراهم می‌ساخت.

بازتاب مهم و مطلوب جنگ برای آمریکا، به تمام منطقه مربوط میشود. زیرا طرح مسئله جنگ در آن صورت غلط و انحرافی‌اش یعنی جنگ بین عرب و عجم، خود سدی میگشت بر سر راه صدور، غلاب ضد استبدادی توده‌های ایران و آتشی را که در پهنه خلیج در حال شعله‌ور شدن بود، موقتاً مهار نموده و خاموش مینمود و باز مهمتر از این، انقلاب فلسطین که گرمی دهنده به خلقها و کانون خود آگاه‌سازی آنهاست، در پرتو جنگ خانمانسوز ایران و عراق به محاق رفته و به سطح مسئله‌ای حاشیه‌ای و دست دوم افول یافت و علاوه بر این، قدرت بالقوه جنبش آزادیبخش فلسطین را شدیداً کاهش داده چرا که نیروهای نظامی دو کشور درگیر جنگ، هراس بزرگ صهیونیسم را موجب شده بودند و حال دیگر خیال آواز وجود آنان راحت بود. چرا که دیگر وجودی از آن نیروها، برجای نمانده بود.

نیاز ایران به قطعات و لوازم یدکی و تسلیحات جنگی، هژمونی را بسوی حل سریع و سازشکارانه مسئله گروگانها که هم به گره کور سیاست خارجی ایران تبدیل شده و عامل مشغولیت بزرگ هیئت حاکمه ایران گشته بود، هدایت می‌نمود و آب رفته را دوباره به جوی امیرپالیم بازمی‌گردانید و چنانکه بدفعات مقامات آمریکائی اظهار داشتند که جنگ می‌تواند عامل مهمی در جهت حل سریع مسئله گروگانها باشد، بگونه‌ای که به شرافت و منافع ملی آمریکا خدش‌های وارد نیاید. اینست که جنگ حتی مبارزه شعاری و در عین حال پرسروصدای هژمونی را با امیرپالیم تحت الشعاع قرار داد و او را به سازشکاری و مماشات با امیرپالیم و عدول از مواضع اولیه خویش کشانید. ارسوی دیگر در رابطه با موضع ابر قدرت شرق هم جنگ بسود ارتجاع منطقه، صهیونیسم و امیرپالیم بود، چرا که موضع بیطرفانه ابر قدرت شرق که ضروری هم مینمود، قدرت او را در منطقه کاهش داده و موازنه قوا را بسود امیرپالیم تغییر می‌داد.

و لذا جنگ آب گل‌آلودی بود که امیرپالیم می‌توانست در آن تمامی ماهیهای مورد نظرش را بگیرد و اهداف پلید خود را تحت آن عملی سازد. اینست که تمامی توش و توان خود را مصروف بهره‌برداری از جریان جنگ نمود و هیچ فرصتی را از دست نداد.

دوباره اهمیت حیاتی و بی‌ظنیر خلیج در چهار چوب منافع امیرپالیم بسیار سخن گفت‌ایم و نیازی به توضیح مجدد نیست، اما آنچه که موجب نگرانی امیرپالیم گشته بود، عدم



غرب، توانست جلوی پیشروی عراق را تا حدی سد نماید و جنگ را در یک حالت ایستا و میخکوب در مسیری فرسایشی ادامه دهد.

جنگ در این مرحله خود که تا نابودی کامل تاسیسات چشمگیر نفتی - اقتصادی دو کشور پیش رفت، راه‌آورد های فراوانی برای امپریالیسم بیارآورد که این راه‌آورد ها در سطح منطقه‌ای عبارت اند از: تسلیح مرتجعین منطقه، به‌انزوا کشاندن انقلاب خلق فلسطین، برقراری ثبات و آرامش بنفع امپریالیسم در خلیج، ارج و ارزش یافتن کنفرانس طاغف بعنوان زمینه‌ساز کنفرانس نظامی ریاض و سدفرهنگی در مقابل کمونیسم، برپایی کنفرانس ریاض و اتحادیه‌های نظامی امپریالیستی. از طرف دیگر درجهبه ایران نیز انقلاب مهار شده و در چهارچوب جنگ محصور گشت و هارت و پورتهای هژمونی مبنی بر صدور انقلاب به خاموشی گرائید. ارتش کلاسیک با همان نظام ضد خلقی و شاهنشاهی پیشین احیا شده و انسجام یافت و بطور کلی میلیتاریزم اهمیت از دست رفته خود را باز پیدا نمود. تخریب مناطق بمباران شده در رشد غیر اصولی تضادهای داخلی اقتصاد ورشکسته و ناتوان کشور را هرچه بیشتر به مرحله فلات و رکود سوق داد و زمینه وابستگی اقتصادی را به غرب مهیا ساخت. بطوریکه سران ایران از آنکه با حل مسئله گروگانها موجب شکسته شدن تحریم اقتصادی غرب نسبت به ایران شده‌است، با افتخار و سربلندی یاد می‌کردند، و آمریکا این همه راه‌آورد را در رابطه با ایران، در چگونگی حل مسئله گروگانگیری که خود یکی از راه‌آورد های جنگ بود، دید. او مشاهده کرد که چگونه هژمونی ایران برای تثبیت موقعیت خود و جلب رضایت توده‌ها و تحویل سلاح و تجهیزات جنگی از آمریکا، سراسیمه و شتابان سرورته قضیه گروگانها را هم آورد و منتظر، چشم به دهان امپریالیسم دوخت که چه لطفی مینماید؟! که انگار خبری نشد و گویا برخلاف انتظار هژمونی انقلابی پیشرو و ضدامپریالیست ایران (!) آمریکا در کوتاه مدت خیال تسلیح ایران را ندارد.

وبالاخره جنگ راه‌آورد بزرگی در رابطه با عراق برای امپریالیسم داشت و آن سوق یافتن عراق به دامن ارتجاع منطقه بود. عراق که همواره دشمنی سرسخت در مقابل ارتجاع و صهیونیسم (البته نه در عمل بلکه در شعار) بود، الزامات ناشی از جنگ او را به دامن ارتجاع انداخته و با آنان هم پیمان و همراه گردید و بدین ترتیب خطر عراق در رابطه با ارتجاع مرتفع شده و خیال اسرائیل را هم بیش از پیش از تهدیدهای اعراب راحت و آسوده کرد. از طرفی نیز عراق را از نظر نظامی هم به غرب متصف ساخت، چه تا قبل از جنگ عراق گرچه از نظر اقتصادی به غرب وابسته بوده اما از نظر نظامی و تسلیحاتی تا دزبادی در وابستگی با ابرقدرت شرق قرار داشت. لذا عراق بعلت نیازهای جنگی، به سلاحها و پیشرفته غرب روی آورد. زیرا سلاحهای غربی که ایران مجبور بدانان بود برتری خود را در جریان جنگ بخوبی به اثبات رسانده و میل عراق را بدین وابستگی نظامی افزایش داده بود.

علی‌رغم راه‌آورد های درخشان فوق، استمرار جنگ در صورت راکد، فرسایشی و خسته‌کننده خود، خالی از مخاطره هم نبود. و خطراتی اساسی برای منافع امپریالیسم و ثبات

ثباتی است که انقلاب ایران با فراری دادن ژاندارم وفادار امپریالیسم (شاه) از ایران، در منطقه بوجود آورده بود. امپریالیسم در پی آن بود که بخلاء ژاندارم منطقه را با جایگزینی مرتجعین جبران گرداند. اما وجود ارتش قدرتمند و دست نخورده ایران به مثابه مانع در سر راه امپریالیسم قرار داشت و جنگ هم چون حربه‌ای رحمت‌زا این مانع را از سر راه امپریالیسم کنار نهاد و ترکتازی و غارتگری را بر خلقها و منطقه بدون برخورد با هیچ سد و مانعی عملی ساخت. بدینسان امپریالیسم اولین گام را در جهت بهره‌برداری از جنگ در راه ایجاد ثبات در منطقه فراییش نهاد و روسوی خلیج گذاشت. زرادخانه‌های بسیار عظیمی در عربستان برپا ساخت و آنانرا مالا مال از سلاحهای پیشرفته غرب گردانید و در همانحال هم از تسلیح شیخ نشینهای خلیج مزدور غافل نمانده و در پی دستیابی به این هدف به جد کوشید و در کنار این تسلیح به برپایی پیمانهای که از مدت‌پیش در فکر ایجادشان بود پرداخت. ۶ کشور حوزه خلیج را گردآورد و اتحادیه نظامی - امنیتی دستجمعی بین آنان برقرار ساخت. مثلث‌های شوم نظامی کشورهای مرتجع منطقه را، تکوین و تقویت نمود و کوشید که در سایه این مثلثها منافع خود را از جنوب شرقی آسیا تا شمال آفریقا پاسداری و صیانت نماید. مثلث پاکستان و ترکیه، عربستان - مثلث عربستان و ترکیه، مصر - مثلث اسرائیل، مصر، سومالی - مثلث سودان، مصر، مراکش و... که اینگونه مثلثها را به کرات ایجاد نمود و پیوندهای نظامی نظامات ضد خلقی را استوار و مستحکم گرداند. بدین ترتیب تمامی انقلابات در منطقه از جمله انقلاب فلسطین، صحرا، ظفار در زیر چتر سیاه اتحادیه‌ها و مثلث‌های نظامی در فشار و تضییق و تهدیدی جدی‌تر و ناپودکند تر از پیش واقع شدند.

اما مسئله‌ای که حائز اهمیت می‌باشد، آنستکه امپریالیسم برای استمرار جنگ چه روشی را در پیش گرفت و چگونه برای هدف موفق آمد؟ او قبل از هر چیز برای ناباستادن ماشین شوم جنگ ایران و عراق، با تحریک مرتجعین به پشتیبانی از عراق و قراردادن امکانات نظامی - مالی در اختیار آن و نیز اعلام حمایت ضمنی از صدام و انجام تبلیغات وسیع به نفع او، وی را بیشتر گم ساخته و به ادامه جنگ تشویق نمود. کما اینکه دیدیم آواکس‌های ارسالی امپریالیسم و نخستین استفاده‌های آن در اختیار منافع عراق در جنگ قرار گرفت و کمبود نفت برای مصارف داخلی عراق نیز توسط کویت جبران گردید و کمکهای ارزی - نظامی مشابهی نیز از سایر شیخ نشینهای خلیج دریافت نمود. از سوی دیگر هم امپریالیسم غرب، کمکهای تسلیحاتی خویش را به عراق تشدید نموده و سلاحهای پیشرفته و متنوعی را در اختیار او قرار داد، که از جمله تحویل ۶۰ میز از سوی فرانسه و تانکهای چیفتن توسط انگلیس را میتوان نام برد.

بدینگونه عراقی که کیلومتر ها در خاک ما پیش آمده بود به استحکام مواضع خود پرداخت و برای ادامه جنگ خود را هرچه بیشتر آماده و مهیا گردانید. ایران نیز اندکی بخود آمده و در پی سرو صورت دادن به ارتش کلاسیک خود برآمده و علی‌رغم تضاد بین جناحهای درگیر جنگ از قبیل ارتش، سپاه و سایر نیروها و نرسیدن قطعات یدکی و کمک از سوی



ایجادش در منطقه در پی داشت. و احساس همین مخاطرات در طول زمان بود که امپریالیسم را اینچنین به پایان دادی به جنگ و ایجاد صلح راغب نموده است.

جنگ چنان پتکی بر سر هیئت حاکمه ایران وارد آمد و آنان را به انزوا و دوری گزینی شان از انقلابات، کشورهای شرقی و نیمه مترقی جهان و ارتباط شان با کشورهای مترجع و مزدور راغب ساخت. علیرغم تمام تکذیبها و زیر بار نرفتنها، هژمونی عمیقاً معتقد شد که در جهان منروی است و با سیاست خارجی غیر اصولی اش باب مراوده را با تمام دنیا بسته است. اینست که سرعت در سیاستهای گذشته خود تجدید نظر نمود و به کشورهای مترقی بر اساس موضعی که در قبال جنگ دو کشور گرفته بود دند روی آورد. بر شدت تبلیغات خود افزود و هیئت هایی را به سراسر جهان گسیل داشت. پس از دو سال با لیبی رابطه دوستانه ای برقرار نمود و پشتیبانی لیبی را از ایران به عنوان سند حقانیت خویش به رخ همگان کشید. رابطه ها با الجزایر دوستانه تر و گرم تر شد و سوریه و کره شمالی و یمن جنوبی نیز مورد عنایت آقایان قرار گرفتند. بدینگونه جنگ موجب شد که ایران تاحدی در صف مترقیون منطقه قرار گیرد و خطوط حرکتش در سطح جهانی با اعضای حسیه باینداری همفاز و همگام شود.

نزدیکی ایران به حسیه ترقیخواهان مخاطرات فراوانی که عمده ترین آن برهم خوردن ثبات خلیج بود، در برداشت و امپریالیسم را به شدت متوحش گردانیده بود. از یکسو نیز، ایران پس از آنکه دریافت علیرغم جراح سزهایش که مکرراً به امپریالیسم زد و علیرغم تمام گذشتها و عدولهایی که از موضع اولیه خود نسبت به مسئله گروگانها نمود، امپریالیسم بنا بر عدم اطمینانش به هژمونی کنونی (ارتجاع) و بنا بر سیاستهایی که در باب کشاندن ایران به دامن خود در بلند مدت در سر دارد، از تحویل قطعات یدکی و سلاحهای که حتی بولشان را هم ایران پرداخت نموده بود، امتناع ورزید، تا حد زیادی از او نومید شده و برای اکتیاف نیازهای خود رو به سوی ابر قدرت شرق و متحدانش آورد.

سفرهای چندی به بلوک شرق و شوروی صورت گرفت و قول و قرار همکاریهای دوستانه و نزدیک با آنان گذاشته شد. بدینترتیب امپریالیسم دید که راندن مفروط و قاطع ایران از درگاه خودش، او را در آستانه سقوط به درگاه ابر قدرت شرق قرار داده است و بدیهی است که این نزدیکی تا چه اندازه به زبان ثبات ایجاد امپریالیسم در منطقه خلیج خواهد بود. آمریکا دریافت که با نزدیکی ایران و شوروی و انکاء ایران از نظر نظامی - اقتصادی به بلوک شرق، شوروی را از موضع تدافعی اش که نمود آن ارائه طرح ۶ ماده ای او برای تأمین امنیت خلیج هنگام سفر به هندوستان بودیه موضعی مسلط و تهاجمی ارتقاء خواهد داد. اینست که متوحشان و

* ضروری از آن جهت که رابطه خاص عراق با شوروی و نیز اهمیت ستراتیژیک ایران و خطوط مرزی طولانی آن با شوروی، او را بر سر یک دو راهی قرار داد که او محتاطانه موضع بیطرفانه را در قبال جنگ اتخاذ نمود.

سراسیمه حرکت خویش را در جهت پایان بخشیدن به جنگ آغاز نمود و در جوشا جوش جنگ بیرجم صلح را به اهتزاز درآورد و هیئت انتخابی کنفرانس طائف نیز، بالاجات و جدیت تمام به حل مسئله جنگ بین دو کشور همت گمارد.

اگرچه قبلاً هم اولاف پالمه ها و شطی ها و ضیاء الحق ها برای پایان دادن به جنگ پادر میانی کرده و به رفت و آمدهایی در بین دو کشور دست زدند، اما برهنگان آشکار بود که این حرکتها حسیه نمایشی و تبلیغاتی داشته و از موضع قاطع و مطمئنی صورت نمی گیرند. اما اینبار با گذشته فرق داشته. هیئت بررسی مسئله جنگ عزم را بر انجام جنگ حزم نموده اند. برای آنکه به سرعت کوری آمریکا در این رابطه بیبریم و ماهیت صلحی را که وی خواهان است بدرستی درک نمائیم، نگاهی به ملجا و ماهیت و ترکیب و مرکزیت هیئت کفایت می نماید. چنانکه می دانیم، هیئت ریشه در کنفرانس اسلامی

آمریکائی طائف دارد و منتخب کنفرانس سران اسلامی در طائف است و بناچار از سوی او خط داده میشود و امپریالیسم بطور غیر مستقیم صحنه گردان نمایش است. و هرگاه که اراده کند میتواند بر مسئولین کنفرانس اسلامی که از قضا عربستان و مزدورانی چون او هستند، فشار آورده و جریان را متوقف سازد. بنابراین ملجا هیات، مادی امپریالیستی و ضد خلقی است و هیچگاه نمیتواند هدفهای اساسی و خلقی را از حرکتهای خودش بی بگرد.

مرکزیت هیات نیز در جده یکی از شهرهای مزدور بین خلیج (عربستان) قرار دارد و نتیجه گیریها و ارزیابیها با نظر خواهی و مشارکت سران مزدور عربستان صورت می گیرد و طبعاً خطوط با همکاری مسئولین این کشور ترسیم می گردند.

اما ترکیب هیات از ناهمگونی و طیف بندیهای متفاوتی برخوردار است و میان ملجا و مرکز هیات، ماهیتی کلاً ضد خلقی ندارد. در ترکیب این هیات سه طیف را میتوان از یکدیگر جدا نمود که عبارتند از: ۱- طیف مترقی و انقلابی: احمد سکوتوره رئیس جمهور، جمهوری دموکراتیک گینه که سرپرستی هیات را هم برعهده دارد و جبهه های مترقی و مبارز است. او که از همراهان و همسنگران لومومباها، ناصرها و نکرومه ها بوده و سالها بر علیه پرتقال و آپارتاید و استعمار مبارزه کرده است به هیات صورتی خاص بخشیده است.

یاسر عرفات رهبر جنبش آزادی بخش فلسطین که فرزند انقلاب فلسطین و تبلور راستین اراده خلق قهرمان فلسطین میباشد. در هیات نقش مشخص و تعیین کننده ای داشت و در موضعی در جهت پایان دادن به جنگ تلاشی مینماید.

۲- طیف میانه رو: این طیف از افرادی چون "مصطفی میاس" وزیر خارجه سنگال و "داوود اجورا" رئیس جمهور گامبیا تشکیل یافته و میتوان آنرا حسیه غیر وابستگان بحساب آورد که نه انقلابیند و نه مزدور.

۳- طیف مترجعین و سرسپرده امپریالیسم: طیف سرسپردگان که قویترین جناح هیات را تشکیل می دهد، از عناصر ضد خلق و جنایتکاری چون ضیاء الحق رئیس جمهور کودتایی پاکستان، ضیاء الرحمن نیز که با یک کودتای خونین سرکار آمده و سرکشت انقلاب بنگلادش را با سرنگون ساختن شیخ مجیب الرحمن به کف گرفته و "فولنتو دولسو" وزیر امور خارجه دولت کودتایی ترکیه و نیز "حسین شطی" دبیر کل



مزدور کنفرانس اسلامی ترکیب یافته است. بدین ترتیب کودتا-گران و سرسپردگان در این طیف مجتمع شده اند.

اما وجود این سه خط در هیات (خط سکوتوره، ضیاء-الحق، اجورا) بر اساس تأثیراتی است که این سه (مترقی - میانه رو - مرتجع) از جنگ پذیرفته اند و بر مبنای سه انگیزه متفاوت صورت گرفته است. خط آزادیخواه هیات، با توجه به ماهیت جنگی که بین ایران و عراق جریان دارد، هیچگونه نفعی در رابطه با خلقها احساس نمیکند و آنرا کلاً به زیان کشورها و خلقهای ضدامپریالیست می بیند، از این روست که پی گیرانه در جهت اتمام جنگ می کوشد. این جناح از آن رویه مذاکرات پایان دادن به جنگ پیوسته اند که این جنگ را قدمی قاطع در جهت تضعیف جبهه خلقها در مقابل امپریالیسم می دانند و کمکی غیر مستقیم و خدمتی بی اجر به رژیم اشغالگرو تجاوزگر اسرائیل.

خط دوم که موضع نسبتاً بی طرفانه ای را در سیاست خارجی و نیز در حرکت های داخلی خویش دنبال می کنند، جنگ را موجب رشد تضاد ابرقدرتها دانسته و لاجرم به زیان خود می دانند، لذا انگیزه شرکتشان در هیات، تلاش در جهت اعاده اوضاع به وضعیت سابق است.

و سرانجام خط سوم که علت و انگیزه مشارکتشان در تلاشهای صلح، مشابه و همگون با اهداف و انگیزه های امپریالیسم است. بدینصورت که آنان نیز از این وحشت دارند که ادامه جنگ به توده های شدن آن و یا به نزدیکی ایران به ابرقدرت شرق منجر شود و پایه های لرزان و پوшالی حاکمیشان را به لرزه در آورد. اینست که در حال حاضر بر-خلاف موضع گذشته شان که بر استمرار و تداوم جنگ قرار داشت، "دیگر" جنگ را بسود خود ندانسته و ادامه آن را بیشتر از این زیانبار می دانند و همگام با امپریالیسم سعی دارند به هر نحو که شده بدین جنگ خاتمه دهند.

ایران و عراق نیز بعلمت عدم توانائیشان در ادامه جنگ عکس العمل های مثبتی از خود نشان داده اند و البته عراق از همان اوان شروع جنگ از هیئت های بررسی و میانجی گری استقبال مینمود، چراکه نیروهایش در خاک ایران مستقر بودند و او جنگ را نه بمنظور کشور گشایی بلکه، اهداف دیگری که قبلاً درباره آنها بحث نموده ایم، آغازید.

جنگ در رابطه با ایران یک سلسله بازتابها داشت که قبلاً هم از آنها نام برده ایم. این بازتابها را در تشدید تورم، رکود، بیکاری رشد اپوزیسیون و ضدانقلاب، رشد تضادهای داخلی، همچنین تثبیت نسبی موقعیت امپریالیسم و تثبیت تمام عیار هژمونی می توان جمع بندی نمود. اما یاس توده ها نسبت به انقلاب، بی تفاوتی نسبی شان در مقابل مسائل جنگ و اعتراض و خشمشان از گرانی طاقت فرسا و بیکاری روزافزون، هژمونی را از سرنوشت آینده خویش به هراس افکنده است. نرسیدن سلاحها و قطعات یدکی از آمریکا و غرب نیز امید او را در بکف آوردن پیروزی و غلبه بر عراق به یاس مبدل ساخته است و آشکارا می بیند که حتی حل مسئله گروگانها هم

* تنها شعاری که هژمونی ایران در روزهای اول جنگ سرداد و امپریالیسم را از آشفته شدن ثبات خلیج به وحشت انداخت، تهدید بستن تنگه هرمز و مقابله با رژیم های نظامی عراق به منطقه بود که البته هژمونی انقلابی (۱) خیلی زود به عمق شعار و تهدید خود پی برده و در جهت اصلاح آن بارها به امپریالیسم در مورد بازبودن تنگه هرمز و تضمین امنیت خلیج قول مکتبی و انقلابی داد !!

نتوانسته است مرحمی بر زخم های عمیق و چرکین او باشد. لذا علی رغم موضع گیری خشک و قاطع خویش، من غیر مستقیم و حتی مستقیم از تلاشهای صلح جویانه استقبال نموده است. و البته زیاد هم به ادامه این مواضع قاطع او نباید دل بست. چرا که از تجربه آزادی گروگانها هنوز مدت زمان زیادی نگذشته است و آنها برای گروگانها هم شعار سفت و سخت محاکمه را سر میدادند!

عراق هم که طولانی شدن مدت جنگ فرسوده و ناتوانش ساخته، بعلمت وحشتی که از رشد تضادهای داخلی و انجام کودتاها و نظامی در درون هیئت حاکمه، یاس توده ها و اپوزیسیون رشد یافته داخلی عراق دارد. پایه های حاکمیت خود را لرزان یافته و در پی آنست که به هر نحو که شده به صلح دست یابد. اما صلحی که او طالب آنست، آنگونه صلحی است که یک سری آوانسها را برای او تامین کند تا او به وسیله آنها، خلق های عراق و ارتش عراق را برای جنگی که آغاز گردد صلحی که پذیرفت، توجیه نماید. چه در غیر اینصورت، اینهمه خرابی و ویرانی که بازتابتهاجم صدام به ایران است، عاملی خواهند شد در جهت قیام توده ها بر علیه رژیم حاکم عراق و یا کودتای ارتش که در هر دو صورت بحیات رژیم صدام در معرض نابودی قرار خواهد گرفت. از اینروست که عراق بدون گرفتن امتیاز و آوانس نمیتواند صلح را بپذیرد. و اینجا گره کوری است که موقعیت مذاکرات را با اشکال مواجه میسازد، چراکه ایران هم نمیتواند ذره ای امتیاز اضافه بر آنچه در قرارداد ۱۹۷۵ الحزایر منظور شده، به عراق اعطا نماید. زیرا این حرکت شکست هژمونی تلقی شده و تضادهای درونی هیئت حاکمه و تضاد خلقها با هژمونی را رشد خواهد داد.

خلقها بر مبنای پایداری و استواریشان توانسته اند تا حدی به پیروزیهای نسبی در مقابل عراق دست یابند و بهیچ عنوان خواهان خاتمه جنگ، در مقابل دادن حتی یک وجب از خاک ایران به دشمن نمیشانند و خلقها خود مسئولیت جنگ را بر عهده می گیرند و میتوانند اینکار را هم بکنند، زیرا ارتش همان روزهای اول پایه فرار نهاد و حمله ناقصی هم که در ۲۸ صفر به ارتش عراق نمودند با شکست روبرو شد. پس این خلقها ایند که می توانند مقاومت کنند و سرنوشت جنگ را به سود خود رقم زنند.

همانگونه که از آغاز جنگ را در صورت کلاسیک آن بحال خلقها و انقلاب زیانبار می دانستیم، حال نیز که زمره های صلح آغاز شده است، آن را یک صلح تحمیلی و غیر اصولی بیش نمیدانیم. در تحلیلهایی که راجع به جنگ منتشر ساختیم، به کرات عنوان نمودیم که جنگ بر ماحتمیل شده است لذا جنگیدن با دشمن و دفع او وظیفه ای است که برگردن یکایک افراد مملکت میباشد. اما چگونه جنگیدن و درجه بستری به جنگ پرداختن شرط پیوستن نیروها به جبهه است. گفتیم جنگ اگر از ماهیت پنتاگونپستی اش بیرون بیاید و توده های شود، میتواند ماهیتی ضدامپریالیستی بیاید و زمینه ای شود جهت رهایی خلقهای ایران و بایستی شود جهت پیوستن خلقهای منطقه به سیل بنیان افکن انقلاب. اما از آنجا که هژمونی انحصار طلب تضادش را با نیروهای مترقی به حدی مطلق ساخته که حمله وری تضاد غول آسایی چون عراق هم نمیتواند ذره ای بقیه در صفحه ۹

از صفحه ۱ "دگما تیسیم"، مانعی در راه تأثیر پذیری و اثرگذاری انسان

بخش سوم: نمودارها، زیانها و روش مبارزه با دگما تیسیم.

۱- نمودارها و زیانهای دگما تیسیم:

در یک تکرش عام و همه جانبه هیچگونه الزامی وجود ندارد که "نمودارها" و "زیانهای" یک موضوع، پدیده و یا کلاً "حرکتی" منطبق برهم باشند. "نمودار" می تواند "مثبت" و تکاملی و هم آنکه بالعکس "منفی" و انحطاطی باشد که تنها در صورت منفی آن بصورت "زیان" تجلی می یابد. بعنوان مثال، نمودار "عبادت الله" رشد و تکامل انسان و بالعکس نمودار "بت پرستی" همان شرک است که او را نابود می کند پس فی نفسه، "نمودار" و "زیان" حرکت، مترادف یکدیگر نیستند و فقط برخی اوقات یکسان میشوند. در مورد آفات حرکتیهای انسانی، تشکیلاتی، میتوان به جرات ادعا نمود که در همه حال، "نمودارها" خود همان "زیانها" خواهند بود و بررسی این دو، مجزا و منفک از یکدیگر نمی باشد. یعنی سکتاریسم، آنارشیسم، اپورتونیسم و... هم "نمودار" و هم "زیان" پیدایش دگما تیسیم در حرکت انسان می باشند. حتی در صورت اخس، "جدائی از توده ها"، "دوری از واقعیتها" اتخاذ "استراتژی غیر واقعی" و... که خود "نمودارهای" سکتاریسم هستند، در همان حال، "زیانهای" آن نیز به شمار می روند پس اگر چه در بدو امر، میان این دو تفاوت قابل ملاحظه ای وجود دارد لکن بعلت آنکه در یک رابطه اخس یعنی "آفات انسانی" تشکیلاتی، مورد بررسی واقع می شوند، مرز بندی میان آنها، دیگر لزوم چندانی نخواهد داشت.

نکته دیگری که در مورد شناخت "نمودارها" و "زیانها"ی دگما تیسیم، باید مورد توجه واقع شود، ارتباط تنگاتنگ آنها با انواع دگما تیسیم، یعنی نفسانی، ذهنی و عملی می باشد. چرا که برخی از "نمودارها و زیانها" مستقیماً از دگما تیسیم نفسانی (قدرت طلبی، برتری طلبی و...)، بعضی دیگر از دگما تیسیم ذهنی (معلومات گرایی، ذهن گرایی و...) و بالاخره تعدادی نیز نشأت گرفته از دگما تیسیم عملی (پراگماتیسم، سکتاریسم و...) میباشد. آگاهی به این امر خواه ناخواه کمک بسیار موثری خواهد بود که ما توسط آن می توانیم بسیاری از آفات انسانی - تشکیلاتی را به سان اپورتونیسم، کیش شخصیت، سطحی گرایی، هدف کردن وسیله و... ریشه یابی نموده و شیوه برخورد صحیح با آنها را بدست آوریم.

از جمله "نمودارها و زیانهای" دگما تیسیم بالاخص در یک حرکت تشکیلاتی، بیماری "سکتاریسم" است. شاید در نظر اول متصل کردن سکتاریسم به دگما تیسیم، عجیب و بدون دلیل جلوه کند لکن اگر بابینشی تیز تر و عمیق تر به عمق مسئله بنگریم، ارتباط این دو را بخوبی در خواهیم یافت. منتهی قبل از آنکه بخواهیم مستقیماً این مسئله را مورد توجه قرار دهیم، لازمست که مقدمتاً تفاوت سه موضوع "تأثیر پذیری منفی"، "تأثیر پذیری مثبت" و بالاخره "تأثیر پذیری انحرافی" را دریابیم. نکته ای که مرز میان تأثیر پذیری "انحرافی" و تأثیر پذیری منفی را مشخص میکند، همان وجود یا عدم وجود "زیغ قلبی" است. یعنی اگر چه تأثیر پذیری منفی، خود نوعی تأثیر پذیری انحرافی بشمار میرود، مع الوصف این انحراف نه آنکه ناشی از "ضعف شناختی" و یا ضعف انتخاب بستر تأثیر پذیری باشد، بلکه نشأت گرفته از رشد نامتعادل خصلتهای نفسانی و زیغ قلبی است. برای آنکه تفاوت در صورت فوق را بهتر دریابیم و بتوانیم فرق میان این دو حالت را عمیقاً "لمس کنیم"، کافست مثالی بیاوریم: مثلاً "مادر شراط کنونی حرکت چندگروم را در داخل جامعه خود مان به نفع امپریالیسم

می دانیم یکی، ضد انقلاب و ستون پنجم امپریالیسم، دوم گروه های چپ افراطی و... اگر چه دو جریان فوق، جهت حرکتشان به سوی امپریالیسم بوده و بالطبع به نفع امپریالیسم تمام می شود، ولی میان این دو تفاوتیهای بسیاری وجود دارد که مهمترین آنها همان اختلاف در انگیزه های حرکتی آنهاست. یعنی انگیزه ای که فلان گروه چپ افراطی را وادار کرده تا سلاح بدست بگیرد و در این مقطع به جان هر مونی انقلاب بیفتد، ضعف شناخت و بینش آنست و این جریان به هیچوجه قصد ندارد تا در صف ضد انقلاب قرار گرفته و در جهت خلاف منافع خلقی قرار گیرد، اما بر خلاف آن، اپوزیسیون غیر اصولی و ستون پنجم، از ریشه و بنیان با حرکت تکاملی خلقها و منافع توده ها تضاد دارد و عملاً با تمام قوا و نیروی خودش سعی می کند رودخانه پر خروش انقلاب را از جریان بیاندازد و مانع حرکت متعالی آن گردد. لذا است که می بینیم این دو جریان، با وجود همسویی و هم جهتی، انگیزه های حرکتی متفاوتی دارند.

فرق میان "تأثیر پذیری منفی" و انحرافی هم، درست مانند مثال فوق است و عنوان کردن این موضوع، از جهات بسیاری کمک می کند تا نقاط مبهم بحث باز تر شده و شبهه در آن ایجاد نشود. چرا که گاه در مبحث دگما تیسیم، که انواع و اقسام تأثیر پذیری انسان را شامل می شود، ما آمده ایم کافران و منافقین و... را دگما تیسست معرفی کرده ایم و گاهی نیز مشرکین، آنارشیستها، ذهن گراها و... را در این تقسیم بندی جای داده ایم. اینست که اگر مرز بندی فوق مراعات نشود، درک صحیح مسئله قدری دشوار خواهد شد.

پیدایش آفت دگما تیسیم در حرکت تشکیلاتی، بعلت آنکه پایه و اساس تشکیلات انقلابی را نیروهای خلقی و برای نجات خلقها بنا می نهند، عمدتاً نمی تواند ناشی از تأثیر پذیری منفی و بر مبنای بعد فجور و عدم تعادل خصلتهای نفسانی باشد، بلکه بیشتر از همان تأثیر پذیری انحرافی نشأت میگیرد. پس در وهله اول در - یافتیم که "سکتاریسم پیشگام" که یکی از آفات عمده تشکیلاتی است زائیده تأثیر پذیری انحرافی می باشد. استوایی که در اینجا پیش میاید این است که تأثیر پذیری انحرافی چگونه صورت میگیرد؟ برای درک این مطلب، کافست که نگاهی اجمالی به تعریف سکتاریسم پیشگام یعنی "جدائی پیشگام از توده ها" بیاندازیم. در تحلیلی که پیش

از این، از سکتاریسم داشتیم* اشاره کردیم که پیشگام بعلت دوری روز افزون از "واقعیتها" و "عینیتها" بالاچاره استراتژی تعیین شده اش نیز صورتی "ایده آلی" و انحرافی یافته و وی قادر نیست تا ارتباط لازم را با توده ها برقرار نماید. دلیل موضوع فوق را براحتی میتوان در همان تأثیر پذیری انحرافی یافت. چرا که یک پیشگام و یک نیروی مردمی، خواه ناخواه تأثیر پذیر بوده و در پیچه های متاثر شدن وجودش مسدود نگشته است و نسبت به ظلم و ستم و تبعیض و درد و فشار و اختناق در جا همه خویش حساس می باشد و همواره سعی در تولید "اثر" و نابودی این ضعفها و انحرافها دارد. پس در اینجا "تأثیر پذیری" و یا تأثیر پذیری منفی مطرح نیست، بلکه صورت خاص و انحرافی تأثیر پذیری مثبت است که باعث میگردد تا "اثر" ایجاد شده توسط این گروه بازده تکاملی مورد لزوم را نداشته باشد و همانگونه که پیش از این اشاره کردیم، چه تأثیر پذیری منفی و چه تأثیر پذیری انحرافی، هر دو نمایانگر وجود دگما و شبهه در وجود انسان هستند و سکتاریسم نیز که نمودار تأثیر پذیری انحرافی در وجود انسان است، خود تبلور بازتاب و زیان دگما تیسیم خواهد بود.

یکی دیگر از آفات دگما تیسیم و تبارز آن در حرکت انسان و تشکیلات، پیدایش "پراگماتیسم" می باشد. پراگماتیسم یا "هدف شدن عمل" ... معلول عدم وجود تبیین از عملکردهاست*، چرا که عمل لازمست بر مبنای تبیین صحیح و منطقی استوار باشد و چنانچه میان این دو، خلائی ایجاد شود، بیانگر پیدایش دگما و بت ها بر سر راه انسان می باشد. یعنی فی الواقع خود "عمل" بت میشود و زمانیکه عمل بصورت دگم و یا بت انسان در آمد، و مانع تأثیر پذیری و تکامل وی گشت، بتدریج لزوم تبیین از عملکردها هم فراموش میشود و انسان مسخ و الینه عمل شده و به بیماری مهلک پراگماتیسم که ریشه در همان بت ها و دگمهای وجودیش دارد، دچار میگردد.

آنارشیسم نیز، از دیگر بازتابهای پیدایش دگما تیسیم در حرکت انسان است. پیش از این در تحلیلی که از آنارشیسم داشتیم* اشاره کردیم

* - برای بررسی کامل موضوع، رجوع شود به مقاله "پیامدهای - سکتاریسم و... مندرج در آرمان مستضعفین شماره ۶۲
* - رجوع شود به کتاب "پراگماتیسم انسان ساز است یا پراگماتیسم"
* - رجوع شود به مقاله "آفت آنارشیسم... مندرج در آرمان مستضعفین شماره ۶۱.

* - البته شاید لازم به تذکر هم نباشد که تقسیم بندی فوق صورت مکانیکی ندارد مثلاً "اگر می گوئیم سکتاریسم، نمودار دگما تیسیم عملی می باشد، به این معنا نیست که به هیچوجه با دگما تیسیم فکری و نفسانی ارتباطی ندارد چرا که در قسمت قبل به ارتباط ارگانیک آنها اشاره کردیم.

وجودش را فرا گرفته اند که مانع از متاثر شدن او از باطن اشیا و پدیده ها می گردند.

و بالاخره کند کاری و حتی برخورد های منفعلانه کردن با مسائل، از دیگر افت های دکاتیسیم هستند، انسانی که مسئولیت های رابه موقع انجام نداده و در امور مربوط به خودش اهمال می ورزد، مشخص است که دستاوردهای مقطعی اش، دگم و بت او شده و وی رابه همان ره آوردهای کم و اندک قانع می سازند. بالاخره انسان منفعل، که قادر به برخورد فعالانه با مسائل نیست، انسانی دکاتیسیم است. چرا که عقده "خود کم بینی" و "حقارت"، بت او شده و مانع از برخورد های صحیح او با مسائل متعدد می گردند.

این بیماریها و آفات انسانی - تشکیلاتی که فوقا از آنان نام بردیم، مشتی نمونه خروار بود و چنانچه دقیقتر به مسئله بنگریم، مسائل بسیاری را در ارتباط با دکاتیسیم پیدا خواهیم نمود و خواهیم توانست عمق و دامنه و میزان گستردگی دکاتیسیم و زیانها و نمودارهای آنرا در یک حرکت تشکیلاتی، بیش از پیش دریابیم.

۲ - چگونه با دکاتیسیم مبارزه کنیم؟

این یک امر کاملاً طبیعی است که برای مبارزه با بیماری، بایستی کاملاً آنرا شناخت، ریشه یابی اش نمود و سپس به مداوای آن پرداخت. عبارت دیگر، هر "تغییر"ی که بخواهد منجر به تکامل بشود، لازم است که پایه، خویش را بر تبیین قرار دهد و یا اینکه "تغییر مبتنی بر" تبیین باشد. در مورد مبارزه با دکاتیسیم هم، وضع بر همین منوال است، ابتدا باید دکمها را شناخت و علت پیدایش آنها را تبیین نمود، سپس با ایجاد زمینه های مناسب و روشهای درمانی لازم، اقدام به نابودی آنها نمود.

همانگونه که یک پزشک برای مداوای بیمار ابتدا به بررسی "اثرات بیماری" می پردازد، برای شناخت دکمها نیز در دوام، لازم است که نوع "اثرات" مورد مدافه قرار گیرد. به این معنا که باید دید هر انسانی، به چه میزان "تأثیر پذیر" است و از پدیده ها و مسائل گوناگون تا چه حدی متاثر می شود؟ مثلاً برای آنکه دریابیم یک انسان تا چه حدی دکم دارد، کافیست با او به کوهستان برویم، در خیابانی قدم بزنیم، مشترکانه زندگی کنیم و در طی این مراحل، کاملاً باید دقت کنیم که این فرد چه حساسیتی نسبت به پدیده ها نشان می دهد، وقتی به کوهها و درختها و پرندوها نگاه می کند؟ چه تأثیری می پذیرد؟ نظم در هستی، چگونه او را متاثر کند؟ و یا در خیابانها، فقر و ستم، وابستگی، فحشا، بیماری و... تا چه حدی او را متاثر می نماید؟ در زندگی مشترک نسبت به چه مسائلی حساسیت نشان می دهد؟ آیا خبرهای روزنامه او را متاثر می کند؟ علاقه به اخبار دارد؟ کدامیک از خصلت های، زندگی اش را با او را دشوار می سازد؟ و... اینها تماماً "اثراتی" است که توسط آن می توان میزان تأثیر پذیری افراد را تبیین نمود و پس از آن، فرد بیمار با اراده، خودش و بر اساس تبیین نمودن دکمها، در یک بستر مناسب و در یک پروسه، قادر خواهد بود دکمها را نابود کند.

یعنی برای شروع حرکت، باید اثرات را مورد کنکاش قرار داد، تا توسط این اثرات بتوان به دکمها پی برد و میزان کم و زیادی آنها را دریافت، در این حال میتوان به تبیین دکمها اقدام نمود و سپس با اراده ای قوی، در یک بستر مناسب که لازم است توسط خود فرد و یا غیر او ایجاد شود، و با گذران مراحل متعددی در یک پروسه، به نابودی دکمها همت گماشت. این روند را عیناً "در حرکت یک پزشک می بینیم، وی ابتدا به معاینه و سؤال و جواب از بیمار می پردازد تا از این طریق "اثرات بیماری" را دریابد. سپس بر اساس ضابطه ها و ملاکها و تجربیاتش که در طی سالها به کف آورده است، علت بیماری را تبیین میکند و بر اساس آن، اولاً "نکات خاصی را عنوان می کند که فرد بیمار با رعایت آنها، از تشدید بیماری جلوگیری می کند (بستر مناسب) و ثانیاً "داروهائی به بیمار می دهد تا بیمار با استعمال آنها، مرض خود را در مراحل متفاوتی که پزشک برای معالجه تعیین می کند، (پروسه) عفا بخشد.

که اساساً "انارشیزم" سه نوع میتواند باشد، نفسانی، ذهنی و عملی و در همین مبحث نیز اشاره کردیم که "شرک"، تبلور بت پرستی می باشد. از مجموع این دو مطلب میتوان دریافت که شرک نفسانی (انارشیزم نفسانی) و شرک ذهنی (انارشیزم ذهنی) و بالاخره شرک عملی (انارشیزم عملی)، تماماً معلول بت پرستی یا دکاتیسیم هستند. چرا که انارشیزم از عدم وجود پروسه و پراکنده جبهتی حاصل میشود، و زمانی پراکنده جبهتی عارض حرکت انسان میگردد که دکمها و بشپائی

وی را از پذیرش نظم و حصار تکاملی باز داشته و مانع از قرار گرفتن وی در "پروسه" گردند، مثلاً انسان "خودخواه" که بت او "خود" است و همه چیز را برای "خودش" میخواهد به انارشیزم مبتلاست و با فردی که بیش از توان خودش و یا میزان لازم "کار" تقبل میکند و دیگران را از پذیرش کارها باز میدارد و بعبارتی میتوان وی را "انحصار طلب" نامید، او نیز انارشیزم و شرک است لذا میبینیم که هر دوی این ها معلول نوعی بت پرستی و یا دکاتیسیم در حرکت او هستند.

بازتاب و زبان دیگری که از بروز دکاتیسیم در حرکت انسان ناشی می گردد، "ایورتونیسیم" می باشد. ایورتونیسیم که در معنای تحت الفظی و ابتدائی به "فرست طلبی" تعبیر می شود، بازتاب و معلولی است که از دیدگاه ما، علت آن، "منیت گرائی"، "خود پرستی" و "اساس خود قرار دادن" است. یعنی زمانیکه بت انسان، "خود" او واقع شد، و دکمها وجود وی را فرا گرفتند، دیگر او قادر نیست که نظم و جهت پیشین را کردن نهاده و بر آن عصیان می کند تا این منیت کاذبش را ارضا نماید. پس بسادگی در می یابیم زمانی یک انسان به بیماری ایورتونیسیم مبتلا شده و آنرا به حرکت تشکیلاتی انتقال می دهد، که ابتدا دکمها وجودش را فرا گرفته و وی را به آفت دکاتیسیم مبتلا سازند. *

بیماریهای مهلکی مانند "قدرت طلبی"، "انحصار طلبی"، "برتری طلبی" و... نیز که در تمام آنها "منیت کاذب" و "خود محوری" وجود دارد، تماماً بیانگر دکاتیسیم در حرکت انسان بوده و همگی ناشی از پیدایش دکمها در وجود انسان می باشند.

دیگر از نمودارها و زبانهای دکاتیسیم در حرکت انسانی - تشکیلاتی، همان "ذهن گرائی" است که در رابطه با دکاتیسیم ذهنی معنایی باید، انسان ذهن گرا، تأثیر پذیری اش از "عینیتها" و "واقعیتها" تحلیل رفته و بتدریج جواب تمامی مسائل را در ذهنیت خود، که همان بت دگم اوست، جستجو می کند. زمانیکه "ذهنیت" انسان و افکار ذهنی او بت وی قرار گرفت، او دیگر قادر به رشد صحیح و متاثر شدن نیست و این امر، بیانگر وجود دکمها (ذهنیت) در وجود وی هستند.

"مطلق فکری"، یعنی بینشی که همه چیز را مطلق میکند و قادر نیست پدیده ها را با عینک "نسبیت" بنگرد، یکی دیگر از نمود های دکاتیسیم است. چرا که در این حالت "مطلق ها" بت او هستند و این بتها و دکمها، مانع از گسترش افق دید ایشان شده و وی را در وادی مطلقها که اساساً وجود خارجی هم ندارند، رها می سازند. پس زمانیکه دیدیم انسانی مطلق نگار است، فوراً "بایستی دریابیم که "مطلق ها"، "بتها" و یا دکمهای او چه چیزهایی هستند و چرا وی به دکاتیسیم مبتلا شده است.

از موضوعات دیگری که در ارتباط با مسائل فوق بوده و بیانگوی نوع دیگری از دکاتیسیم می باشد، "معلومات گرائی" است، دانستن و معلوماتی که نتواند در خدمت "خط فکری" قرار گیرند، خود بصورت بت و دگمی در آمده که انسان را از پذیرش حرفها و مسائل جدید باز می دارند. یعنی هنگامیکه "دانستن" و "معلومات فرد بصورت" "خط معلوماتی" درآمد و وی را در عوض باور ساختن خط فکری، در حیطه همان دانستن محدود و محصور نگاه داشت، او دیگر تأثیر پذیری اش را از دست داده و قادر به رشد و تکامل که عمدتاً "در جهت گیری مثبت و خط یافتن" است، نخواهد بود. سطحی نگری را هم می توان معلول دکاتیسیم پنداشت. چرا که در این حالت "ظاهر امر"، خود بعنوان تبلور "باطن" قرار می گیرد و بصورت "حائل" و یا بعبارت بهتر "بت" و "دگم" در آمده و مانع از "عمق نگری" می گردند. انسانی که نمی تواند به اعماق مسائل بنگرد و همواره ظاهر نگر و سطحی بین است، حتماً "دکمهای خاصی

*** بزودی و در آینده های نزدیک، در ادامه سلسله مقالات "سگتاریسم"، "انارشیزم" و "دکاتیسیم"، تحلیلی پیرامون ایورتونیسیم خواهیم داشت.

* رجوع شود به سری جزوات "تبیین ارگانیزم خط فکری سازمان" شماره های ۱ و ۲ و ۳.



به بهترین نحو ایجاد کند و هیچگاه در خصلت یابی مکرر افراد، سستی و اهمال به خود راه ندهد. دائماً سعی در شناسایی و نابودی دگمهای وجود افراد داشته باشد. به برنامه‌های تئوریک که ذهن افراد را یویا و بارور می‌کند، بهای لازم را بدهد و همراهم این پروسه ذهنی، اقدام به سپردن کارهای عملی و خصوصاً گروهی به افراد بنماید تا درلوی این دو پروسه ذهنی و عینی، بتواند "تأثیر پذیری" مهره‌های تشکیلاتی را روز بروز بیشتر نموده، تا آنها نیز قادر به "اثر گذاری" بر دیگر پدیده‌ها و تغییر وضع خود، جامعه و تاریخشان از "واقعیتها" به "حقیقتها" گردند.

"والسلام"

بقیه از صفحه ۶

صلح؟ جنگ؟ مبارزه؟

ایزوله‌اش گرداند، وجود نیروهای مترقی را به جبهه‌ها تاب نیاورد و با ضرب و شتم و شکنجه و زندان و افترا و تهمت از صحنه نبرد بیرونشان راند و به اصطلاح کار را به دست گردان (ارتش) سپرد و سپاه هم در حاشیه و در کنار این کاروان و یا غالباً "متفرداً" در جبهه به نبردا عراق پرداخت. اما علیرغم آنکه می‌دانستیم که هژمونی شکست را می‌پذیرد اما زیر بار توده‌های شدن جنگ نمی‌رود، مصرانه بر این حقیقت پای فشردیم و شعارهای اصولی خویش را مبنی بر **جنگ** هرگز و دین بین‌فرد کردن خوزستان عنوان ساختیم. زیرا این توده‌ها هستند که برای مواصلات دارند و عملکردهای انحرافی هژمونی در رابطه با جنگ می‌توانست عاملی باشد در جهت افشای ماهیت منحط و کریه آن، اما آنها به هیچ توصیه و نصیحتی از جانب هیچ جریانی گوش ندادند و مسیر خودشان را رفتند و حال نیز بدلیل عدم اتکا بر توده‌ها در جنگ شکست خورده و بخوبی بر شکست خویش هم واقف اند و در عین چپ روی در جهت مصالحه و زدوبند گام بر میدارند!

گفتم مصالحه و زدوبند، چراکه پنهانی بودن مذاکرات و دور از چشم اغیار (خلقه) برگزار شدن آن نشان دهنده چانه‌زدنها و بده بستنهای دوهیئت حاکمه ایران و عراق با یکدیگر است و گرنه صلح در صورت وجهه اصولیش چیزی جز پیروزی در مبارزه برای دستیابی به آرمانها و ایدم آنها نیست. آرمانها و ایده‌آلهایی که انگیزه مبارزه را بوجود آورده و در ظل مبارزه تحقق یافته‌اند. لذا اینگونه صلح‌ها ادامه طبیعی حاصل جبری مبارزات هستند، چراکه اساساً هدف از مبارزه صلح است. مبارزه‌ای که صلح بدنبال نداشته باشد، آنارشیزم است و تخریب و ویران‌گری و نه هیچ چیز دیگر! زیرا مبارزه برپا می‌شود که بستری برای تحقق صلح حقیقی فراهم آید، اما این جنگی که بر هدفهای ضد انسانی و تفوق طلبانه فاشیست‌گونه تکوین یافته‌است، معنایی جز توقف جنگ ندارد و از صورتی مکانیکی برخوردار است که به پایداری آن اصلاً نمیتوان اطمینان کرد. زیرا ماهیت جنگ ضد خلقی و غیر اصولی بوده‌است و چونان جنگهای توده‌ای و انقلابی و عدالتخواهانه نبوده‌است که انقلابیون در دستی سلاح و در دست دیگر شاخه زیتون داشته باشند و سلاح را بکار برند تا آنکه پیوسته زیتون صلح را که سبیل پیروزی آرمانهای عدالتخواهانه است گشاداب و سرحال نگه دارند.

بقیه در صفحه ۲۴

تشکیلات نیز همانند یک پزشک، با گذران مراحل فوق، به نابودی بستر رشد دهنده و سازنده دگمها می‌پردازد تا از این کانال، به اهداف متعالی خود دست یابد. چراکه تشکیلات، خود بستری است که دگمهای وجودی مهره‌ها، در آن تبارز یافته و خود را نشان می‌دهند. زمانیکه یک "فرد" در کنار "گروه" قرار می‌گیرد، توسط برخوردی که با مسائل خاص زندگی و حیات گروهی می‌نماید، بر احوالی نمی‌توان دگمهای او را شناسایی کرد.

تشکیلات نظم و حصار نیست نه مهره‌ها را درون خود قرارداده و مانع از آزادی مطلق آنها می‌گردد. به میزانی که مهره‌ها قادر به پذیرش این نظم بوده و از آن متأثر شوند، تکامل کرده و بالعکس، اگر متأثر نشوند، نظم تشکیلاتی همانند سلول انفرادی و جبری خواهد بود که از همه سو آنها را آزار می‌دهد و قطعاً بهیچوجه بستر رشد و تکامل مهره‌ها نخواهد بود.

توسط این روش و بررسی عمیق برخورد مهره‌ها با نظم تشکیلاتی، می‌توان میزان دگمهای زرون مهره‌ها را سنجید. مثلاً یکی از مسائل مهم تشکیلاتی، وعده‌های ملاقات و قرارهای افراد است. چنانچه مهره‌ای بر این نظم کردن نهد و همواره به موقع و سر وقت، به محل قرار ملاقات برسد، این امر بیانگوی آنست که این مهره، برخی دگمها را در وجودش نابود کرده و قادر است در این مسیر به رشد و تکامل پردازد، اما اگر پدیده شد مهره‌ای در این امر مهم اهمال می‌ورزد، حتماً باید اعتقاد داشت که این مهره دگمهای متعددی وجودش را فرا گرفته‌اند. هم چنین در اختلاف عقیده‌هایی که میان مهره‌های تشکیلاتی وجود دارد، بر احوالی می‌توان دگمهای ذهنی افراد را شناسایی کرد. برای این منظور، باید دید یک مهره تا چه حد نسبت به عقیده خودش، تحلیل و تبیین دارد؟ آیا صرفاً از روی ظواهر امر موضع گیری کرده است؟

آیا زمانیکه مشخص شد عقیده، پیشینش اشتباه بوده، این اشتباه را می‌پذیرد؟ مسئولیت محوله به او را با عشق و علاقه دنبال می‌کند یا نه؟ و بالاخره وقتی از او انتقاد اصولی می‌شود، می‌پذیرد یا نه؟

بدینسان، نفس وجود تشکیلات و حرکت تشکیلاتی، یکی از بی شمار قواییدی که دارد، همان تبارز بخشیدن به دگمهای وجودی انسان است. اما میزان اصالت یک تشکیلات، بستگی تام به چگونگی برخورد آن با دگمهای وجودی افراد دارد و به میزانی که قدرت تخریب دگمها و نابودی زمینه رشد آنها را داشته باشد، این تشکیلات پویاتر و متکامل‌تر است.

اما یک تشکیلات، چگونه می‌تواند دگمها را شناسایی و سپس نابود گرداند؟ تنها سلاح بکار تشکیلات در جهت شناسایی و نابودی دگمهای وجودی مهره‌ها، "پروسه" است و به جز پروسه، هیچ وسیله دیگری قادر نیست این رسالت عظیم را به انجام رساند. پروسه که می‌بایست در دو بستر ذهنی و عینی تبارز یابد، آینه‌ایست که دگمها و بت‌های وجودی مهره‌ها را نمایش می‌دهد و هیچ مهره‌ای قادر نیست دگمهای وجودی خود را در یک حرکت تشکیلاتی، الی الابد مخفی نماید و بالاخره در فرصت مناسب، نمودار خواهد شد. ممکن است یک فرد سالها و سالها در زندگی انفرادی خودش، ضعفها، انحرافات و دگمهای دارا بوده و تبارز نیافته باشد، منتهی در یک حرکت تشکیلاتی، بسیار سریعتر و زودتر، این دگمها نمودار شده و با اصطلاح دستانش رو می‌شوند.

بنابراین، رسالت تشکیلات عبارتست از ایجاد پروسه‌ای ذهنی و عینی که در این پروسه، دگمها تبارز یافته و شناسایی گردند و سپس نابود شوند. پروسه ذهنی، عبارتست از حرکت‌های متفاوتی که تشکیلات در جهت انتقال "ضابطه" ها به مهره‌های خود بکار می‌برد. از قبیل مطالعات گروهی، کلاسهای چند نفره، انتشار کتب و جزوات و نشریات و... که در این پروسه، ذهنیت مهره‌ها بارور شده، اولاً دگمهای ذهنی آنان می‌شکند و ثانیاً با مسلح شدن به ضابطه‌های خط فکری، قادر خواهند شد که به تبیین دگمها پرداخته و راه تغییر آنها را بیابند، و پروسه عینی که یک تشکیلات در جهت شناخت و نابودی دگمها بکار می‌برد، عبارتست از زندگی تیمی، کارهای گروهی، سفرهای دسته جمعی، کوهنوردی، راهپیمایی و... که در این میان، مهره‌ها بر احوالی خصلت یابی شده و دگمهای آنان شناسایی می‌شود. یک تشکیلات اگر بخواهد مهره‌هایی پویا، بر تحرک، آزاد فکر، تکامل خواه داشته باشد، لازمست که این دو پروسه را

بقیه از صفحه ۱ کردستان پهنه رهایی، یا گورستان انقلاب؟

و هژمونی مرکزی، خندق پرناشدنی از کینه و نفرت برقرار است و آنچنان عمیق که با کسب خود-مختاری نیز پرشدنی نیست. چرا که خلق کرد از هژمونی آنچنان زخم خورده است که گویی هیچگاه این زخمها ترمیم شدنی نباشند. خانواده‌ای نیست که شهید نداده باشد، و یا خانه بر سرش آوارنگشته باشد. روستایی نیست که مورد حمله و هجوم قرار نگرفته و شهری نیست که بمباران نشده باشد. آری اینک کردستان قلب مجروح انقلاب است، و قلبی است که اگر از کار بیفتد، انقلاب روانه گورستان خواهد شد. کردستان اگر بسوی تجزیه طلبی کشیده شود و یا آنکه اگر نابود گردد (که هیچگاه اینگونه نمیشود)، زمان مرگ انقلاب فرارسیده است. اما اگر کردستان به آرمان انسانی و بحقش (خودمختاری) دست یابد، پهنه دلنواز رهایی انقلاب نیز پدید آمده است و میتوان گفت که در طریق رهایی گام بر-داشته ایم. لکن کردستان هنوز در آتش و خون دست و پا میزند و دو سال از شروع جنگ خونین آن گذشته است. دو سال قتل عام، دو سال کشتار، دو سال سرکوب، دو سال بمباران و دو سال مقاومت در مقابل خواسته‌های خلقی که جز حاکمیت بر سرنوشته خویش چیز دیگری نمی‌طلبند.

هم‌اینک در آستانه دومین سالروز شروع جنگ کردستان، جای آن دارد که نظری دوباره بر کردستان بیفکنیم و ببینیم هژمونی باصطلاح انقلابی (۱!) در کردستان چه کرده و چه دارد می‌کند و در آینده چه خواهد کرد و یا باید بکند؟ بنگریم که حرکت هژمونی چه راه‌آوردی برای خلق کرد در برداشته است و کردستان نیز متقابلاً برای هژمونی چه چیز بنا آورده است. بر کردستان خونین بنگریم و بنابر اقوالی تکرار مکررات کنیم. اما اگر هزاران بار این مطالب تکرار شود، باز هم کم است، چرا که فاجعه هر روز و هر ساعت در تکرار بوده، و هنوز پایان نیافته است! تا بحران هست باید از کردستان مجروح، از کردستان مظلوم و از کردستان به آماج حمله گرفته شده سخن گفت و گفت و از تکرار نه‌راسید، چه هدف، درس‌گیری و تجربه‌اندوزی از تجربیات تلخ گذشته و حرکت در جهت نجات از موقعیت زمان حال برای ساختن آینده است. و کردستان این پیکر مجروح انقلاب چه خوب به ما، خلقها، حتی به هژمونی درس می‌آموزد و متنبه‌شان می‌سازد، البته اگر تنبه پذیر باشیم و از حال‌نگری بپرهیزیم.*

* - در سرمقاله آرمان شماره ۶۳، کردستان در رابطه با جنگ و انقلاب بررسی شده ولی در این مقاله تکیه‌گاه اساسی ما روی آرمانهای خلق کرد و چگونگی برخورد هژمونی با این آرمانهاست. بنابراین زاویه دید با مقاله قبلی متفاوت بوده و طبیعتاً تفاوتهایی در چگونگی برخوردها وجود خواهد داشت.

کلامی با توای حق پژوه

در سبای این روزها که به حکم ترویران برای تلویزیون از خود آگاهی بوده تا ورشد و تکوین فکری و مکتبی آفریند، حلقه‌ای آگاهی در جبهه تلویزیون از اندیشه‌های ناب و اصیل اسلامی که همان اسلام محمد است، سرسبز و می‌شود، نه‌تنها سبزه برای مقابله با عرصه‌های دینی جاری در سازمان و تدوین انتشار نشریه آرمان مستشرقین و انتشارات وابسته، کمتهای مالی شود را از طریق فروشندگان سبزه به سازمان برساند، بماند که این کمک‌ها، تمام‌های سروان خود را، در نهاد ناهودگاه نمودند و صورت آورد.

۱- خلق کرد بیشتر از دیگر خلقهای اقلیت:

تمامی خلقهای ایران همواره زیر یوغ ستم و ظلمی گرانبار مظلومانه حیات گذرانده‌اند و در طول هزاران سال دمی از فشار استثمار، استثمار و استبداد نبوده‌اند. تازه از صدها سال پیش، استثمار و تحت سلطه بیگانه بودن نیز بر اینهمه آفت اضافه گشت و خلقها بیش از پیش در اسارت و محرومیت قرار گرفتند و چون سایر خلقهای دریندو تحت ستم جهان، طعم ستم و جشنتاک استعمار را هم چشیدند. لکن باز درد ما به همین جا خاتمه نیافت، چه جامعه ایران بسان سایر جوامع، از بافت نژادی، زبانی، مذهبی یکدستی برخوردار نبوده و در این وجوه دارای تنوع چشمگیری میباشد. خلقهای ایران از کرد تا فارس و از لر تا ترک و از بلوچ تا عرب و... تنوع می‌یابند و از تسنن تا تشیع و از مسیحیت تا زرتشتیت، زمینه مذهبی خلقهای ایران گوناگون است.*

اما در یک نگرش کلی، تنوع نژادی، فرهنگی و مذهبی نه تنها تبعیض آفرین و اختلاف زان نیست، بلکه عاملی است که خلقها در لوای آن استقلال شخصیتی جس می‌کنند و بهتر می‌توانند یکدیگر را درک کنند و بنابر اصلتهای خویش در جهت ایجاد تعادل در اجتماع بکوشند. چه آن کسی یا گروهی که ارزشهای فرهنگی و تاریخی خود را در صورت تحریف نشده و اصلت‌اش حفظ نماید، نه خود در جهت اعمال سلطه بر دیگران خواهد کوشید و نه هیچگاه سلطه پذیر خواهد بود. او چون ستونی قائم، استوار بر پایه‌های مستحکم و عمیق زوال ناپذیر برجای میماند و در برابر هیچ قدرتی سر تسلیم فرود نمی‌آورد. از این روستکه پیامبر اینهمه بر روی ارزش فرهنگها و حفظ اصالت آنان تکیه می‌ورزید و حتی سعی میکرد که نهادها و نمودارهای فرهنگی خاص هر قوم را با محتوای اسلامی و مکتبی، جهت و ماهیتی انقلابی و حرکت را ببخشد. او هیچگاه زبان خلقی را نفی نکرد و در پی نابودی‌اش برنیامد و لباس آداب و رسوم و سنن خلقها را همچنان دست نخورده باقی گذاشت. چرا که محور این تنوع و گوناگونی را مرگ جامعه می‌دانست و بزاین امر بخوبی واقف بود که شخصیت هر ملت را همین نمودارهایی که واقعیت وجودی دارند پدید می‌آورند و طبیعتاً نفی این نمودارها جز به‌زور و یا ترویر میسر نیست، که استفاده از هر یک در این راه به‌محور شخصیت و اصالت خلقها و بالاتر از آن به نفی انسان و انسانیت می‌انجامد که این سرانجامی است برخلاف آنچه پیامبران حرکت خویش را در جهت تحقق آن آغازیدند.

لکن مستکبران و ستمگران بسان پیامبر با فرهنگهای خلقها برخورد نمودند و این اختلاف حسنه‌ای را که بین اقوام تشکیل دهنده یک اجتماع وجود داشت، به سلاح سرکوب، تبعیض مضاعف و اختنافی مرگبار بدل گردانیدند. خلقها را بجرم نژاد، مذهب و فرهنگشان به ربه و اسارتی جانگاز گرفتار می‌ساختند. استعمار جهانی نیز با این چشم و از این دیدگاه به اختلاف نژادی - مذهبی خلقهای تحت سلطه می‌نگریست و همواره می‌کوشید که از این عوامل در جهت مظاهر و منافع خویش بهره‌برداری نماید. برای تضعیف

بلازمه توضیح است که اکثریت خلقهای ایران پیرو مذهب تشیع و تعداد چشمگیری نیز سنی و بقیه که تعدادشان به ۲ میلیون هم نمیرسد از سایر مذاهبنند. اما باید در نظر داشت همانگونه که در قرآن نیز ذکر شده، این تنوع نژادی - مذهبی نه تنها آفت نیست، بلکه می‌تواند نعمتی اعتدال آفرین در جامعه باشد:

"یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا ان اکرکم عند الله اتقکم ان الله علیم خبیر." آیه ۱۳ سوره حجرات



دولت‌های مرکزی غیروابسته، آتش جنگ‌های قبیله‌ای و قومی را بر می‌افروخت و از آنان بعنوان سوپاپ اطمینان سلطه‌خویش سود می‌جست. بدینصورت که با اسکان دادن آنها در نوارهای مرزی و در کنار سایر خلقهایی که احیاناً با آنان اختلاف نژادی - مذهبی داشتند، عصیان احتمالی حکومت‌های مرکزی را با شعله‌ور ساختن این تضادهای و شورش قبیله‌ها و اقوام، به تسلیم تبدیل مینمود و بدینسان آنان را همواره چون موم در دستان خودنگه می‌داشت.

گاه نیز حکومت‌های مرکزی بنوبه‌خود، با اعمال فشار و ستم مضاعف بر این خلقها، آنان را در استضعاف نگه داشته و بطوری عمل می‌نمودند که در آنان احساس حقارت و خود کم بینی، جای اصالت شخصیتی و احساس استقلال را بگیرد و دلیل وزبوشان سازد. چرا که همواره قدرت ضد خلق ناشی از ضعف خلق‌پا بوده و ناآگاه که خلقها در خویشتن احساس حقارت و ضعف بنمایند، پایه‌های حاکمیت ضد خلق پابرجا و استوار خواهد بود.

خلقهای ایران نیز تحت ستم مضاعف و فشار طاقت‌فرسایی که از سوی تمامی حکومتها بر آنان اعمال می‌شد، در نهایت محرومیت و ذلت و ناآگاهی بسر می‌بردند. استثمار و وحشتناک رشته‌های حیاتشان را در نور دیده و گرسنگی و فقر و مذلت و فلاکت جانشان را به لب رسانیده بود. استبداد سیاه شاهنشاهی هرگونه ندای آزادیخواهان و حق‌طلبانه‌ای را در گلویشان خفه ساخته و استعمار در چهره نوک‌کنه‌اش، ستم استثمار را هرچه بیشتر بر آنان غالب گردانیده بود. و پس از گذشت صدها و حتی هزاران سال، هنوز هم در فقر و جهل و محرومیت در روزگار می‌گذارند، بی آنکه بر آنچه که برآستی بر آنان می‌رود، آگاهی عمیق و جهت‌داری داشته باشند. بیشتر خلقهای اقلیت ایران، بدلیل ناآگاهی‌شان، عصیانی اصولی و هدفدار را بر علیه اینهمه فشار و تبعیض نیاغازیده‌اند. چرا که به عقیده ما، صرف وجود دیالکتیک اجتماعی نمی‌تواند انقلاب آفرین در توده‌ها باشد. اگر دیالکتیک اجتماعی وارد نفوس انسانها بشود و آنها آن را "احساس" کنند آنگاه بر این دیالکتیک برمی‌خورند و بر علیه تبعیضها و نابرابریها سر به طغیان بر می‌دارند. خلقهایی بودند و هستند که صدها سال در زیر وحشیانه‌ترین ستم‌ها و هولناک‌ترین تبعیضات بسر برده‌اند و هیچگاه بر این وضعیت غیر انسانی برنخوریده‌اند. چرا که آنرا احساس نکرده‌اند و آنرا طبیعی و عادی انگاشته‌اند. همین‌است که ستمگران و زورگویان تاریخ پیوسته بر آن بوده‌اند که موقعیت اجتماع و سلسله مراتب و روابط طبقاتی و نابرابرانه جامعه را به اذهان و بینش خلقها، انتقال دهند، و از روابط ستمگرانه، جهان بینی بسازند، چرا که این جهان بینی شرکت آلود که کاملاً "بر اوضاع و احوال جامعه تطبیق می‌نماید، ضخیم‌ترین و نفوذناپذیرترین حجابی می‌شود که از ورود خودآگاهی و احساس نمودن درد نابرابری و تبعیض به اذهان و وجود خلقها مانعت بعمل می‌آورد. و همچنان آرام و رام و تسلیم، در خدمت طبقات حاکم قرارشان میدهد.

اما خلق کرد میان سایر خلقها یک استثناست و نسبت بدانان از خودآگاهی بیشتری برخوردار است. مبارزات دهها ساله او چه در شکل برپائی "جمهوری دموکراتیک کردستان" در زمان قاضی محمد و بعد از جنگ جهانی، و چه در شکل مبارزات مسلحانه سالهای ۴۸-۱۳۴۷، نمایانگر آنند که این خلق تحت ستم و سلحشور بر آنچه که بر او می‌رفته، پیوسته آگاهی و وقوف داشته و هر زمان بنحوی در پی محو این شرایط اسارت‌بار به قیام و عصیان برمی‌خاسته‌است. خلق کرد دمی را آرام نگرفته و در وجود خویش تسلیم ستم مضاعف نگشته‌است، چرا که ستم عربان و فشار و اختناق بی‌روپوش و برده حکومت‌های ستمگر مرکزی، زمینه خودآگاهی‌ش بوده، نه بستر رکود و تسلیم او. از هنگامی که تاریخ بیاد می‌آورد، همواره خلق کرد سرفراز و آزاد زیسته و هیچگاه، هیچ قدرتی به‌قهر نتوانسته او را مطیع و منقاد گرداند، و اگر چنین شده یادگر مقطعی کوتاه

و گذرا بوده و یا آنکه خلق کرد بنا بر اعتقادات و ایمان خویش، با قبول حقانیت آنها، حاکمیت آنان را گردن می‌گذاشته‌است. در زمان رضاخان، کردستان یک لحظه از مقابله با او نیاسود و تا سالها او را در سراسر غرب کشور مشغول داشت و سست شدن و حتی گسستن زنجیرهای استبداد رضاخانی در جریان جنگ جهانی دوم، نیروهای او را آزاد ساخته و او را تا مرحله تشکیل جمهوری دموکراتیک ارتقاء داد. البته خلق کرد در چهارچوب این جمهوری تنها خط حاکمیت بر سرنوشت خویش را دنبال می‌نمود و به هیچ وجه در پی تجزیه طلبی و جدائی از وطن چندین هزار ساله‌اش، ایران نبود.

در دوران محمد رضا شاه نیز ستم مضاعف را که نفی تمامی آنچه را که شخصیت و قومیت او را پدید می‌آورد، دربرداشت، باخشم و کینه و بزور سرنیزه تحمل نمود. و با رسیدن امواج انقلاب به حول روحش کردستان، عاشقانه به جریان خروشان آن پیوست و در پی رهایی و دستیابی به آزادی، خود را در میانه میدان نبرد با ضد خلق افکند.

نگاهی به موضع و موقعیت خلقهای ایران در دوران انقلاب ضد استبدادی، نقش پیش‌تازانه خلق کرد را نسبت به سایر خلقهای اقلیت برما آشکار می‌سازد. خلق بلوچ، خلق عرب، خلق ترکمن را میتوان گفت که اصلاً به انقلاب نپیوستند و موضع بی تفاوتی نسبت به آن داشتند. اما دیدیم که خلق کرد در ماههای آخر انقلاب چگونه مشتاقانه و بی باکانه در راه آخرین ملجاء امید خویش، پیش می‌ناخت و حماسه می‌آفرید. او در حرکت انقلابی خویش، حتی قبل از سایر خلقها، نهادهای استبداد و سرکوب را مورد حمله و هجوم قرار داد. چه‌کینه‌ای که او به استبداد و دیکتاتوری داشت بطور طبیعی بسیار عمیق‌تر و ریشه‌دار از دیگر خلقها بود. آنان با شنیدن فریاد انقلابی سایر برادران هم‌زنجیر خویش و با حس کردن بوی آزادی، تمامی تضادهای را از یاد برده و در پرتو انقلاب با تمامی خلقها وحدت یافتند. خلق کرد در همان زمان که با استبداد می‌جنگید، شعارهای آمرانی خویش را مطرح می‌ساخت. شعارهایی که برکسب خودمختاری بعنوان زمینه‌ای برای حاکمیت یافتن خلق کرد بر سرنوشت خویش دلالت داشتند، از حلقوم هر فرد کرد برمی‌خاست. و خواسته‌های خلق کرد در قالب این شعارها کاملاً "منطقی و اصولی بود و تبلور راه‌رایی از جنگال هزاران سال ستم و تبعیض بشمار می‌آمد. خلق کرد دریافت کرده بود که از ضد خلق، جز به عنف و زور، نمی‌تواند چنین خواسته‌ای را داشته باشد. لذا انقلاب را که تبلور اراده رها عیخش خلق می‌دانست، بهترین زمینه برای طرح این خواسته‌اش بشمار آورد.

یکایک خلقها، علی‌الخصوص خلقهای اقلیتی که طعم تلخ ستم مضاعف را چشیده بودند، امیدشان بدین انقلاب بود و آنرا رحمتی می‌دیدند که به شب ظلمانی و تبعیض خاتمه خواهد داد. و پیش‌تازتر و پیشگام‌تر از دیگر خلقها، خلق کرد بود که از همان ابتدای حرکت خویش، با صدای رسا رفع ستم مضاعف را در لوای شعار خودمختاری طلبی فریاد می‌کرد. دیگر همه چیز به هژمونی انقلاب و برخوردی که با این نیاز حیاتی خلق کرد و سایر خلقها مینمود، بستگی داشت. اگر هژمونی در برابر تحقق این خواسته مقاومت می‌ورزید، مقابله خلقها و مخصوصاً "خلق کرد پیش‌آمدی طبیعی بشمار میرفت. چرا که مکتب ستم و تبعیض مضاعف به



* - اشاره به حمله توده‌های مردم به زندان سنندج در دیماه ۱۳۵۷ یعنی دوران اوج انقلاب.

** - برای توضیح مفصل‌تر در این مورد می‌توانید به جزوات و نشریات آرمان در مورد کردستان و نیز سرمقاله آرمان شماره ۶۳ مراجعه نمایید.

انقلابات آنگاه در کام ضدانقلاب به انحراف و نابودی کشیده شدند که قدرتها متمرکز گشتند، ساداتها بدان علت توانستند برانقلاب مصر سوار شوند که ناصرها قدرت را به خلقها منتقل نکرده و در دستهای خود متمرکز ساختند. سوارتوها وقتی توانستند کودتایشان را غالب برانقلاب گردانند که قدرت در دست سوکارتوها متمرکز بود. پس می‌بایست از وقایع تاریخ، تجربه اندوخت و قدرت را به خلقها منتقل گردانید. هنگامی که توده‌های مردم در صحنه نباشند، فرصت ورود ضدخلق پدیدار می‌گردد. اینستکه آنچه خلق می‌طلبید، راهی بود جهت سیلان و نجات انقلاب. اما هژمونی باطرح این مسئله چگونه برخوردی نمود؟ او بدون توجه به محتوای این شعار به صرف آنکه اختیارات حکومت مرکزی را در امور داخلی کردستان محدود به محدود مشخصی می‌نمود، علم مخالفت با آن را برداشت و بدون کسب درک صحیحی از شرایط و اوضاع و احوال کردستان به تقبیح و لوٹ نمودن آن همت گماشت. روزی آنرا توطئه ضدانقلاب دانست و گاه آنرا صافی بامبانی اسلام، یک چند آنرا کمونیستی و الحادی خواند و چندگاه نیز طرحهای باسهای و بی‌سروتهی را بانام خودگردانی در مقابل خودمختاری علم نمود. و خلاصه به هردری زد تا آنکه مشروعیت و حقانیت این شعار را ملوث گردانند.

هرچه که رژیم انکار می‌کرد، خلق کرد برای قبولاندن شعار و آرمان خویش بیشتر اصرار می‌ورزید. رژیم کوتاه‌نظری و سطحی‌اندیشی را بجای رسانیده بود که علیرغم شرایط حاد و استثنایی کردستان، از عطف کمترین توجهی به این منطقه خودداری ورزید و آن را بحال خود وا گذاشت. گره‌کار در همینجا نهفته بود، چراکه خلق کرد قدرتی را که قرار بود حیات و سرنوشت او را هدایت کند و رقم‌زند، در دست خود می‌خواست و رژیم هم حاضر به چنین تفویض قدرتی نبود و انحصارطلبانه همه قدرت را در چنگ‌های خود می‌خواست. این تازه به دوران رسیده، بهیچ روی سر آن نداشت کسه خلقها را مستقیماً در سرنوشتشان دخالت

دهد. نول‌مهوم و ناپیدائی که تمام کمونسم برای خود ساخته بود هرگونه بلندنظری و وسعت اندیشه و جرات عمل را از وی سلب نموده بود. تا آنکه بالاخره بر سرش آمد، آنچه که پیوسته از آن وحشت داشت و کمونیستها آمدند و برآستی هم در کردستان غولی شدند. او هم اینک شاخه شاخ باهژمونی مارکسیست خلق کرد می‌جنگد و کشته میدهد و کشته میشود و ویران می‌کند و تشییع‌زانش نیز ویرانه می‌شود. و خودهم بخوبی نمیداند که آینده چه‌پیش‌خواهد آمد، اما همینقدر کافی است که به پیروزی خویش چندان امیدی ندارد. چرا که افلا" خود بخوبی آگاه است که برخلاف شعارهای رادیو - تلویزیونی و تبلیغات شبانه‌روزی که پخش می‌کند، تنها هژمونی خلق کرد نیست که باوی روبروست، در حالیکه خلقهایند که از این هژمونی حمایت می‌کنند و در همه موارد یاریشان می‌نمایند. چراکه اگر خلق پشتیبان هژمونی نبود، سرکوبی آنها در همان شهاجم اول امری شدنی و ممکن بود نه آنکه بعد از دو سال مقاومت، پس از وارد آمدن میلیاردها تومان خسارت و صرف هزینه، مشکل کردستان پیچیده‌تر، مزمن‌تر و حل‌ناشدنی‌تر از پیش گردد.

۳- پروسه جنگ کردستان و مراحلی که تاکنون طی کرده است: خلق کرد بر دستیابی به شعارش، مصمم و پایدار ایستاده و حاضر نبود گامی به عقب‌نهد، چراکه نجات و سرامرآزی خویش را تنها و تنها در لوای تحقق شعارش میسر می‌دانست که خویش را تنها و تنها در لوای تحقق شعارش میسر میدانست و لاغیر. در مقابل او یک هژمونی بی‌برنامه، فاقد صلاحیت انقلابی، انحصارطلب قدرت‌طلب و تنگ‌نظری وجود داشت که

خلقها خوب آموخته بودند که جز خودشان هیچ تائبنده‌ای واقعاً دلسوزشان نمیباشد، و هر که آمده همه‌ای براین آتش ستم افزوده و رفته‌است. او پس از اینهمه شقاوت و اسارت، دیگر به هیچکس جز خودش نمیتوانست اطمینان داشته‌باشد، حتی اگر این مرجع و نهاد "انقلاب" باشد. زیرا او انقلاب راهنگامی تحقق یافته و اصل می‌دید که در جهت عملی ساختن شعار چند ده‌ساله او حرکت کند و گرنه هر چه که باشد برای او ضدانقلاب خواهد بود، نه انقلاب.

بنابراین میتوان چنین نتیجه گرفت که خلقها بر اساس میزان آگاهیشان، متناسب با ستمی که بر آنان رفته بود و بر مبنای مقدار محرومیت و فلاکتی که با آن دست به گریبان بودند، از انقلاب متوقع بوده و چشم‌انتظار حرکت‌های عاجل و سریع آن جهت رفع ستم‌ها و محرومیت‌هایشان میبودند. خلق کرد گرچه بطور نسبی شاید شرایط عینی‌اش بهتر از شرایط عینی خلق محروم بلوچ و یاعرب نبود، اما بعلمت آنکه از نظر خودآگاهی اجتماعی - سیاسی در سطح بالاتری نسبت به آنان قرار داشت، بی‌صبرانه و عجول‌تر از سایرین منتظر ره آورد‌های انقلاب بود، و طبعاً با ارزش‌ترین ره‌آوری که انقلاب میتوانست برای او داشته‌باشد، همانا "خودمختاری" بود.

۲- آرمان خلق کرد چه‌ماهیتی داشت و رژیم جمهوری اسلامی با آن چگونه برخوردی نمود؟

آیا برآستی خلق کرد تجزیه‌طلب است؟ آیا شعار خودمختاری طلبی او منجر به تجزیه‌طلبی نخواهد شد؟ آیا طرح شعار خودمختاری در این مرحله زمانی حساس، عجولانه و چپ روانه بشمار نمیرود؟ آیا این شعار اصالت خلقی دارد و یا آنکه هجائی است که بیگانگان - و فرصت‌طلبان به دهان خلق کرد نهاده‌اند و او بی آنکه بدان ایمان داشته‌باشد، تکرارگر آنست؟ و کلی‌تر از همه اصلاً "خلق کرد چه می‌گوید؟ ..."

صدای رسای خلق کرد پیوسته بر یک فریاد بوده‌است و یک شعار و آن فریاد و شعار "خودمختاری" است. آیا اندیشیده‌ایم که این شعار چه درخود دارد که اینگونه کلمه مقدس و آرمان مطلوب خلق کرد گشته‌است؟ باید کرد بود و یا با واقع‌اندیشی تمام، کرد بودن را احساس کرد تا بنیان این شعار را دریافت. مکرر گفته‌ایم که خلق کرد از غیر کرد جز ستم و تحقیر و ظلم طرفی نیست و "خود" اصلی و تاریخی‌اش را همواره لگدمال غیر کردان می‌دیده‌است. زبان کرد، نژاد او، لباس و فرهنگ قومیش پیوسته آماج محدودیت و ممنوعیت بوده‌است و کرد اثبات نمیشود و وجود حقیقی‌اش را باز نمی‌یابد مگر آنکه همه این نمودارها را آزادانه و مفتخرانه مورد استعمال و استفاده قرار دهد و آنرا رسمیت و قانونیت بخشد.

بسی ساده‌اندیشی‌است اگر خودمختاری خواهی خلق کرد را در این سطح محدود سازیم. چراکه اینها همه عواملی هستند که حاکمیت خلق کرد را بر سرنوشت او موجودیت می‌بخشند. اگر او آزادانه و در همه نهادها و ارگانهای سرزمین خویش و در همه روابط، خواه اجتماعی و یا خواه اداری و سیاسی از زبان خودش استفاده کند و به تن پوش ملی خود ملبس باشد و فرهنگ کردیت را غالب نماید، آنگاه است که پای غیر کردها و بیگانگان از حیات و سرنوشت او خود بخود بیرون می‌رود و کرد بر کرد حاکمیت می‌یابد. و خلق کرد از این دیدگاه است که این ظواهر را می‌نگرد و در جهت اثباتشان حتی جان می‌بازد. چرا که این اثبات بمعنای اثبات حق کرد برای تعیین سرنوشت و خط‌زندگیش میباشد.

بنابراین این خواسته خلق کرد، کاملاً "بحق" است و همان چیزی است که باید انقلاب برای همه خلقها تأمین نماید. همان اصلی‌است که از تمرکز قدرت در یک نهاد جلوگیری می‌نماید و قدرت را به خلقها منتقل می‌کند. هنگامی که قدرت در دست خلقها منتشر باشد، کدام کودتا و کدامین تجمع ضد انقلاب میتواند آنرا از آنان بستاند و انقلاب را به انحراف و نابودی کشد؟

طالقانی و با همراهی رفسنجانی و بنی صدر و سحابی و... برای بدست آوردن دل خلق کرد، ظاهراً از سوی رهبر انقلاب به کردستان اعزام شدند و با طرح و برپائی شورای پیشنهادهی طالقانی موقتاً قضیه را مسکوت گذاشتند، اما آتش عصیان در زیر خاکستر این اقدامات همچنان پنهان بود و در صورت عدم انجام حرکتی اصولی و انقلابی از سوی رژیم، میرفت که کردستان را به صحنه جنگی تمام عیار مبدل سازد. بدینسان اگر واقعه اسفندماه سندهج را نقطه آغاز بحران کردستان بگیریم، برخورد هژمونی با این بحران تا جنگ پاوه یک مرحله را تشکیل میدهد. مرحله‌ای که با دخالت ارتش شروع شد و با شکست او متحول شد و بادفع الوقت کردن و تهیه قوا نمودن از سوی دو طرف ادامه یافت.

مرحله دوم از واقعه پاوه آغاز میشود و به آتش‌سوزی و گسیل هیئت‌های حسن‌نیت از سوی رژیم به کردستان، ختم می‌گردد. مرحله دوم برخورد هژمونی با کردستان، آغازی در فتوای جهاد رهبر انقلاب می‌یابد. فتوایی که براساس سازماندهی مجدد ارتش و قدرت نظامی آن باضافه نیروی رزمی پاسداران، قابلیت طرح پیدا میکرد. خلق کرد نیز در طول این چند ماه بی‌کار ننشسته و به تهیه ساز و برگ برای مقابله با رژیم می‌داند سودای سرکوب او را دارد، آماده شده‌است. و لذا هر دو طرف آماده و مهیا نبرد را می‌آغازند. از زمین و هوا جنگ تلافی‌جویانه صورت می‌گیرد. خسارات و کشتارها و اعدام‌ها به‌وج میرسد، اما از پیروزی ارتش و نیروهای دولتی خبری نیست و زمستان نیز در راه است، ضمناً شرایط و اوضاع هر روز بر نیروهای منظم دولتی بیشتر فشار می‌آورد. نیروهای دولتی در نهایت ضعف و ناتوانی با روحیه‌ای ضعیف و غالباً فاقد انگیزه و هدف در کردستان گرفتار آمدند، که در این هنگام، پیام عاجزانه رهبر انقلاب به خلق کرد، باب رحمت را می‌گشاید و هژمونی خلق کرد نیز برای اثبات حسن نیت خویش، مذاکره با گروه‌های حسن‌نیت اعزامی را می‌پذیرد. چهره مشعشع جناب داریوش فروهر در صدر این هیئت برای خلق کرد چهره آشنا می‌شود و هژمونی سعی میکند که در طول این رفت و آمدهای مکرر در بین رهبریت خلق کرد شکاف و تفرقه ایجاد کند که به اندازه دلخواهش موفق نمیشود.

مرحله دوم برخورد، با شکست ماهیت هیئت حسن نیت که هیچگاه ایجاد صلح نبود، پایان می‌پذیرد. مرحله سوم هم از پایان کار هیئت‌های حسن‌نیت تاکنون ادامه دارد. که این مرحله هم شدیدتر از مرحله اول خط سرکوب و کشتار در دستور حرکت خود قرار داده‌است. امروز دو لشکر در کردستان به پاکسازی منطقه از لوث وجود ضدانقلابیون کافر (۱) مشغولند و لابد بعد از صلح با عراق لشکرهای بیشتری نیز به کردستان اعزام خواهند شد تا خط انحصارگرانه هژمونی را بدون اندکی کم و کاست بر کردستان هم چونان سایر نقاط غالب گردانند. یوکان هنوز در دست خلق کرد است و رژیم هم بی‌صبرانه برای پس گرفتن آن به هر دری می‌زند. گویا توپ و تانک و بمباران و خمپاره نتوانسته کاری از پیش ببرد و حضرات مسلمان و مکتبی دست به محاصره اقتصادی این شهر و برخی دهات زده‌اند. مثل اینکه این در سرآرام‌سار سایر دروسی از مکتب ائمه اطهار بخصوص حضرت علی آموخته‌اند (۱) زیرا او در رویارویی با معاویه هم حتی حاضر به مقابله به‌مثل نشد و علیرغم آنکه او آب را قیلاً بر روی سیاه علی بسته بود، او در چایی که می‌توانست متقابلاً آب را بر

تنها امروز را می‌دید و موفقیت‌های درخشانی را که در طلب نشتیانیها و دنباله‌رویهای مردم بکف آورده بود و سخت‌بر پایگاه وسیع توده‌ایش غرا و مغرور بود. خلق کرد نمیتوانست خودمختاری بگیرد و از آن بگذرد و هژمونی نیز ماهیتاً و ذاتاً توان دادن یک چنین هدیه بزرگی را که حق خلق کرد بودیه او نداشت. لذا کم‌کم جو عدم اعتماد بالا گرفت و تضادهای بین کارگزاران هژمونی اوج پیدا نمود و شایعه‌ها قوت یافت و خلقها چونان خرمنی آماده شعله‌ور گشتن، نگران و منتظر بودند که رژیم جدید چه کاری برای آنان صورت خواهد داد. فراریان و ارتشیان ضدانقلاب و عوامل نظام کثیف شاهنشاهی بی‌آنکه مورد تعقیب جدی قرار گیرند و نیز فتوایها و بعضی روحانیون شیعی، کردستان را مامن امن خویش و بستر پذیرشگر توطئه‌های جنایتکارانه خود دانستند و از هر عملی در جهت افزایش تنش و عصیان در خلق کرد، فروگذاری نمودند، شایعه و تهمت و جوسازی کمترین کاری بود که در این راه میتوانستند انجام دهند و الحق که سستی هم نکرده و هر آنچه که می‌توانستند در این باب انجام دادند.

بدین ترتیب عدم تحقق خواسته خلق کرد و وجود عوامل مزدور و ضدانقلاب در کردستان زمینه را از برای شعله‌ور شدن کردستان فراهم ساخت. هژمونی فاقد بینش و صلاحیت انقلابی نیز بدون توجه به این زمینه‌های مساعد، به شعارهای بی‌محتوا و جنجال‌های تحریک آمیز خود ادامه می‌داد.

شایعه خالی شدن سیلوا در اواخر اسفندماه یعنی در آستانه نخستین بهار پیروزی، حمله خلق کرد را به پادگان سندهج و سرکوب ارتش را بدنبال داشت و بدین ترتیب که نخستین بهار آزادی را بر خلق کرد به زمستان تبدیل کرد.

هژمونی علیرغم شعارهای دوران انقلاب که خون را بر شمشیر پیروز می‌دانست و توپ و تانک را نیز در شکستن عزم و اراده خلقها فاقد اثر و نتیجه تلقی مینمود، اینک خود کوردلانه و ابلهانه برای خاموش ساختن فریاد خودمختاری طلبانه خلق کرد به سلاح متوسل گردید و خانه‌ها را بر سر خلقها ویران نمود. بهانه‌اش در سرکوب این بود که مردم به پادگانها حمله کردند. در مقابل باید گفت مگر خلقها در ۲۱ و ۲۲ بهمن به پادگانها حمله ور نشدند و سلاحها را بکف نگرفتند، آیا آنها ضدانقلاب بودند؟ و می‌بایست آنان را به گلوله بست؟ طبیعی است که خلقها هنگامی که در کادر سازماندهی مشخص و در چهارچوب یک تشکیلات منسجم حرکت خود را شکل ندهند، از اینگونه حرکت‌های خود بخودی فراوان اتفاق خواهد افتاد. و مشخصاً جواب آن هر چه باشد سرکوب و کشتار نمیتواند باشد. آنهم از سوی حکومتی که خود را مکتبی و انقلابی (۱) قلمداد می‌نماید و با متصف ساختن خود بدین صفات است که توانسته بر خلقها خود را غالب نماید.

هنوز عرق تن ارتشیان از کشتارهای ۱۷ شهریور، ۱۳ آبان، ۱۵ دیماه و ۲۲ بهمن خشک نشده بود که آنان را به کردستان و به مقابله با خلقها گسیل داشتند و اصلاً در رابطه با خلقها بود که ارتش ضرورت حفظ وجودش را میتوانست اثبات نماید. بهر حال ارتش هم از خدا خواسته رفت و خوب هم سرکوب کرد و بار دیگر ماهیت ضد خلقی خویش را نمود داد، اما نه دیگر برای خدایگان اعلی حضرت همایونی، بلکه برای رژیمی که خود را جمهوری اسلامی می‌خواند و سرانش همگی مکتبی و مقدس و اسلام پناه بودند!!

جنگ کردستان با دخالت ارتش مرحله اول خویش را آغاز کرد، اما پایان نیافت و گرچه هیئت حسن‌نیتی به رهبری

شده بود و تازه مناسبترین بستر برای انجام توطئه‌های ضد-انقلابیون فراری و وابستگاه رژیم شاهنشاهی گشته و سرزمین پاک کردستان بصورت لانه زنبور این پلیدان درآمده بود.

بفاصله برخورد اسفند ماه و جنگ‌پاوه، هژمونی می-توانست با انجام حرکت‌های مردمی از قبیل ایجادشوراهای اصیل در نظر گرفتن اعتبار و بودجه کافی برای برنامه‌ها و طرح‌هایی که می‌بایست برای بهبود اوضاع اقتصادی کردستان انجام گیرد استفاده از امکانات برای خودآگاه ساختن خلق کرد، از این فرصت سود جست و هراس از کمونیست‌ها را به کناری نهد. اما چنین نکرد و تا چشم باز کرد، خود را در مقابل غول کمونیسم که همیشه از آن هراس داشت یافت، غول کمونیسم که خود با عملکردهای غلط خویش اکنون به واقعیت تبدیلش ساخته بود. رژیم دیگر صرفاً با خلق کرد روبرو نبود، بلکه با یک هژمونی چندگانه و سرپا تضاد و تشنگی در مقابله قرار داشت که حتی گردآمدنشان بطور دستجمعی در پشت یک‌میز مذاکره کار حضرت‌فیل بود. اما این هژمونی چندگانه به سبب آنکه در شعار خلق کرد وحدت می‌یافت و در این زمینه اختلافی نداشت، خیلی راحت توانسته بود که خلق کرد را بدنبال خود بکشاند و جذباتش کند. شعار خود-مختاری شعار مشترکی بود که از طرف تمام گروه‌ها علی‌رغم تمام تضادها و اختلافاتشان بلند میشد و توده‌ها را بسوی خود می‌کشاند. بی‌تشکی و عدم سازماندهی خلق کرد توسط این گروه‌ها تقریباً از بین رفت و آنان متشکل و مسلح و بدنبال هژمونیهایی خویش در مقابل رژیم قرار گرفتند. که اکنون پس از دوسال همچنان مشاهده می‌کنیم، بی‌زلزل و استوار سلاح از کف نهاده و حاضر نیستند از رهبری آنان سرپیچی نمایند. اینست که جز مدت کوتاهی که پس از آتش بس دیماه با اعزام گروه‌های حسن‌نیت در جنگ وقفه‌ای پیش آمد، جنگ کردستان هنوز بی‌محابا ادامه دارد و اگر آب در همین جوی روان باشد، تادمتهای مدید ادامه خواهد یافت.

حال باید بد آقایان گفت که خود کرده را تدبیر نیست. آنچنان عملکردی، اینچنین بازتابی را جبراً بدنبال خواهد داشت. خود زمینه را شیار زدید و گروه‌های راست و چپ، رویزونیست و اپورتونیست تخم خویش را بر آن پاشیدند و بار خود آبیاریش نمودید و دانه‌ها را بارور کرده و رشد دادید و حال اینان درختان تنومندی شده‌اند که تنومندی و قدرت خویش را از خلق کرد گرفته‌اند، و گر نه خود چیزی نبوده و نیستند. خلق کرد رانیز شمایه باس رساندید و حاضر نشدید ذره‌ای از قدرتی را که حریضانه پس از چند صدسال انتظار، بکفش آورده بودید به آنان منتقل سازید. آیا در اسلام شما سرنوشت خلق‌ها بدست خودشان افتادن حرام است؟ آیا یک حکومت اسلامی نمیتواند در چهارچوب یک سیستم فدراتیو عمل کند؟ آیا اسلام، شوراها، ایالتی و ولایتی را تحریم کرده است؟ آیا اسلام با انتقال قدرت به خلق‌ها مخالف است و در صورت تمایل خلق‌ها بدین مسئله، دستور مقابله مسلحانه با آنان را میدهد؟ عجبا، این چه اسلامی است که ریختن خون هزاران خلق بیگناه را که تشنه‌گانش عزم استوار او در جهت رهایی و نجات خویش است، مشروع میدانید، اما خودمختاری در آن کاملاً حرام و غیرممکن!

بهترین فرصت‌ها را در کردستان داشتید و عمل نکردید و ماهیت انحصارگرایانه‌تان اجازه چنین امری را به شما نداد. چه نه تنها در کردستان در جهت انتقال قدرت به توده‌ها و ایجادشوراها قدمی برنداشتید، بلکه یک نمونه هم حتی در

سپاهیان معاویه که کفر و طغیان مجسم بودند، ببندید، از اتکاء به این عمل خودداری کرد. حال باید پرسید چشم مسلمانان جهان به شما آقایان مکتبی روشن که بر خلق مظلوم و ستم کشیده کرد، ابتدائی‌ترین وسائل حیات را دریغ داشتاید، و آنهم به چه بهانه؟ مسخره‌ای که بله، ما محاصره کرده‌ایم، تا مردم مجبور شوند ضدانقلابیون را تحویل دهند! آخر این چه بهانه؟ کودکان‌های است، چرا خودتان را به کوچه علی‌چپ زده‌اید؟ مگر نمیدانید آنان که با شما مبارزه و مقابله میکنند، همگی فرزندان خلق کردند، نکند شما هم مثل جعفریان معدوم می‌خواهید تبلیغ کنید که اینها همه خارجینند و با شما سنامه جعلی به ایران آمده‌اند؟! خلق کرد به چه امید و اطمینانی فرزندان و جنگندگان خویش را به شما که از هیچ ستمی بر حق او دریغ نکرده‌اید، تحویل دهد؟! تا حال چه گلی بر سر این خلق مظلوم و تحت ستم زده‌ایم که اکنون طلبکار شده و از او درازای دادن امکان حیاتش که حق طبیعی اوست، جوانانش را می‌طلبید؟!

براستی آنچه که شما می‌کنید، نه تنها در چهارچوب اخلاق اسلامی جائی ندارد، بلکه جای آن دارد که بگوئیم، هیچ موجود باعاطفه‌ای آنچه که شما دارید با کردستان می‌کنید، انجام نمی‌دهد!

۴- هژمونی خلق کرد چگونه و بر چه پایه‌ای تکوین یافت؟

خلق کرد آنگاه که در واقعه اسفندماه سربۀ عصیان برداشت، فاقد هرگونه تشکل، سازماندهی و هژمونی بود. خودش بود و خودش که در هوای دستیابی به آرمانی که برای او جنبه تقدس یافته بود، عصیان زده و شورشی، قفسل پادگانها را شکست و سلاح‌های را که چون جان می‌دانستش در آغوش گرفت و آنرا وسیله نجات و رهایی قرار داد. خلق کرد نه تجزیه طلب بود و نه عامل بیگانه و سلاح برای رهایی در کف گرفت، چرا که به هژمونی انقلاب امیدی نداشت و بعلت پیش داوریهایی هم که سالها در او شکل گرفته بود، می‌دانست که از این امامزاده معجزه‌ای برای او برنمی‌خزد. واقعه اسفندماه می‌توانست عاملی باشد که رژیم از ندانم کار-یهای گذشته خود درس بگیرد و در حرکتش تجدید نظر کند و به خلق‌ها روی آورد و آنان را پایگاه خویش قرار دهد. اما اسفندماه نه تنها صحنه تجربه آموزی رژیم نشد، بلکه او را در راهی که در پیش گرفته بود جری‌تر و مصمم تر ساخت و به موضع شدیدتری در مقابل خلق‌ها سوقش داد. و بیکباره دیدیم که تمام اپورتونیست‌ها و گروه‌های شکست خورده و منزوی به کردستان هجوم آوردند و براستی این سرزمین استعمارزده و استبدادزده را جولانگاه ترکانازیهای غیرمسئولانه و خودمحورانه خود قرار دادند. کردستان دیگر به قارچستان گروه‌ها تبدیل شده بود. هر کسی گوشه‌ای از خوان یغمارا گرفته بود و مواظب بو که دیگری از دستش نرباید. تحلیل‌ها و مواضع آنان کاملاً متفاوت و متضاد بود، یکی حکومت مرکزی را ضد خلقی و مبارزه با آنرا در مرحله اول حرکت ضروری می‌دانست، دیگری مبارزه بر علیه فئودالیسم را از همه چیز ضروری‌تر از آن یکی فتوای قتل خوانین را می‌داد و بالعکس آن دیگری فئودال‌ها را تکیه گاه حرکت خود قرار داده بود. یکی محاصره شهرها را از طریق روستاها توجیه می‌کرد و تاملی آمد بخود بجند می‌دید که شهر توسط رقیب اصلاً تصرف شده و او تنها در روستا دلخوش مانده است و خلاصه هر یک سازی کوک می‌کردند و خلق مظلوم و محروم کرد را به طریقی و از راهی به دنبال سراب خود می‌کشاندند. کردستان صحنه آزمایش گروه‌ها



سراسر ایران وجود ندارد که شما توانسته باشید شوراهای خود جوش مردمی را تحمل نمائید. در دورافتاده ترین روستاها، در کوچکترین واحدهای تولیدی، در مدارس، دانشگاهها، ادارات، هرکجا که نامی از شما شنیدید و نشانی از آن دیدید، کمر به نابودیش بستید و در مقابل شوراهای خلقی که اساس هر حکومت انقلابی و اسلامی باید باشد، شوراهای فرمایشی وزارت کشوری خود را علم کردید که خود نهادی است بوروکراتیکتر از سایر نهادها و ستون پنجمی است در اجتماع که بزرگترین وظیفه اش جاسوسی و تصفیه نیروهاست. پس عملکردهای واپسگرایانه در کردستان عجب نیست و از شما انتظاری غیر از اینهم نمی بایست داشت؛ چرا که از کوزه همان برون تراود که در اوست!

۵- خلق کرد، به کجا می رود؟

این اساسی ترین و دردناک ترین سئوالی است که اکنون می بایست از خود بکنیم، برآستی خلق کرد به کجا می رود؟ گفتیم که او تجزیه طلب نبوده و نیست، اما چگونه میتوان متوقع بود که بسوی تجزیه طلبی پیش نرود؟ دیگر به چه امید می دمادیم از آرمان خویش مبنی بر زیستن در کردستان خود - مختار در چهار چوب ایرانی آزاد و دموکراتیک سخن گوید و در حالیکه از ایرانش جز ستم و شقاوت و شکنجه و سرکوب و کشتار چیز دیگری ندیده است؟ رضاخان را دید که سرکوب کرد، محمدرضا را دید که از هیچ جنایتی خود داری نورزید و در فردای رژیم جمهوری اسلامی که هنوز مرکب صدور فرمان انتصاب قدر قدرتان جدید خشک نشده بود، باز هم سرکوب و بمباران و کشتار دید. انقلاب شاه و ملتیش آنگونه او را آماج حمله و هجوم قرارداد و انقلاب اسلامی اش نیز هستی اش را به تاراج داد. او دیگر اکنون به جانی رسیده که عزمش را استوار کند و تمام نیرویش را فراجمع آورد و بگوید بالاخره تجزیه طلبی بهتر از مرگ است!

او دید که رژیم جمهوری اسلامی بر علیه مزدور سرسپرده امپریالیسم (شاه) و حتی بر علیه امپریالیسم فتوای جهاد صادر نکرد، حتی در مقابل رژیم مهاجم و اشغالگر عراق صدور حکم جهاد را جایز ندانست، اما براحتی و بدون هیچگونه نگرش عمیقی به مسائل، فرمان جهاد بر علیه کردستان را داد و چه پی گیر و مصمم آنرا عملی ساخت که پس از دو سال هنوز ذره ای از قوت خویش را از دست نداده است.

او می بیند که علی رغم تمام قوانین شرع و عرف جنگی و بین المللی، منابع حیات و زندگی را بر او بسته اند و در دامنشانه در تحریم کشنده اقتصادی قرا داده اند، پس نا آگاهانه که چه عرض کنیم، بلکه اجباراً و از سرناچاری به سوی قدرتهای خارجی می رود که حداقل قوت لایموتش را بچنگ آورد. خلق کرد اینک در مرحله ای قرار گرفته که میتواند با سانی مورد سوء استفاده فرصت طلبان و بیگانگان قرار گیرد و او را به سوی وابستگی سوق دهند. اینک مرحله حساسی است که کردستان را سخت به سوی وابستگی و اتکاء به غیر می کشاند و اگر این فرصت نیز بر رژیم بگذرد، باز همان آفتی که همه از آن بیم دارند، گریبانگیر جنبش کردستان خواهد شد و آن وابسته به بیگانه شدن در صورت واقعی آن است. آری اگر هژمونی دست از سرکوبهای وحشیانه خود بر ندارد، کردستان بسوی تجزیه طلبی خواهد رفت و این برو برگرد ندارد و محققاً این نه خواسته خلق کرد و نه سایر خلقهاست، اما آینده ای است اجتناب ناپذیر اگر رژیم در برخورد های خود با مسئله کردستان تجدید نظر نکند و بخواهد جنگ عراق را پایان دهد

تا کردستان را با قدرت بیشتر خاموش سازد! لکن باید گفت خلقها نابود شدنی نیستند، حتی اگر امپریالیسم آمریکا، چونان ویتنام کمر به نابودیشان ببندد، و تنها حاصل این سیاست انحرافی، جری تر ساختن خلق کرد و سوق دادنشان بسوی تجزیه طلبی است. خلق کرد همه چیز خود را داده است که خود مختاری بکف آورد، و حال که شما آن را از او دریغ می کنید و با گلوله جوابش را می دهید، او دریغ موضع واکنشی، گلوله را حتی اگر از بیگانه هم که شده بکف خواهد آورد تا جوابتان را بسان خودتان بدهد. و اینجاست که فاجعه رخ میدهد. و خلق رزمنده کردستان بسوی وابستگی و یا تجزیه طلبی پیش خواهد رفت، و زمینه این وابستگی نیز در صورت پنهان و شرمگینانه اش، از سوی بعضی جناحهای هژمونی خلق کرد از پیش فراهم آمده است و هژمونی خلق کرد می رود که بی باکانه و علنی در مقابل چشمان خلق کرد وسایل جنگ را از بیگانه ابتیاع کند و خلق کرد در این راه پشتیبانی اش نماید. بدینسان امروز خود مختاری است و فردا تجزیه طلبی، اگر در سیاستها و اعمال هژمونی تجدید نظر نشود.

ع انتقال قدرت به خلقها و منجمه خلق کرد، بیگانه راه حل بحران:

اوضاع و احوال بحرانی کنونی را در پیش بیان کردیم و حال باید دید که با توجه به شرایط، راه حل مسئله چیست؟ گفته ایم که امپریالیسم زمینه های جنگ عراق را مهیا کرد و در استمرار آن کوشید که اهداف خویش را در تضعیف انقلاب ایران و محو آن عمل نماید، چه بی اندیشید که با رشد تضادهای غیر اصولی خارجی، تضادهای داخلی نیز رشد کرده و رژیم را از درون خواهد پوساند، و پس از مدت کوتاهی رژیم فعلی سقوط مینماید و انقلاب به هرج و مرج کامل کشیده میشود. اما در عمل مشاهده کرد که بر مبنای بسیج نسبی توده ها و اوضاع جنگی کشور تضادها تا حد زیادی افول کرده و جنگ سبب تحکیم موقت موقعیت هژمونی چه در طیف لیبرال و چه در طیف ارتجاعی اش گشت و سیر نابودی انقلاب نیز با آنکه بی وقفه ادامه دارد، اما فاقد سرعت لازم گردید. اینک آمریکا امید خود را به دوران بعد از جنگ دوخته است که رژیم دیگر نمیتواند در مقابل ناپسا مانیه، اوضاع جنگی را بهانه بیاورد و وسیله توجیه عدم صلاحیت و ناتوانی خویش در امر حکومت قرار دهد. اومی داند که با پایان یافتن جنگ، تضاد بین جناحهای هیئت حاکمه، نیروهای مترقی و رژیم، خلقها و حکومت مرکزی هر چه بیشتر اوج خواهد گرفت و بالاخره آن را ساقط خواهد ساخت و انقلاب را با بحران رهبری مواجه خواهد کرد. لذا است که پس از آنکه بهره برداریهای خود را از جنگ نمود، با پیش کشیدن جدی مسئله صلح در پی درویدن کشته های خویش، سقوط انقلاب را انتظار می کشد. او می خواهد که پس از جنگ، ارتش انسجام یافته و متشکل، خلق کردستان و درکنار آن خلق بلوچ و ترکمن و... را آماج حملات خود قرار دهد. دانشگاه راجولانگاه خود سازد و خلاصه نبض رویدادها را در دست داشته باشد. به از پشت این سکوت مرموز امپریالیسم، صدای پای کودتا بگوش میرسد. علی الخصوص، با خیمه شب بازیهای چند روز اخیر ارتجاع و لیبرالیسم و موضع گیری حاد و پسر و صدای هژمونی در مقابل مسئله صلح.*

* البته ماهیت این موضع به تضادهای ارتجاع با لیبرالیسم و عادت معمول آقایان مکتبی در رعایت پروسه "مقابله با"

البته ذکر این نکته ضروری است که تضاد آمریکا با هژمونی کنونی نه بدلیل ماهیت انقلابی و سازش‌ناپذیر آنهاست چرا که آمریکا هم خوب می‌داند که شکر خدا آنان از این اتهامات بری هستند، بلکه باید این تضاد را در عدم داشتن خط مشخص و حساب شده و دمدمی مزاج بودن آقایان و سیاستهایی که اگرچه به نفع امپریالیسم در کوتاه مدت اما در بلند مدت قطعاً "به سود او تمام خواهند شد، دانست. چرا که بطور مثال پایگاه طبقاتی ارتجاع بورژوازی واسطه و خرده بورژوازی مرفه سنتی است و طبقاً "منافع این قشر با منافع آمریکا که مدافع سرمایه داری وابسته و کمپرادور است در کوتاه مدت تضادهایی دارد، اما چنانکه می‌دانیم موفقیت سیاستهای خرده بورژواآبانه در رفع بحرانهای اقتصادی و ایجاد شکوفایی در امر تولید و اقتصاد در دوران کنونی محلی از اعراب ندارد و این سیاستها جبراً "بسوی وابستگی به امپریالیسم کشیده خواهند شد. لکن نه آمریکا را تحمل است و نه اینان را به این زودی دست از سیاستهای خویش کشیدن تحمل. اینست که امپریالیسم می‌کوشد با فراهم آوردن زمینه، برای حکومتی که بر سرمایه داری بزرگ تکیه داشته و برخلاف ارتجاع از سیاست لگدیرانی هم استفاده نکند، اهداف و منافع خود را هرچه سریعتر عملی سازد. لذا می‌بایست هوشیار بود که پایان جنگ انجمنی برای آغاز جنگ دیگر نباشد. جنگی که طبیعی ترین قریانیش خلق کرد و بالطبع انقلاب خواهد بود.

اکنون ما در نقطه ای عقب تر از دوسال پیش ایستاده ایم و اگر به خود نجسیم، نفرین تاریخ و آیندگان فراراهمان خواهد بود. خصوصاً "روی سخنان باشما مهره های هژمونیست! ضروری است که در عزم شوم خویش تجدید نظر کنید و روند حرکتتان را تغییر دهید. تا حال در جهت سرکوب و نفی بود، و اینک در جهت بازسازی و اثبات طی طریق کنید. تنها راهی که در پیش دارید، "مذاکره با هژمونی فعلی خلق کرد و انتقال قدرت به خلق کرد است" * جنگ کردستان هرچه زودتر می‌بایست خاتمه یابد و نه چون گذشته به هدف تفرقه اندازی و فریب، بلکه به تفاهم رسیدن با خلق کرد و دادن سرنوشت آنان به دست خودشان مذاکرات آغاز گردد. اگر از تجزیه طلبی میترسید، می‌بایست قدرت را هرچه زودتر به خلق کرد تفویض کنید و خودمختاری را بپذیرید. اینرآن از آن جهت می‌گوئیم که از موضع انفعالی برخورد کرده باشیم، بلکه همواره بر حقانیت این شعار ایمان داشته ایم و تنها راه رهایی خلق و انقلاب را تحقق این مسئله می‌دانیم. یگانه عاملی که میتواند از رکود و سقوط انقلاب جلوگیری نماید، همانا اعطای خود مختاری به خلقها و از آن جمله خلق کردستان است. می‌دانیم که شما چنین نخواهید

پرخاش، مقاومت و سپس مصالحه " بازگشت می‌نماید و نباید برای آن چندان اعتبار و ارزشی قائل بود و این طبل تو خالی است نه چیز دیگر.

* - لازم به توضیح است که وقتی مذاکره با هژمونی خلق کرد را عنوان می‌کنیم، به هیچوجه منظورمان صالح دانستن آن در جهت تصمیم گیری برای خلق کرد نیست، بلکه "واقعیات" را مد نظر داریم و اگر در "ذهنیات" غرق نباشیم، می‌دانیم که بعلت همبستگی خلق کرد با هژمونی اش، هیچ راهی بدون پذیرش هژمونی خلق کرد، امکان عملی شدن ندارد. با این حال، اشاره کردیم که قدرت را باید به خلق کرد داد، یعنی در حین مذاکره با هژمونی سعی داشت تا قدرت به توده ها انتقال داده شود و توسط این روش، هژمونی فرصت طلب خلق کرد نیز ایزوله گردد.

کرد، چرا که سردمدار جناح لیبرالها جناب بنی صدر هم به فرماندهان امر فرمودند که تا سرکوب کامل ضدانقلابیون (!) در کردستان پوتین ها را از پا در نیاورند و کشتار خلق ترکمن نیز تنها ده درصد از قاطعیت جنابشان بود.

بهانه می‌آورید که ما با کفار و ضدانقلابیونی (!) که بر علیه جمهوری اسلامی سلاح بدست گرفته اند، مذاکره نمی‌کنیم و در اینجا باید بدتان آورد. شما که با آمریکا بر سر مسئله گروگانها مذاکره کردید و بتوافق هم رسیدید، و حتی با عراق هم می‌توانید مذاکره صلح آمیز و مسالمت جویانه داشته باشید، آیا با خلق کرد نمیتوانید مذاکره نمائید؟

می‌دانیم دردتان چیست، دردتان دردهمان شاگردی است که می‌دانست اگر در جواب خواست معلمش الف را بگوید، ب را هم مجبور است که ادا نماید. و شما هم می‌دانید اگر به کردستان خودمختاری دهید ناچارید خودمختار شدن سایر خلقها را هم بپذیرید. و شمارا تاب تحمل اینهمه ضعف و کاستی قدرت نیست. اگر نه شما با کفار که سهل است با جنایتکاران سیا (عوامل شیطان بزرگ بقول خودتان) هم اگر پایش بیفتد، مذاکره خواهید کرد. ترس شما از خلقهاست و نه از ضد خلق و کفر! اما راه نجات انقلاب در گرو همین تصمیم است. تا حال غلط کاری کرده اید و با کردستان انحرافی برخورد نموده اید، اگر میلیاردها هزینه ای را که صرف جنگ کردستان کرده اید به مصرف عمران و بهبود اوضاع فلاکت بار کردستان رسانیده بود، حال آن دیار ستم زده گلستان ایران شده بود، نکردید و کردستان ویران شد و هزاران تن از جوانان صادق و ازجان گذشته خودتان را هم در راه هدفی باطل قربانی نمودید. اما جلوی ضرر را از هر کجا که بگیری منفعت است. اگر امروز مسئله کردستان به شیوه اصولی حل شود بهتر است تا آنکه به فردا موکول گردد. فرصت تنگ است و زمان حساس و اگر کردستان بهمین صورت باقی بماند، کردستان را نمی‌توانید نابود کنید. پس می‌توانید با دادن خودمختاری به کردستان و انتقال قدرت به خلق کرد و حرکت در جهت دادن خود آگاهی به آنان، هژمونی شان را ایزوله کنید و با دادن خودمختاری به سایر خلقها در رابطه ای اصولی، پایه های یک دموکراسی خلقی را که ارکان اساسی یک جمهوری انقلابی ریزی و گامی قاطع در جهت نجات انقلاب فراییش نهید.

گفته ایم و می‌گوئیم و باز هم خواهیم گفت و امید هم نداشته و نداریم و نخواهیم داشت که هژمونی به توصیه ها و رهنمودهای ما و نه هیچ نیروی مردمی و انقلابی دیگری توجه و عمل نماید. اما رسالتمان را در گفتن میدانیم و آنقدر می‌گوئیم تا روزی که خلق بداند که چه بر سرش آورده اند.

اگر کردستان به خودمختاری دست یابد، بستر رهایی و نجات انقلاب خواهد بود و اگر سرکوب شود و بحران همچنان ادامه داشته باشد بدون شک کردستان گورستان انقلاب است. رسالت ما و هر نیروی مرقی دیگری در آنست که با حرکت در جهت خود آگاهی خلق و افشای ماهیت اعمال سرکوبگرانه رژیم بسوی پی ریزی بنیادهای یک مبارزه اصولی ضد امپریالیستی پیش رود و از انکاء به هر نیرویی جز نیروی لایزال خلقها پرهیز نماید.

والسلام

یاس توده ها ، زمینه بازگشت امپریالیسم

بقیه از صفحه ۱

از دست دادن مهره سرسپرده ای چون شاه ، لحظه ای از توطئه چینی بر علیه انقلاب سرخ خلقهای ستمدیده ایران دست نشسته اند و پیوسته در تلاش و تکاوی بازگرداندن سلطه و سیطره خویش بر میهنمان بوده و لحظه ای رابه ابطال نگذارنده اند تا این که بالاخره امروز همه چیز را بر وفق مراد خویش یافتند .

چه وحشتناک است بازگشت امپریالیسم به خاک میهنمان ، چرا که این بار بازگشت در پیامد یک کودتای خزنده چنان مصر صورت نخواهد گرفت ، بلکه کشتی غول آسای امپریالیسم بر روی دریائی از خون بم ساحل ایران شکست خورده خواهد رسید . لذا امپریالیسم در لوای حرکت افرادی بسان پینوشه در شیلی ، سوار تو در اندونزی ، ضیاء الرحمن در بنگلادش و ... دیگر بار دروازه های ایران را بر روی خود خواهد گشود آری ، بازگشتی بر روی پیکر خون گرفته خلقهای به یاس رسیده و به قیمت به خاک و خون کشیده شدن میلیون ها انسان محروم و ستمدیده .

درد و رنج و فلاکت و محنت همه خلقهای منطقه ، بلکه همه خلقهای تحت ستم جهان و بالطبع بزرگترین پیروزی امپریالیسم امریکا در این مقطع زمانی ماهمین بازگشت است ، همین حرکت ارتجاعی است ، چرا که پیروزی انقلاب و بارور شدن آن در ظل رشد خود آگاهی توده های بزرگترین شکست تاریخی امریکا بحساب می آید . این شکست تاریخی را تنها توده های بخود آگاهی رسیده متحد و یکپارچه ای میتوانند نصیب دشمن غدار بشریت ، امپریالیسم جهانخوار امریکا نمایند ، که همواره خطر این خصم خون آشام را حس کرده و توطئه ها و دسیسه های او را بشناسند و رابطه آنتاگونیستی خود را با وی درک و احساس نموده و پیوسته در سنگر مبارزه ضد امپریالیستی آماده و هوشیار باشند .

دیری نیست که از انقلاب خونین خلق قهرمانان میگذرد ، دیری نیست که ۱۷ شهریورها و ۲۲ بهمن ها را پشت سر گذارده ایم ، دیری نیست که خلق های بیاخته ایران رژیم شاه را سرنگون ساخته و امپریالیسم امریکا را به ماتم و اندوه نشانده اند ، دیری نیست که امپریالیسم امریکا خطرات از دست رفتن ایران را درک و لمس کرده و منافع به مخاطره افتاده خویش را در صدد نجات است . از اینرو حمله نظامی میکند ، کودتا براه می اندازد ، و برای تولید جو عدم اعتماد و ایجاد یاس در توده ها و افزایش اپوزیسیون غیر اصولی ، به ستون پنجم خود در داخل متوسل میشود ، در ترکیه کودتا میکند و سعی بر آن میدارد که ما را در حصار آتشی محصور کرده و ضربه نهائی خویش را بر ما وارد سازد . آری ، امپریالیسم ضربه خورده ، با مشاهده جو سرایا مشوش و مضطرب در ایران ، دیگر بار جرات و جسارت خود را باز یافته و با شدت هر چه تمامتر در تلاش و تکاوی به بند کشیدن مردم محرومان است .

آری ، او توانسته در این مدت ، ضربه وارده بر خویش را ترمیم کند ، اما ماهنوز نتوانسته است انقلاب را از پیچ و خم های سیاسی ترمیم ساز سلامت عبور دهیم و پیکر خلق ستمدیده ایران را از زیر ضربات کوبنده امپریالیسم جنایتکار خارج نمائیم .

به راستی چرا امپریالیسم امریکا جرات و جسارت خود را باز یافته و ضربه وارده به خویش را ترمیم کرده است و سرانجام امروز با شادی هر چه تمامتر ، همه چیز را بروفق مراد خویش می یابد و حال آنکه ما هنوز اندر خم یک کوچه ایستاده ایم ؟ چرا زمان و زمانه از دست ما در حال خارج شدن است و در حال تغییر سمت بسود امریکای جنایتکار است . آیا این امپریالیسم و استراتژی های به ماتم نشسته آن بودند که همه چیز را بر وفق

مراد خویش آماده ساختند ؟ آیا استراتژی و برنامه های کامپیوتری امپریالیسم اینقدر اصالت دارند که توانایی تغییر سمت در اوضاع را داشته باشند ؟ راستی خود ما چقدر مقصیم ؟ چقدر عملکرد آگاهانه و نا آگاهانه داشته ایم که امپریالیسم را به وجد آورده و او را بدینسان جسور ساخته است ؟

امپریالیسم در برابر اراده آهنین خلقها ، سرنوشتی جز نابودی و هلاکت ندارد و خود نیز به وضوح بر این امر واقف و برای نجات از این مهلکه است که پیوسته می کوشد ، جسارت و جرات ضد امپریالیستی توده های به خروش آمده را از آنان بر باید و حرکت آنها را به مسخیت کشاند . آری امپریالیسم به رای العین می بیند ، دیوار آهنین که میرفت تا در خشم و خروش خلق بها خاسته بر افراشته گردد و برای همیشه سدی فیرا راه او گردد . امروز به ... برده در آمده و از پشت آن صدای پای امریکای جنایتکار می آید و صدای یای چکه پوشان امریکائی ، صدای پای سوار تو ها و نعره گوش خراش پینوشه ها ! اما مگر امریکای جنایتکار در برابر صفوف بهم فشرده خلق قهرمانان ، در مقابل خروش خود آگاهانه شان ، برابر خشم و کینه و آگاهی ضد امپریالیستی و هوشیاری شان غلطی می تواند بکند ؟

این است که همه تلاشها و کوششها امروز بایستی در جهت بخود آگاهی رساندن توده ها ، متحد و متشکل ساختن آنها در صفوف بهم فشرده و شکل دادن به احساسات پاک ضد امپریالیستی شان باشد ، جهت ها در این صورت است که : " امریکا هیچ غلطی نمیتواند بکند ! "

۱- اساسی ترین بستر استحکام بخش سلطه امپریالیسم : بلاءت غدار و فرعون زمان امپریالیسم جهانخوار ، حاکمیتش بر پایه تفرقه اجتماعی و جدائی و بیگانگی توده ها از یکدیگر استوار است . تفرقه بستی است که در آن توده ها به ضعف کشیده میشوند و نیرو و توان لایتنای خویش در برابر مستکبرین از یاد میبرند و باضعف و زبون می ، حاکمیت امپریالیسم را به جان میخرند ، زیرا تا زمانی که ملتی و مردمی از هم متلاشی نشده و وحدت و یکپارچگی و انسجام و تشکل خود را از دست ندهند ، به ضعف کشیده نمی شوند و تا زمانی که به ضعف کشیده نشده اند علائیت و استکبار امپریالیسم معنا و مفهوم نمی یابد . لذا علائیت و استکبار امپریالیسم را بایستی در به بند کشیده شدن توده ها و به ضعف کشیدن شدن آنان و این همه را بایستی در بستر تفرقه دید . در تاریخ مبارزات خلقها پیوسته شاهد مصادیق بی شماری از این حرکت بوده ایم که نمونه بارز آن را قرآن در حرکت برتری طلبانه فرعون تصویر می کند :

" ان فرعون علافی الارض و جعل اهله شیعا يستضعف طائفة منهم یذبح ابناهم ویستحیی نساہم انه کان من المفسدین ؛ همانا فرعون در زمین برتری جست و مردمش را شاخصه شاخصه گردانید ، گروهی از آنها را به ناتوانی گرفت ، فرزندان شان (پسران) را می کشت و زنان شان را زنده نگاه میداشت ، بد رستگیکه او از مفسدین بود ، " در اینجا مسئله حائز اهمیت این است که اساسا از دیدگاه قرآن تفرقه و تشتت اجتماعی بستر کلی ضعف و ذلت توده ها است و در همین بستر است که مستکبر پاره ای از توده ها (پیشتازان) را نابود می کند و پاره ای دیگر را زنده نگاه میدارد .

بعبارت دیگر عمده ترین حرکت مستکبرین در راه ایجاد تفرقه اجتماعی و زمینه سازی از برای حاکمیت شوم خویش به توده ها ، همانا ایجاد تفرقه و جدائی بین پیشتازان و توده ها است تا بتوانند در خلا وجودی پیشتاز ، حلقه خود را بر توده های متفرق استوار تر سازند . زیرا این پیشتازان مبارزه هستند که توده های متفرق را به مبارزه با مستکبرین میخوانند و آنها را دعوت به قیام و اتحاد در ظل هدف مشترک یعنی برایائی یک جامعه مبتنی بر قسط میکنند .

بنابر این مستکبرین از ایجاد تفرقه و جدائی بین توده ها و پیشتازان مبارزه ، پیوسته یک هدف مهم را پی می گیرند و آن است که با این کار زمینه به جان هم انداختن توده ها را فراهم سازند . بعبارت دیگر موجد تغییر درست

یعنی امپریالیسم آمریکا کردند، همه فریادها بایستی بر سر آمریکا کشیده شود و همه مشتها بطرف او گره شود چرا که آمریکا دشمن عمده خلق ما است، دشمن عمده همه خلقهای تحت ستم جهان است. او لحظه‌ای از پای نمی‌نشیند تا با مال آب رفته را به جوی بازگرداند. اما تاریخ سراسر مبارزه خلق‌ها نشان داده است که برآستی "آمریکا هیچ غلطی نمی‌تواند بکند" مگر آنگاه که توده‌ها فرقه فرقه شوند و به جان هم بیفتند. مردمی که در صحنه حضور شعوری داشته باشند و احساسات پاکشان جهت صحیح و اصولی یافته، متحد و متشکل گردند و همواره از یک موضع شجاعی با امپریالیسم برخورد کنند.

آنگاه که توده‌ها در بستر اصولی مبارزه ضدامپریالیستی در سیلانند، آنگاه که آگاهی ضدامپریالیستی دارند، آنگاه که متحد و متشکلند، آنگاه که خودآگاهانه در صحنه حضور دارند، آنگاه که تضاد با دشمن عمده یعنی آمریکا را تمام وجود حس می‌کنند، آنگاه که نیروی لایزال بی‌انتهایشان که نه در جهت نابودی و تلاشی یکدیگر، بلکه در جهت نابودی دشمن عمده بکار افتد و طوفان آسا بر پیکر امپریالیسم جهان‌خوار هجوم برند و بر آن بتازند و در زباله‌دانی تاریخ آنرا مدفون سازند و پرچم استقلال ورهائی خویش را بر بدن متعفن آن برافرازند. آری تنها در این زمان است که میتوان گفت از دست امپریالیسم هیچ کاری ساخته نیست!

اتحاد بستر خودآگاهی توده‌هاست، درجه جهتی؟ در جهت مبارزه ضدامپریالیستی، چرا؟ چون اصالت هر مبارزه‌ای در هر منطقه از جهان در مقطع کنونی برپایه جهت‌گیری ضدامپریالیستی آن استوار است و به لحاظ اینکه امپریالیسم دشمن عمده همه خلقهای تحت ستم جهان بوده و هر درد و محنت و مصیبت و فلاکتی که خلقهای مارمی‌رنجاند، ریشه در سلطه جویی و توسعه طلبی و سودپرستی و طبع جنگ طلب امپریالیسم دارد. در سایه این اتحاد است که شالوده امپریالیسم جهان‌خوار به سرکردگی آمریکا جنایتکار سست خواهد گردید و در ظل بینه و کتاب و میزان است که توده‌ها خطر دشمن عمده را درمی‌یابند و رابطه آشتی‌ناپذیر خود را با نظام ظالمانه تحمیلی او درک می‌کنند و قیام به قسط می‌نمایند تا نظام جبارانه آنرا (امپریالیسم) درهم نوردند و نظام مطلوب خویش را که مبتنی بر قسط و مشحون از آزادی و برادری است، جانشین آن سازند. قرآن مکانیزم این حرکت را در آیه ۲۵ سوره "حدید" به وضوح تمام بیان کرده تا توده‌ها دریابند که چگونه میتوان بر خصم پیروز شد و اساس او را درهم نوردید و خود حاکم بر سرنوشت خویش گشت.

"لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الکتاب و المیزان ليقوم الناس بالقسط و انزلنا الحديد فيه باس شديد و منافع للناس و... همانا پیامبران خویش را با نشانی‌ها فرستادیم و با ایشان کتاب و ترازو را فرستادیم تا مردم برای قسط قیام کنند و آهن را که در آن نیروئی سخت و سودهایی برای مردم است فرستادیم و..."

در این آیه چنانچه مشاهده میشود حرکت توده‌ها تنها در ظل بینه که عبارتست از: کتاب و میزان جهتدار می‌گردد. لذا مبارزه توده‌ها از دیدگاه قرآن زمانی اصالت دارد که اولاً دارای یک پایه معرفتی به عنوان اساس حرکت باشد که این تنها در ظل بینه و کتاب و میزان، امکان‌پذیر است و ثانیاً توده‌ها به عنوان موضوع مبارزه و حرکت مطرح باشند.

شکی نیست که امروز بینه پیششار چیزی جز مبارزاتهای خودآگاهی بخش توده‌ها در یک مبارزه ضدامپریالیستی نیست و اصل ترین بینه‌ها همان است که از سرچشمه وحی که سلاح کشف دیالکتیک توده‌هاست، جوشیده باشد و به همین اساس تردیدی نیست اتحاد در مبارزه ضدامپریالیستی در سایه بینه و کتاب و میزان یعنی سلاح پیشگام، بستر خودآگاهی توده‌هاست، خودآگاهی به معنای اعم آن که آگاه شدن به

گیری نیروی لایزال توده‌ها باشند. بدین ترتیب که با یذبح اینانهم" یا کشتن پیشتازان مبارزه که جهت دهنده به حرکت و نیروی لایتناهی توده‌ها بایند، تغییر سمت در حرکت و مبارزه توده‌ها به وجود آورده و آنان را دسته دسته به جان هم می‌اندازد و موجبات حکومت کردن فرعونیان را فراهم می‌آورد.

پس تازمانی که توده‌ها فرقه فرقه نشده‌اند و به جان هم نیفتاده‌اند، تازمانی که هیئت و تشکل واحد توده‌ها بهم نخورده‌است، تازمانی که تفرقه اجتماعی در ظل فقدان پیشتاز مبارزه، جای وحدت و اتحاد توده‌ها را نگرفته‌است و تا... حاکمیت امپریالیسم امکان پذیر نیست. چرا که هر آسیب و صدمه‌ای که امپریالیسم بخواد بر توده‌ها وارد آورد در گرو تفرق ساختن و برهم زدن رابطه وحدت گونه آنها است. در ظل همین تفرقه و تشتت است که امپریالیسم جرات و جسارت قتل و کشتار توده‌ها را می‌یابد و به جان توده‌ها می‌افتد و "یذبح اینانهم" میکند و فرزندان راستین خلق را به خاک و خون میکشد تا زمینه حاکمیت خویش را بر خلقها مهیا سازد و آنها را به ضعف و ذلت و زبونی کشاند.

به وضوح تمام پیداست که امروز نیز فرعون زمان، امپریالیسم جهان‌خوار به سرکردگی آمریکا از هیچ طریقی جز ایجاد تفرقه و تشتت در میان خلقها، نمیتواند سلطه و سیطره شوم خود را بر آنها بگستراند. سیاست "تفرقه بینداز و حکومت کن" استراتژی دیرینه امپریالیستهای استعمارگر است و بر پایه همین سیاست ضد خلقی بوده که پیوسته یا بوسیله "مذهب" و یا "نژاد" و ناسیونالیسم القائی، توده‌ها را به جان هم انداخته‌اند و خود بر آنها حکومت میرانده‌اند. انگلیس استعمارگر سالهای سال از طریق همین سیاست ضد خلقی بر هند سلطه و سیطره داشت. آمریکای جنایت پیشه نیز با پیروی از همین سیاست ضد خلقی بود که رژیمهای سرسپرده و دیوسیرت خود را بر خلقهای تحت ستم اندونزی، شیلی، دومینیک و... تحمیل میکرد. قتل عام بیرحمانه بیش از یک میلیون انسان بی‌گناه در کودتای سیاه اندونزی و کشتار بیرحمانه دهها هزارتن انسان محروم و تحت ستم شیلی و نیز کودتای ضد خلقی ۲۸ مرداد در ایران که منجر به سرنگونی حکومت ملی مصدق گردید و هزاران عملکرد کوچک و بزرگ، مستقیم و غیر مستقیم امپریالیسم همه و همه در بستر همین تفرقه و تشتتی امکان پذیر گشته‌اند که امپریالیسم خود پدید آورنده‌اش می‌باشد. زیرا بهیچ عنوان نیروی لایزال توده‌ها را نمیتوان از بین برد، مگر آنکه این نیرو در راه تفرقه درون خلقها بکار گرفته شود و توده‌ها را بجان یکدیگر بیاندازد.

آیا مگر نه این است که تفرقه و تشتتی که در این شرایط بر جامعه ما سایه افکنده‌است، زمینه را برای سلطه و سیطره دوباره امپریالیسم جهان‌خوار آمریکا فراهم میسازد؟ آیا مگر نه این است که طرحهای کودتا بر اساس همین تفرقه و تشتت موجود برنامهریزی شده‌اند؟ و مگر نه این است که همین تفرقه و تشتت توانسته‌است عامل عمده پیروزی کودتاهای ضد خلقی گردد؟! پس چرا این همه تفرقه و تشتت و چرا این همه جدائی و بیگانگی از هم؟! چرا این همه به جان هم افتادن؟! چرا این همه غفلت از دشمن عمده خلقها یعنی امپریالیسم جهان‌خوار به سرکردگی آمریکا کردن؟! چرا این همه غفلت از نیروی لایزال و بی‌انتهای توده‌ها و گروه پرستی و فرقه‌گرایی و غفلت از درد اساسی و عمده توده‌ها داشتن؟! چرا این همه دامن زدنهای آگاهانه و ناآگاهانه به تضادهائی که جز تفرقه توده‌ها حاصلی دیگر ندارد؟! چرا این همه برخورد غیر اصولی و عملکردهای غیر اصولی از جانب نیروهایی که میتوانند شکل دهنده به حرکت توده‌ها در جهت گیری ضدامپریالیستی باشند؟ برخوردها و عملکردهای غیر اصولی اینان، گاه چنین می‌نمایند که برآستی آنها دشمن عمده یعنی آمریکا را بدست نیسان سپرده‌اند، هر چند که در تئوری اذعان دارند که تنها دشمنی مردم ما بلکه تمامی خلقهای تحت ستم جهان، امپریالیسم جنایتکار آمریکا است!

اتحاد در مبارزه ضدامپریالیستی، بستر خودآگاه ساز توده‌ها، همه نیروها و همه تلاشها بایستی متوجه دشمن عمده

«ان الله يحب الذين يقاتلون في سبيله صفا» کانهم بنیان موضوع. همانا خداوند کسانی را که در راهش صف بسته (متحد) بیکار کنند دوست می‌دارد. گویا ایشان ساختمان از فولادند. (۴ صف)

قسط، به قتل میرسند و بظاهر بین آنها و توده‌ها جدائی و فاصله افکنده میشود و این از دیدگاه مستکبرین اولین مرحله تفرقه‌افکنی بین توده‌ها است که در معیت کفر صورت می‌گیرد و این سرآغازی است از برای وارد ساختن ضربه‌نهایی بر پیشر توده‌ها که با ایجاد تفرقه و تشتت بین آنها در فقدان پیشتاز انجام می‌پذیرد.

بنابراین، آنگاه که توده‌ها متحد و متشکل باشند و قائم بالقسط و موضوع حرکت و مبارزه باشند و تلاش و کوشش و مبارزه درجهت یک هدف مشترک بکنند، پیروزی بر خصم میسر و ممکن است چرا که نابودی خصم در گرو اتحاد توده‌ها بر پایه خودآگاهی و یاجبته‌گیری مشترک، پیروزی خصم و نابودی و هلاکت ما در گرو تفرقه و تشتت است، چه آنکه فرعون اگر پیشتاز را از صحنه بدر می‌کند او را به قتل میرساند هدفش ناس است، هدفش ایجاد تفرقه و تشتت ناس است، زیرا حاکمیتش و حیاتش در گرو تفرقه و تشتت توده‌ها است.

۴- وحی سلاح کشف دیالکتیک توده‌ها در دست پیامبر: دیالکتیک توده‌ها همان احساس دیالکتیک ناس است. یعنی احساس توانائی و قدرت در مقابل با مستکبرین و نظام ظلمه‌اشان که بر پایه خودآگاهی توده‌ها استوار است. انبیاء با مبارزه ضد استحمار که توسط بینه و کتاب و میزان می‌آغازند، به همین خودآگاهی شکل میدهند و بر اساس آن به توده‌ها نقش تقدیرسازی داده، در آنها احساس دیالکتیک بوجود می‌آورند. که این احساس دیالکتیک توده‌ها حاصل بازگشت بخویشتن و خودیابی توده‌ها و پیدائی نقش تقدیرسازی در آنها است. و مبارزه نیز چیزی نیست جز تلاش پیگیر از سوی توده‌ها در جهت حاکمیت یافتن بر سرنوشت خویش بر اساس همین احساس دیالکتیک.

وحی سلاحی است در دست انبیاء که کاشف همین دیالکتیک است. دیالکتیک مستضعفین و مستکبرین و بینه پیچیده کننده همین دیالکتیک است و انبیاء توسط آن، دیالکتیک توده‌ها را با متمایز ساختن حق از باطل بر اساس دلایل روشنی و آشکار کشف میکنند و متقابلاً تا آنگاه که دیالکتیک متن توده‌ها کشف نشود بینه نمیتواند روشنگر راه توده‌ها باشد. بنابراین بینات در یک رابطه متقابل، خودکاشف و تبیین‌گر دیالکتیک توده‌ها است و از سوی دیگر، بر اساس کشف دیالکتیک توده‌ها است که روشنگر راه خلقها می‌شود. اینجا است که در مییابیم وحی تنها در متن توده‌ها است که میتواند دیالکتیک توده‌ها را کشف کند و به حرکت آنها بر پایه این دیالکتیک شکل و جهت و معنا و مفهوم دهد و این حرکت جهت‌دار است که نیاز به پیشتاز و امام دارد، نیاز به الگوئی دارد که تبلور عینی ضابطه‌ها و ملاکهای جهت دهنده به حرکت توده‌ها باشد.

۵- نقش پیشتاز در حرکت توده‌ها: نقش پیشتاز در حرکت توده‌ها را باید در نقش ضابطه‌ها، ملاکها و بطور کلی زمینه‌های ذهنی در مبارزات توده‌ها جستجو کرد. زمینه ذهنی که بستر مبارزه ضد استحمار است، همان بینات ترسیم کننده آرمانها و ایده‌آلهای توده‌ها یعنی جنبه اثباتی مبارزه می‌باشد. بدین معنا که روشن و مشخص میکند، این مبارزه دارای چه اهداف، آرمانها و ایده‌آلهائی است. وقتی که می‌گوئیم لیقوم الناس بالقسط، بیان هدف می‌کنیم، یعنی حرکت و تلاش در راه برپائی و استقرار قسط که این هدف را بینه و کتاب و میزان مشخص میکنند. به بیان دیگر زمینه ذهنی هر مبارزه‌ای نشان میدهد که این مبارزه دارای جنبه اثباتی و ایمانی است و دارای هدف است و جهت دارد. این عامل به مبارزه یک صورت شعوری میدهد. بنابراین میتوان گفت که هر مبارزه‌ای که از یک زمینه ذهنی و فلسفی برخوردار باشد و دارای یک زیربنای فکری - فلسفی باشد، آن مبارزه دارای یک صورت "شعوری" خواهد بود و متقابلاً هر مبارزه‌ای که دارای یک پشتوانه فکری - فلسفی غنی و برخوردار از یک زمینه ذهنی بارور نبوده و فلسفه نداشته باشد، دارای یک صورت "شوری" است که در آن فقط

خویشتن است، یعنی آن گونه که هستیم و آنگونه که باید باشیم.

۳- مبارزه ضد استحمار و پیشگام، حرکتی در جهت مقابل با یاس توده‌ها و برپائی قیام بالقسط:

برای آنکه توده‌ها بتوانند به مسیر مبارزه وارد شده و در جریان برخوردش آن چنان فولاد آبدیده گردند و سپس به هدف اساسی و نهایی این حرکت یعنی برپائی قسط برسند، باید به سرحدی از خودآگاهی رسیده باشند. بنابراین، اولین گام درجهت بخشیدن به حرکت توده‌های مردم خودآگاه ساختن آنهاست، تا بتوانند در صورت لزوم، خود بر روی پاهای خویش ایستاده و در غلای وجود پیشگام حرکت را بجلو برند. از اینرو اولین مرحله حرکت آنها احتیاج وافر به وجود پیشگام دارد زیرا اولین گام خودآگاه شدن آنهاست.

این خودآگاهی در ظل تلاش و تگاپوی، پیشتازان مردمی که در راس آنها رسول اکرم و سایر انبیاء مرسل قرار دارند، صورت می‌پذیرد و این امر تنها با سلاح بینه، جدا کننده حق از باطل و دلایل روشن انبیاء امکان پذیر است.

انبیاء که پیوسته پیشتازان توده‌ها بوده‌اند، مسلح به بینات آمدند و کتاب و میزان نیز با آنان فرستاده شد تا توسط اینها به متن مردم وارد شده و آنها را برای قیام کردن به مقصود و برپائی قسط فراخوانند. اما تردیدی نیست که این حرکت آنها در ظل خودآگاهی بخشیدن به توده‌ها و بر مبنای حدید صورت می‌گرفت. آیه ۲۵ سوره حدید این مسئله را بخوبی روشن می‌سازد.

"لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الکتاب و المیزان لیقوم الناس بالقسط و انزلنا الحدید فیه یاس شدید و منافع للناس..."

مرحله اول در رابطه با حرکت پیشگام شکل می‌گیرد و صحبت از بینه و کتاب و میزان یعنی تکیه گاه عمده و اساسی آنها در یک مبارزه ضد استحمار و در جهت بخودآگاهی رسانیدن توده‌ها به میان می‌آید.

مرحله دوم حرکت در ارتباط با غرض و هدف انبیاء و پیشگامان برای خودآگاه سازی توده‌ها شکل می‌پذیرد و همانطور که از متن آیه فوق بر می‌آید، مقصد و غرض پیشگامان از این حرکت قیام ناس برای برپا کردن "قسط" است. بنابراین بطور کلی حرکت و مبارزه توده‌ها دارای یک پروسه دو مرحله‌ای پیشتاز و توده است که پیشتاز با اتکا به کتاب و بینه و میزان حرکتش را در جهت بخودآگاهی رساندن توده‌ها آغاز می‌کند و بر این اساس آنها را متحد و متشکل می‌سازد و بقیام بقسط فرا می‌خواند. در این حرکت، موضوع مبارزه و قیام "ناس" و هدف مشترک، قسط است (لیقوم الناس بالقسط) و اتحاد توده‌ها بر مبنای حرکت پیشتاز توسط بینه و کتاب و میزان، و در بستر بسیج توده‌ای در راه دفع و نفی دشمن و وارگونی نظام حاکم و استقرار نظام مطلوب یعنی نظام قسط شکل پیدا می‌کند. مسئله حائز اهمیت در اینجا اینست که در مبارزه و قیامی با چنین مکانیسمی موضوع انقلاب توده‌ها هستند و موتور انقلاب خودآگاهی توده‌ها است که در ظل حرکت پیشتاز به کف می‌آید و لذا اولین تلاش مستکبرین در راه ایجاد تفرقه و تشتت در میان توده‌ها، نابودی پیشتاز و ایجاد انفکاک و تفرقه بین او و توده‌ها است. به همین لحاظ است که قرآن میفرماید: "ان الذین یگفرون بآیة الله و یقتلون انبیاءهم بغیر حق و یقتلون الذین یامرون بالقسط من الناس فبشرهم بعباب الیم."

"بدرستی آنانی که به آیات خداوند کفر می‌ورزند و انبیاء را به ناحق می‌کشند و آنهاست که مردم را به قسط می‌خوانند، به قتل می‌رسانند، به عذابی دردناک بشارت ده."

انبیاء و آنهاست که یامرون بالقسط من الناس (امر کننده توده‌ها به قیام قسط) می‌کنند. پیشتازان حرکت توده‌ها باید که با سردادن شعار ضدوضع موجود و دعوت توده‌ها به قیام در راه دفع و نفی نظام موجود و برپائی نظام مطلوب یعنی نظام

* توجه شود که دروازه "لیقوم" لام غرض خواننده می‌شود.

احساسات پاک توده‌ها نقش دار دو نه درک و شناخت آنها .
براین مبنا میتوان با تقسیم بندی دوپایه ارگانیک مبارزه یعنی زمینه ذهنی و زمینه عینی چنین گفت که زمینه ذهنی نقشی جهتی و هدفی دارد و مشخص کننده بعد اثباتی مبارزه است در حالیکه زمینه عینی پتانسیل و انرژی حرکت می باشد . بدین ترتیب نیروی واکنشی در توده‌ها تکوین پیدا می کند و آنها را آماده کارزار با نظام ظلم و ستم می سازد و زمینه ذهنی به این نیروی واکنشی ، به این پتانسیل ، شکل و جهت می دهد . اگر این عامل اساسی وجود نداشته باشد ، توده‌ها براساس این نیرو و پتانسیل ، حرکتی واکنشی و شوری خواهند داشت نه شعوری ، و دیری نمی پاید که این شور فرو مینشیند . پیشنهاد مبین همین عامل اساسی در مبارزه است و فقدان او حکایت از آن دارد که مبارزه از صورتی شعوری برخوردار نیست ، بلکه صورتی شوری دارد . بنابراین میتوان گفت که نقش پیشنهاد در مبارزه این است که نشان میدهد که آن مبارزه صورت شعوری دارد و متقابلاً فقدان او مبین این است که مبارزه دارای صورتی شوری است . لیقوم الناس بالناس بالقسط که قرآن مطرح میکند ، همان قیام شعوری است که در پناه حرکت پیشنهاد مبارزه یعنی انبیا و رسل الهی که تکیه بر بینه و کتاب و میزان دارند و خود آگاهی توده‌ها را موتور انقلاب میدانند صورت می گیرد . اینست که اساساً از دیدگان قرآن مبارزه و قیامی اصالت دارد که دارای صورتی شعوری باشد و بر پایه خود آگاهی توده‌ها در برتن و کتاب و میزان ، یعنی تکیه گاه اساسی پیشنهاد شکل گرفته باشد .

۶- چگونه توده‌ها به یاس میرسند ؟

در پاسخ اینکه چگونه توده‌ها به یاس میرسند ، بایستی به سیر مبارزه توده‌ها توجه کرد و دید که آیا صورت "شوری" دارد یا شعوری ؟ در یک مقیاس کلی ، توده‌هایی در حرکت و مبارزه به یاس میرسند که براساس "شور" و احساسات جهت نیافته حرکت و مبارزه کنند و این یاس زمانی حاصل میشود که شور و احساسات توده‌ها فرو نشیند و توده‌ها سر در گریبان خود فرو برند و سی تفاوت شوند و از همه چیز خسته و دلرده گردند . بنابراین در پاسخ اینکه چرا توده‌ها به یاس میرسند ، باید گفت ، توده‌ها بدین لحاظ به یاس میرسند که "شور" بیشتر از شناخت و آگاهی محرک آنها میشود و احساسات یا گشای جهت نگرفته و مبارزه شان پایه شعوری نداشته ، بلکه برپایه شور و احساسات بی جهت استوار میگردد . بنابراین پیش از هر چیز ضروری است این مسأله اساسی طرح شود که ، آن مبارزه‌ای که پایه شوری داشته و با خلاص پیشنهاد مواجه باشد و در نتیجه احساسات و شور پاک توده‌ها دارای یک روند رشدی جهت دار نباشد و دائماً "رو به افول" باشد ، توده‌ها به یاس میرسند نه هر نوع مبارزه دیگری .

در اینجا لازم است به شاخصه بارز قیام شوری و قیام شعوری اشارتی بشود ، تا روشن گردد که چرا و چگونه توده‌ها به یاس میرسند ؟ اساساً ویژگی بارز قیام شعوری این است که شور و احساسات پاک توده‌ها در برتن حرکت پیشنهاد متکی بر بینه و کتاب و میزان ، جهت پیدا کرده و به میزانیکه خود آگاهی توده‌ها ارتقا مییابد ، رشد میکند . و خلاصه اینکه شور و احساسات پاک توده‌ها در ظل حرکت پیشنهاد ، صورتی بالنده داشته و از یاس توده‌ها که حاصل فرو نشستن احساسات و شور و هیجانات است ، جلوگیری بعمل می آورد .

اما بر عکس شاخصه بارز قیام شوری اینست که شور و احساسات پاک توده‌ها بواسطه فقدان پیشنهاد متکی بر بینه و کتاب و میزان ، دارای یک روند افولی است و به علت فرو نشستن احساسات و شور و هیجان توده‌ها به یاس میرسند ، خواه این احساسات پایه ماسیونالیستی و نژادی داشته باشد ، خواه پایه مذهبی .

۷- شاخصه بارز انقلاب جمهوریست ، شش سوری بودن حرکت مردم :

شاید بتوان گفت که عمده ترین شاخصه انقلاب مردمی اخیر ایران پایه شوری آن در ارتباط با روح حاکم بر جامعه ما است .

گفتیم که شور و احساسات پاک توده‌ها ، پتانسیل عظیم و نیروی واکنشی پرتوانی است که در اثر حرکت پیشنهاد و ایجاد زمینه ذهنی مبارزه توسط احساسات متکی بر بینه و کتاب و میزان فراهم میگردد و سرانجام پایه معرفتی می یابد و جهت پیدا کرده و روندی بالنده را طی میکند .

متأسفانه فقدان پیشنهاد منسجم و متشکل و سازمان یافته‌ای که بتواند این امر مهم را در انقلاب ما انجام دهد ، موجب شد تا مبارزه مردم قهرمانان بدنیاال نورسیده‌هایی که نه مبارزه آنها قدمتی داشت و نه تشکشان سابقه‌ای ، از روند اصولی خود رفته رفته خارج شود . این پیشنهادان نورسیده و تازه بیدار شده از خواب چندین ساله ، از آنجا که تکیه بر مذهب داشته و معتمد مردم بشمار میرفتند ، بسرعت تمام خود را به غافله رسانیدند و با تلاش و تگاور افتادند تا که آنرا قیضه کنند و تحت هرزبونی خود که رفته رفته انسجام می یافت درآورند . وجود نوادر شخصیت‌هایی چون رهبری انقلاب در میان این پیشنهادان و تاکتیکهای اصولی او در مبارزه ضد استبدادی هم ، میدان را برای تاخت و تاز ایشان بعلت خلاص پیشنهادان اصولی فراهم ساخت و بدنام کاریها و بی تجربیها و عدم انسجام و تشک آنها و بویژه انحصار طلبی و دگم فکریشان روز بروز آنان را بیشتر و بیشتر رو باروی نیرو هائی که برخوردی اصولی تر با مسائل انقلاب داشتند ، اما از پایگاه مردمی و موقعیت آنها برخوردار نبودند ، یعنی نیروهای مترقی ، قرار میداد و تضادهای اصولی حاصل انقلاب را تحت الشعاع تضادها و اختلافات غیر اصولی واقع ساخت و طبعاً چیزی که در این میان بدست فراموشی سپرده میشد ، توده‌های مردم و احساسات پاک و شور مذهبتانی بود که بشدت نیازمند آن بود که یک پایه معرفتی پیدا کند و تبدیل به آگاهی و درک گردد و بر اساس آن توده‌های مردم حضور و آگاهانه در صحنه پیدا کنند . نیروهایی که از آنها توقع و انتظار می رفت که به این درد اساسی که همواره مردم ما را ضربه پذیر نگاه میداشت ، توجه نموده و به رفع آن اقدام ورزند ، به این درد توجهی مبذول نداشتند ، بلکه پموسه تلاش خود را متوجه دامن زدن به تضادهای غیر اصولی که از طرف جناح مقابل شروع شده بود ، نمودند . تا آنجا که حتی امروز که اوضاع سیاسی - اقتصادی بحرانی کشورمان زمینه را برای خاکبخت پینوشه‌ها و سوارتوها بیش از پیش فراهم ساخته و امپریالیسم امریکا را آماده وارد ساختن ضربه نهائی کرده است ، نیز آنها دست از دامن زدن به تضادهای غیر اصولی برنداشته و بنظر میرسند که هنوز احساس خطری نمی کنند . شاید واقعا غافل و ناآگاهند از این اصل اساسی که بهمان اندازه که تضادهای اصولی ستر رشد و خود آگاهی و تعالی و تکامل توده‌ها است ، تضادهای غیر اصولی زمینه ساز تفرقه و تشتت ، یاس و حرمان توده‌هاست و عمده ترین سبب حاکمیت امپریالیسم جهانی خوار شمار میرود !

به این ترتیب بود که انقلاب مردم با همان شکل و صورت شوری که داشت ، باقی ماند و نقاط آسیب پذیر آن بجای ماند و امپریالیسم جهانی کار امریکا را بر این امید نگاهداشت که منتظر شود تا شور و هیجان و احساسات جهت نیافته توده‌ها فروکش کند و به یاس برسند و بتواند ضربه‌هایی را بر ایران وارد سازد و سلطه و سیطره شوم خود را بر سر آن بگستراند . امروز این خطر به حد احساس میشود که صادا برخوردهای غیر اصولی حداقل از جانب نیروهایی که از آنها توقع برخورد اصولی تری می رود موجب شود که توده‌ها متفرق و مایوس و سر خورده شوند و امپریالیسم امریکا را خوشحال و خشنود کنند . بدیهی است که راهبهای وجود دارد که مانع از یاس و سر خوردگی توده‌ها شود و از افول و فروپاشی احساسات پاک توده‌ها جلوگیری کند و مانع از آن گردد که توده‌ها متفرق و دچار تشتت شوند و در برابر توطئه‌های امپریالیسم بی تفاوت باشند .

بنابراین هر نوع یاس و سر خوردگی که در مبارزه و قیام خلق قهرمانان نصیب مردممان شود پیش از هر چیز حکایت از باید

اصولی و فرعی انقلاب را بشناسند و با آنها برخورد اصولی کنند.

بسیج ضدامپریالیستی مترتب بر این حرکت، میتواند نقش بسزائی در جلوگیری از بهیاس رسیدن توده‌ها ایفا نماید، چرا که در این بستر، آگاهی ضدامپریالیستی توده‌ها ارتقاء مییافت و خطرات کاری این دشمن غدار را بیشتر احساس میکردند و بر این اساس آسیب‌پذیریشان کاهش مییافت. خود آگاهی مکتبی توده‌ها و آگاهی ضدامپریالیستی‌شان در بسیج توده‌ای میتواند سنگ زیربنای حضور توده‌ها در صحنه و خودمختاری آنها بر پایه شوراها گردد. چرا که همین عامل بستری اصولی جهت رشد و تعادل توده‌ها را از لحاظ هژمونی و رابطه آن با خود (توده‌ها) نیز ضربه‌پذیر میساخت، بگونه‌ای که امروز حرکت توده‌ها به رابطه اعتمادی و اطمینانی توده‌ها با رهبر انقلاب بند است و بنظر میرسد که با فقدان رهبری انقلاب، حرکت توده‌ها بویژه در مبارزه ضدامپریالیستی به بر بستهای برخورد نماید که بنوبه خود آسیب بزرگی برای انقلاب بشمار میرود.

۹- اوضاع سیاسی - اقتصادی کشور و نقش آن در تشدید یاس توده‌ها:

تضادهای و اختلافات موجود در میان جناحهای هیئت حاکمه و وارثین انقلاب از یکسو و تضادهای غیراصولی جریان حاکم با نیروهای مترقی و متغیلا "برخورد غیراصولی اینان با این تضادهای از سوی دیگر، همه و همه در تزلزل اوضاع سیاسی و تشدید بحرانهای سیاسی و تفرقه و تشتت توده‌ها و مایوس و سرخورده شدن آنها نقش و تاثیر بسزائی دارد. گسترش ابعاد تضادهای برخوردی غیر اصولی در سطح اجتماع بویژه در شرایط حساس کنونی که امریکا خود را میسازد تا که ضربه کاری نهائی را وارد آورد، کشورمان را در وضعیت بسیار حساسی قرار داده است. برخورد غیر اصولی نیروهای که عمده توجهات خود را معطوف به مسائل جزئی نموده‌اند و میروند تا که از خطر دشمن عمده غافل شوند، بر حساس بودن اوضاع افزوده و به اوضاع و به شرایط کنونی صورت پیچیده‌ای داده است. در شرایط کنونی، مجلس همه دردها و مشکلات و بدبختیها و فلاکتها را رها کرده و به این چسبیده که غیر قانونی و غیرملی بودن دولت ملی و قانونی دکتر مصدق را به اثبات رسانند! البته توجه داریم که از چنین مجلسی توقع بیشتر از این نیست! او همچنین نیروهای که هیچ انتظار و توقعی از آنها نیست که این چنین نسبت به اوضاع و احوال بحرانی بی توجه باشند و با آن برخوردی غیر اصولی کنند، همه مسائل و مشکلات را رها کرده‌اند و به جریانات جزئی و پیش پا افتاده‌ای که حکایت از غفلت آنها از دردهای عمده و اساسی توده‌ها و ضربه پذیری انقلاب خونین خلق از امپریالیسم جهانخوار آمریکا، دارد چسبیده‌اند از سوی دیگر گروههای آنارشیزم و ماورای چپ، و نیروهای وابسته دیگر به قیومیت خلق قهرمان کرد، برخاسته‌اند و در وضعیت بحرانی کنونی برخوردهای آنتاگونیستی خطرناکی با هیئت حاکمه می‌نمایند. و بویژه امروز که کشورمان درگیر جنگی تحمیلی با عراق است عملاً "اوضاع را به سود مهاجمان خارجی تغییر میدهند. شکی نیست جنگ عراق با ایران به سود کسی جز امپریالیسم جهانخوار آمریکا و صهیونیسم بین‌الملل نیست. لذا برخوردهای غیراصولی آنتاگونیستی گروههایی که در غرب کشور راه را برای تهاجم ارتش عراق فراهم میسازند، حاصلی جز خوشحالی و خوشنودی امپریالیسم و صهیونیسم ندارد.

افشاگریهای اخیر که حکایت از اوجگیری تضاد جناحهای درونی هیئت حاکمه دارد، در صورتیکه تحت الشعاع تضاد عمده توده‌ها با امپریالیسم جهانخوار امریکا قرار نگیرد، حاصلی جز یاس مردم و خوشنودی امپریالیسم نمیتواند داشته باشد چرا که پایه‌های اعتماد مردم را نسبت به رهبری متزلزل میسازد و تزلزل این رابطه اعتمادی جز برای امپریالیسم سودی ندارد. هم چنین بنیستهای اقتصادی، بحران، تورم، بیکاری، گرانی، کمبود مواد غذایی و... همه و همه از عوامل عمده بهیاس رسیدن توده‌ها بشمار میروند که باید توجه داشت

شوری انقلاب دارد و در همین رابطه‌هاگی از فقدان پیششار دلسوز که توجه به این درد اساسی داشته باشد و از انسجام و تشکل و موقعیت توده‌ای برخوردار باشد، است. این است که مسئولیت هر نوع آسیب پذیری انقلابان پیش از هر چیز متوجه نیروهای است که میتوانند با این درد اساسی (شوری بودن انقلاب) بهتر و اصولی تر برخورد کنند، اما نکردند، میتوانند به جای راه انداختن جنگ و ستیز بر علیه نورسیدم هائی که با تکیه بر مذهب میخواستند هژمونی انقلاب را قبضه کنند، از خط مشی اصولی جنگ مذهب علیه مذهب (جنگ با اسلام دگم) پیروی کنند و بطور عمده و اساسی بر توده‌ها تکیه کنند و بفکر خود آگاه ساختن آنها باشند و بدین وسیله به قیام شوری آنها صورتی شعوری بخشند و مانعی بزرگ فرار بهیاس رسیدن توده‌ها قرار دهند و بویژه امپریالیسم جهانخوار امریکا را به خاک مالند، اما باز هم نکردند.

در اینجا بدنیت که نگاهی دیگر به آیه ان فرعون علا فی الارض و جعل اهلها شیعا... میفکنیم و پرتوهای دیگری را از ژرفای آن دریابیم. اینکه فرعون علائیت و استکبار خود را بر پایه تفرقه و تشتت توده‌ها استوار میکند و در ایجاد این تفرقه پیش از هر چیز پیششاران و فرزندانش را به هلاکت میرساند، بیانگر این است که فرعونیان پیوسته از حرکت و قیام شعوری توده‌ها که بواسطه حرکت پیششار متکی برینه و کتاب و میزان صورت میگرفت، وحشت و هراس دارند، لذا است که همواره سعی میکنند که ابتدا پیششاران مبارزه را از سر راه خود بردارند. اما وای بر آن روزی که پیششار نقش و مسئولیت خود را در این میان بدست فراموشی سپارد و بجای شکل و جهت دادن به شور و هیجان و احساسات پاک توده‌ها در بستر تضادهای اصولی، به تضادهای غیر اصولی دامن زند و فکر و اندیشه خود را از مسائل عمده باز دارد و معطوف و متوجه مسائل فرعی سازد. این میشود همان چیزی که امروز امریکا میخواهد و درست همین جا است که پیششار خواسته و ناخواسته آگاهانه و یا نا آگاهانه به خلق خود خیانت می‌کند، چرا که از درد عمده و اساسی توده‌ها غافل است. البته بایستی توجه داشت که در اینجا منظور از پیششار، نیروهای اند که بنظر میرسد میتوانند و شایسته پیششاری مبارزه را داشتند، اما متأسفانه غفلتشان از درد اساسی و در نتیجه برخورد غیر اصولی‌شان با مسائل و مشکلات ریشه‌ای انقلاب، رفته رفته شایستگی آنها را بزیر علامت سؤال کشید، نه آنهایکه تازه از راه رسیدند و به ریسمان انقلاب جنگ انداختند و هژمونی آنها را قبضه کردند و خود را به عنوان پیششاران تاریخی و سابقه دار انقلاب جازیدند!

۸- چه میتوانستیم بکنیم و نکردیم:

برای جلوگیری از فرونشستن شور انقلابی توده‌ها و سیلان آنها بر اساس این شور و احساسات پاک، عمده ترین کاری که مبیایست انجام داد، تلاش در راه ایجاد خود آگاهی مکتبی در توده‌ها و جهت دادن به احساسات پاک مذهبی‌شان در یک شکل اصولی است که نمودار آن در جهنگیری ضدامپریالیستی هویدا و آشکار میشود. بدین معنا که در ظل تلاش پیگیر جنگ مذهب علیه مذهب، توده‌ها از پقه‌های استعماری اسلام دگم رها نمید و آنها را به خود آگاهی مکتبی رساند و خود آگاهانه به صحنه‌شان خواند و بر پایه این خود آگاهی به احساسات پاک مذهبی‌شان در جهت دفع و نفی دشمن عمده خویش یعنی امپریالیسم امریکا شکل و جهت داد، شکی نیست که تنها توده‌های بخود آگاهی رسیده برخورد اصولی با تضادهای عمده، اصلی و فرعی را دارند و مسئولیت فراهم کردن بستر چنین برخورد اصولی بر عهده پیشگامان مردمی است و بهتر است بگوئیم، عمده ترین مسئولیت پیشگام همین است. لذا است که بسیج ضد امپریالیستی خلقها در چنین بستری رشد فزاینده آگاهی ضد امپریالیستی خلقها را در بر میداشت و از میزان آسیب پذیری توده‌ها در برابر این دشمن غدار می‌کاهید.

بنابراین در یک مقیاس کلی میتوان گفت که عمده ترین کارها و مسئولیتها بعد از سقوط ۲۲ بهمن این بود که بستر خود آگاهی و ارتقاء شور انقلابی توده‌ها به درک و شعور، فراهم گردد و به توده‌ها ملاک و ضابطه و معیار بدهد که چگونه دشمن عمده،

از صفحه ۱

برپایی اقتصاد مستقل از کدامین راه،
سیستم اقتصادی تطبیقی، انطباقی
یا دگم؟

قسمت سوم

۳- "سعادت انسان"، ملاک انبیا در جهت ارائه سیستم اقتصادی؛

در بررسی رابطه مکاتب فردگرا (اندیویدوالیسم) و اجتماع گرا (کلکتویسم)، ارتباط آنها با سیستم های اقتصادی خاص خودشان، در بافتی که در این گونه مکاتب، با وجود اختلافات بسیار زیاد، یک امر مشترک نیز وجود دارد و آن ملاک و معیار آنها در جهت ارائه سیستم اقتصادی است. همچنین اشاره کردیم که ملاک و معیار، اساسی ترین عاملی است که تمایز میان سیستم های اقتصادی را ایجاد می کند. و این ملاک و معیار در مکاتب فردگرا و جمع گرا، همان "خوشبختی"، "رفاه"، "آسایش" و به عبارت کاملتر "به بودن انسان" می باشد، اما بر خلاف ایشان، انبیا الهی با ملاک "سعادت انسان" که وی را از مرداب پستی ها به کستان پاکی ها رهنمون می گردد، پا به عرصه مبارزات خویش نهادند و به عبارت دیگر به جای شعار "به بودن"، شعار اصیل و پر محتوای "به شدن" را جایگزین نمودند. شعار "قولوا لا اله الا الله تفلحوا"، که از سوئی بیانگوی "ملاک" و "معیار" پیامبر اسلام نیز بوده و هست، این معنا را بخوبی نمودار می سازد. چرا که در این شعار با بیان "تفلحوا" نشان می دهد که "رستگاری انسان" یکی از والاترین اهداف استراتژیک انبیاست و همین فلاحیت، تکامل و تطور انسان است که "سعادت" وی را موجب می گردد. رابطه میان "خوشبختی" و "سعادت" از دیدگاه انبیا، صورت خاص مربوط به خودش را داراست. یعنی از یکسو ممکن است که خوشبختی (خصوصاً در رابطه با توده ها)، بیشتر و زمینه ای باشد که بتوان در آن، "سعادت" آنانرا محقق ساخت، لکن هیچگونه ملاکی هم در دست نیست که خوشبختی، انسان را به سعادت برساند و اینست که می بینیم هیچگاه انبیا، اساس و محور اصلی حرکتشان را بر مبنای خوشبختی بنا ننهادند و همواره سعی می کردند که با مهباساختن زمینه رشد و ضرورت انسان، او را به "سعادت" برسانند. انبیا، نیک آگاه بودند که رفاه و خوشبختی و آسایش، عمدتاً عامل مسخیت و رسخیت توده ها بوده اند و چنانچه اگر این معیارها بخواهند بر سرنوشت انسان غالبیت یابند، دوباره عامل گرایش شدید توده ها به جبهه ضد انقلاب و تضعیف انقلاب تکاملی آنان خواهند بود.

بدینسان روابط انسانی - اجتماعی، که طی قرون و اعصار متبادی، بر اساس پهنشای متعدد افراد و گروه های مختلف جوامع، صورتهای غلط و نادرستی بخود گرفته اند، توسط انبیا و با قرار داده شدن "ملاک" و "معیار" سعادت انسان، صورت دیگری یافته و روابط اصولی تولیدی برقرار میشود.

پس در حرکت انبیا، برخلاف پیش، مصلحتین موضوعی بنام "فرد" یا "اجتماع" مطرح نیست، بلکه کلیتی بنام "انسان" و یا عبارت اخص تر، "سعادت"، "تکامل" و دگرگونی انسانی بر اساس ارزشهای مثبت و انقلابی، ملاک است به این معنا که هم فرد و هم اجتماع در دیدگاه انبیا، بایستی بیشتر رشد و تکامل انسان باشند و چنانچه این دو بتوانند این رسالت عظیم را بر دوش کشند، دیگر علت وجودی خویش را از دست داده اند و اگر هم مسئله حدت و شدت پیدا کند و فرد یا اجتماع، مانع رشد و تطور انسان گردند، می بایست با آنان برخورد شدید کرده و از سر راه برداشته شوند. داستانهای زیادی که قرآن در مورد برخورد با "فرد" و "اجتماع" آورده است، خود گویای مسئله فوق است. چرا که گاه مشاهده می کنیم که قرآن فرعون طاغی، نمرود ظالم و... و گاه هم قوم عاد، نمرود و... را مستحق نابودی می داند و ریشه این امر را در نکته فوق می - توان دریافت. یعنی اینکه فرعون (فرد) و نه قوم عاد (اجتماع)، هیچیک اصالت نداشته و آن چیزی که به آنان اصالت می دهد، بستر بود نشان از برای رشد انسان است و چنانچه روزی اینها در مقابل حرکت تکاملی انسان قرار گیرند، نفی و دفع آنان، ضرورت ادامه حرکت خواهد بود.

در قسمت پیش اشاره کردیم که هر گونه برخوردی که یک مکتب با مسئله "فرد" و "اجتماع" داشته باشد، عیناً این

شیوه به سیستم اقتصادی نیز انتقال یافته و ارگانیزم و مکانیزم آنرا بر همان مبنا شکل می دهد، یعنی حتماً "اندیویدوالیسم" در مقطع کنونی به کاپیتالیسم و سرمایه داری می رسد و کلکتویسم نیز گرایشی به سوی سوسیالیسم خشک و اکونومیسم پیدا خواهد نمود. انبیا که این دو دیدگاه را، با وجود تمام تفاوتشان، مانع رشد و تکامل انسان می دانستند، آمدند و برخوردی زیر بنایی با این موضوع کردند و گفتند تا زمانی که "ملاک" و "معیار" عوض نگردد، سیستم اقتصادی نیز تغییر نخواهد کرد. با این نگرش، آنان با ملاک قرار دادن "سعادت انسان"، اولین پله حرکت خویش را بنا نهادند و در حالت اعم، روابط انسانی - اجتماعی و در صورت اخص، روابط اقتصادی - اجتماعی خاصی را که بستر ساز رشد انسان می باشد مشخص کردند. اینک دریافتیم که "ملاک" و "معیار"، نقش بسیار اساسی و حساسی را در جهت ارائه سیستم اقتصادی بر دوش دارد و هر مکتبی به میزانی که این ملاک و معیار را کاملتر و بهتر انتخاب نماید، سیستم اقتصادی مبتنی بر آن نیز، جامع تر و متکاملتر خواهد بود.

بخش سوم: تبیین ارگانیزم سیستم اقتصادی؛

۱- پایه های ثابت و متغیر سیستم اقتصادی؛

در آغاز این فصل از سخن خویش، تعریفی از سیستم اقتصادی ارائه دادیم و عنوان کردیم که سیستم اقتصادی عبارتست از "شیوه برخورد یک مکتب با روابط تولیدی اجتماعی". اما این تعریف، ارگانیزم و ساختمان سیستم اقتصادی را مشخص نمی کند و تنها به مکانیزم و یا رسالتها و اهداف آن می پردازد. پس برای آنکه بتوانیم ارگانیزم سیستم اقتصادی را بشناسیم، لازمستکه تعریف کاملتر دیگری نیز ارائه داده و براساس آن، سخن خویش را پی بگیریم. سیستم اقتصادی در مفهوم کلاسیک آن عبارتست از: "سلسله ضوابط معین و مشخصی که در لوای نگاه و دیدگاه معین، و در شرائط مشخص، روابط اقتصادی - اجتماعی خاصی را یا استحاله می کند و یا آنکه بوجود می آورد". در این تعریف می بینیم برای آنکه سلسله ضوابط معین و مشخص و روابط اقتصادی - اجتماعی مبتنی بر سیستم اقتصادی حاصل شود، می باید به دو نکته نگاه و دیدگاه معین و "شرائط مشخص" توجه کنیم. برای این منظور، اگر تعریف فوق را مورد تعمق بیشتر قرار داده و آنرا با تعریف قبلی مقایسه کنیم، در می یابیم که نگاه و دیدگاه معین همان نگرش و بینشی است که مکتب نسبت به مسائل مختلف دارد و "شرائط مشخص"، همان چگونگی "روابط تولیدی" در مقاطع مختلف تاریخ است. عبارت دیگر می توانیم بگوئیم در سیستم اقتصادی، دو پایه وجود دارد. اول پایه "ثابت" و دوم پایه "متغیر". پایه ثابت سیستم اقتصادی، نگاه و دیدگاه مکتب نسبت به روابط انسانی - اجتماعی است و پایه متغیر آن، روابط تولیدی حاکم بر جوامع مختلف است.

هر مکتبی، براساس نگرش و بینش خاص خودش نسبت به روابط مختلف موجود در هستی، نگاه خاصی نیز به روابط انسانی - اجتماعی دارد که در مورد مکاتب فردگرا و جمع گرا توضیحات مختصری دادیم. در باب روابط اقتصادی - اجتماعی نیز وضع بر همین منوال است. یعنی هر مکتبی براساس نگرش خاص خودش تعیین ملاکها و معیارها، موضع گیری خاصی هم در مورد این روابط اقتصادی داراست. مثلاً برخی وجود "استثمار" را در روابط اقتصادی جامعه، لازم و ضروری دانسته و براساس این نگاه و دیدگاه معین "خویش"، سلسله ضوابط معین و مشخصی را تعیین نموده تا روابط اقتصادی - اجتماعی مورد نظر خود را ایجاد کند. نگاه و دیدگاه "بعضی دیگر، مبتنی بر نفی و دفع استثمار از جامعه می باشد و این دیدگاه در شرائط مشخص، سلسله ضوابط معینی را تعیین می کند تا روابط اقتصادی - اجتماعی باب طبع خود را نیز مهیا سازد. پس می بینیم که نگاه و دیدگاه معین، همان پایه ثابت سیستم اقتصادی است، چرا که در ماهیت آن، عاملی وجود ندارد که باعث تغییر آن گردد و هر مکتبی بر اساس نگرش خاص خودش به هستی تبیینی که از روابط موجود در آن دارد، موضع و جهت گیری و نگاه و دیدگاه خودش را نسبت به روابط انسانی - اجتماعی مشخص می کند که این نگاه و دیدگاه علت آنکه مبتنی بر مکتب می باشد، ثابت بوده و در زمان، و مکانهای مختلف تغییر ناپذیر است. بعنوان مثال، آن

نفت و ... ابزار تولید از حالت قبلی اش کاملاً خارج شد و قدم در راه رشد سرمایه‌آوری گذاشت. این تغییر ناگهانی و سریع ابزار تولید در دوران سرمایه‌داری، روابط تولیدی خاصی را نیز دنبال خویش سوغات آورد. مثلاً "یک کارگر آزاد که در مغازه خودش در دوران ماقبل سرمایه‌داری یک بیل تولید می‌کرد و این بیل را در اختیار کشاورز قرار می‌داد، در دوران سرمایه‌داری دیگر امکان تولید بیل را ندارد. چرا که کارخانه‌های بزرگ، اولاً قادرند در روز هزاران بیل از آنتز و مرغوبتر تولید کنند و ثانیاً بجای بیل دستی می‌توانند بیل هیدرولیکی، تراکتور و ... بسازند که دهها برابر آن بیل کار خواهند کرد. پس می‌بینیم اگر بیل در زمینهای کشاورزی بکار برود، بازمانده تراکتور بکار گرفته می‌شود، تا چه حد تفاوت ماهوی خواهد داشت. یک بیل، زمین محدودی را می‌تواند آماده کشت نماید، اما تراکتور، هزاران هکتار زمین را شخم می‌زند و این تفاوت مهم، روابط تولیدی متفاوتی را نیز در جامعه ایجاد خواهد کرد. میزان حقوق و سهم کارگری که با بیل کار می‌کند با کارگر دیگری که بر روی تراکتور کار می‌کند، باهم یکسان نیست. نوع برخورد زمیندار با کشاورز نیز در این دو حالت تفاوت بسیار خواهد داشت. بدینسان دریافتیم که دو عامل "شیوه حاکمیت" و "بهرات اخذ آن" شیوه انحصارگرایی و همچنین "میزان رشد ابزار تولید" در روابط تولیدی یک جامعه نقش حیاتی دارند و به علت آنکه این دو متغیر هم هستند، روابط تولیدی نیز متغیر است و پایه دوم سیستم اقتصادی که روابط تولیدی است، متغیر می‌گردد.

(ادامه دارد ...)

عاملی که برده داری، فئودالیسم، سرمایه داری و ... را به هم مرتبط می‌سازد و محور اشتراک آنها را تشکیل می‌دهد، همان "استثمار" شدید و بی‌رحمانه است و طبعاً اگر مکتبی بخواهد در طول قرون متمادی و اعصار متوالی، راهنمای توده‌ها بوده و از یک بعد نیز، روابط اقتصادی حاکم بر آنان را صورت تکاملی ببخشد، می‌بایست که "نگاه" و "دیدگاه" معینی ارائه دهد که در تمامی طول تاریخ، ثابت بوده و بتواند در مقاطع مختلف، کارساز باشد. این دیدگاه می‌تواند مثلاً "تاییدویار" استثمار باشد و اگر چنانچه مکتبی این مواضع خویش را مشخص نمود، قسمتی از یک پایه سیستم اقتصادی‌اش را مشخص گردانیده‌است. پس پایه اول سیستم اقتصادی، همان نگاه و دیدگاه معین نسبت به روابط انسانی - اجتماعی است.

پایه دوم سیستم اقتصادی، یا پایه متغیر، عبارتست از: "روابط تولیدی". روابط تولیدی که مدیون دو عامل "شیوه حاکمیت" و "میزان رشد ابزار تولید"، قرار می‌گیرد، در بطن خود دو عامل متغیری را می‌پروراند که در طول تاریخ، شکلهای و صورتهای متفاوتی داشته‌اند. شیوه حاکمیت، همانگونه که در فصل اول بحث خویش اشاره کردیم، اگرچه جوهری ثابت داشته، لکن صورتی متغیر پیدا می‌کرده است. به این معنا که "انحصار گرائی" امری ثابت بوده که این امر ثابت در بستر متغیر تاریخ انسان، پیوسته صورتهای مختلفی بر می‌گزیده و حالت های "متغیر" و گوناگونی بخود می‌گرفته است. یکبار در صورت "زور"، دیگر بار به شکل "زیر و بالاخره زمانی در نمای "تزویر" نمودار می‌شده است.

پس، اگر چه "انحصار گرائی" امری ثابت است، لیکن "شیوه انحصار گرائی" که همان "شیوه حاکمیت" در طول تاریخ واقعی انسان است، متغیر می‌باشد و این وضعیت متغیر شیوه حاکمیت، روابط تولیدی متغیری را در طول تاریخ ایجاد کرده است.

مثلاً زمانیکه شیوه حاکمیت فئودالیسم وجود دارد، روابط تولیدی میان فئودال و کشاورز، با زمان حاکمیت سرمایه داری و روابط میان سرمایه دار و کارگر تفاوت دارد و لذا اگر مکتبی بخواهد این رابطه ها را استحاله کند، لازم است که این روابط تولیدی و شیوه حاکمیت را در همه حال بخوبی شناخته و در شرایط خاص آنها بخوبی موضع گیری کند. و برای این منظور حتماً یک پایه سیستم اقتصادی باید مبتنی بر روابط تولیدی و متغیر باشد.

میزان رشد ابزار تولید نیز از عوامل عمده‌ایست که روابط تولیدی متغیری را در طول تاریخ ایجاد کرده است. چرا که ابزار تولید از جمله مهمترین پارامترها نیست که در رابطه با "تولید اجتماعی" مطرح است و طبعاً در روابط تولیدی نقش حساس خواهد داشت. بعنوان مثال، ابزار تولید در امواتحده از صورت بسیار ابتدائی و ساده‌ای برخوردار بوده است. یعنی تازه انسانها آموخته بودند که چوب و پنبه استخوان و سنگ را تیز کرده و با آن حیوانات را شکار کنند. این وضعیت ابزار تولید، روابط تولیدی خاصی را نیز درآمده و احدها همراه داشت. در آنجا دیگر تفنگ شکاری موجود نبود که اگر کسی آنرا در اختیار می‌گرفت، قادر باشد دهها حیوان شکار کند و کسی که با سنگ شکار می‌کند، یک حیوان را شکار کند. پس وضعیت ابزار تولید در آمده واحده، خواه ناخواه "زمینه" ایجاد روابط تولیدی ظالمانه را از بین برده بود و مردم درکنار یکدیگر مواهب طبیعی بهره‌مند شده و روابط تولیدی بدون استثمار بر آنها حاکم بود.

با متعدد شدن روابط انسانی و بالطبع رشد ابزار تولید، به دوران برده داری رسیدیم. در این دوران که ابزار تولید، هنوز هم رشد چندانی نداشت و وفور برده، مانع از رشد سریع آن می‌گشت، باز هم روابط تولیدی خاصی موجود بود. ابزار

کشاورزی نسبت به دوره پیشین تا حدی رشد کرده بودند و این امر، موجب رشد کشاورزی در این دوران گشته بود. اما به علت آنکه خصلتهای نفسانی برخی افراد جامعه رشد ناهمگون نموده بود، ابزار رشد یافته را در خدمت "انحصار گرائی" خود، در آورده و توسط آن به محصور کردن زمین پرداختند و جامعه را از حالت وحدت اولیه به اختلاف مبدل ساخته و طبقاتی نمودند. این وضعیت در دوران فئودالیسم و خصوصاً "سرمایه داری" نیز موجود است. چرا که در دوران سرمایه داری، به علت پیدا شدن ماشینهای متعدد و اختراع ماشین بخار، و همچنین شش برق،

بقیه از صفحه ۱۲

یاس توده‌ها، زمینه بازگشت امپریالیسم

بخش اعظمی از این بن‌بستها و بحرانهای گمراخته اقتصادی حاصل برخورد غیراصولی با سرمایه داری وابسته است که هنوز شریانهای اقتصادی ما را در زیر دندان خود دارند. وجود استثمار در جامعه ما که حاصل حرکت سرمایه داری وابسته است از عوامل عمده بحران را می‌سازند که هنوز برخورد قاطعی با آنها صورت نگرفته است.

عدم مقابله جدی وقاطع با ستون پنجم امپریالیسم و عوامل مزدور رژیم سابق، ساواکیها و وابستگان به بختیار که بویژه هنوز در بخشهای بوروکراتیک ادارات ریشه دارند، نیز از عوامل عمده بی‌پای رسیدن توده‌ها و رشد ایوزیسیون است. برخورد غیراصولی با خوانین و فئودالها و روحانیون وابسته بدانها، تاثیر بسزایی در نارضایتی توده‌ها و مایوس و سرخورده شدن آنها داشته است.

گفتیم که یاس بزرگترین آفت انقلاب است و عمده ترین بستر حاکمیت دوباره امپریالیسم جهانخواار امریکا میباشد. بدون شک این یاس و سرخوردگی حاصل چیزی جز شوری بودن انقلاب و فرونشستن شور و احساسات پاک توده‌ها نیست. لذا ستم عمده ترین حرکت و تلاش میبایست در جهت شعوری کردن انقلاب برای رشد خود آگاهی توده‌ها و ارتقاء سطح آگاهی ضد امپریالیستی آنها در یکسپنج توده‌ای باشد. در چنین شرایطی همه نیروها، همه توجهات، همه شعارها، همه حرکتها و تلاشها و سرانجام تمامی قلمها و قدمها میبایست بر علیه دشمن عمده یعنی امپریالیسم امریکا بکار رود تردیدی نیست که حمله نظامی مستقیم امریکا به خاک کشورمان بستر اساسی سم‌گیری همه نیروها و توجهات و شعارها و حرکتها و تلاشها بر علیه امپریالیسم امریکا است. استراتژیهای امپریالیسم با علم و آگاهی از همین امر، سعی بر آن میدارند که

بقیه از صفحه ۹

اینستکه اعتقاد داریم این طرح شعاری دروغین نیست، جنگ تحمیلی، صلح تحمیلی را بدنبال میآورد و این صلح ماهیتی غیراصولی دارد. این صلح اگر پدید آید، بسان جنگ بستر انحراف انقلاب و خلقها از مسیر اصولی حرکتیشان خواهد شد و امپریالیسم بطور کلی چهره کریه‌اش در لفافه فرو خواهد رفت. چرا که خلقها امپریالیسم را در گروگانگیری گم کردند و حال در عراق یافته‌اند و اگر در اینجا گمشکنند، بعید است که بدین زودبیا دوباره او را بیابند. و این برای انقلاب فاجعه‌است و نابودی و رکود کامل آنرا نوید میدهد.

برای نجات انقلاب و سوق یافتن حرکت خلقها به مسیر اصولی‌اش می‌بایست از صلح در جهت مبارزه استفاده کرد. حال که جنگ‌اصولی (ضدامپریالیستی) نداشته‌ایم که صلح اصولی (پیروزی انقلابی) بدست بیاوریم. صلح را بستی سازیم که براساس آن مبارزه با امپریالیسم را دوباره آغاز نمائیم و نه صلحی که هژمونی مدنظر دارد!

"والسلام"

یاد مصدق گرامی باد!

اسفندماه هرسال، یادآور مبارزه و وفات مصدق، بزرگ‌مرد مبارزات ضداستعماری خلقهای جهان گرسنه‌است. وی در طی سالها مبارزه بی‌امانش بر علیه سه جبهه قاسطین (امپریالیسم - استبداد)، ناکثین (جبهه ملی و حزب توده) و مارکسین (ارتجاع مذهبی)، راه مبارزه برای کسب آزادی خلقها را در شرائطی خاص، به پیشگامان توده‌ها آموخت. باشد که در سالروز وفاتش (۱۴ اسفند)، و دور از همه جار و جنجالهایی که "املیسم" و "فکلیسم" برای نابودی و یا مسخ حرکتش براه انداخته‌اند، به عمق حرکت وی بیندیشیم و با تبیین جهت‌گیریها و عملکردهایش، برگ دیگری بردفتر تجربیات خویش بیافزائیم.

ضمناً به مناسبت ۲۹ اسفند ماه سالروز ملی شدن صنعت نفت ایران، توسط دکتر محمد مصدق، جزوه مستقلی انتشار خواهیم داد.

خاطره شهادت سید جمال را گرامی میداریم!

۱۸ اسفند، سالروز شهادت سید جمال‌الدین اسدآبادی، تداوم بخش حرکت انبیاء راه عموم پیروان اسیل او تسلیت می‌گوئیم. وی زمانی حرکت مکتبی، رهائیبخش و عدالت‌خواهانه خویش را آغاز کرد که استعمار جهانی ترکتازی خود را به حد اعلا رسانیده بود و چه در درون مرزهایش و چه در کشورهای جهان گرسنه، نیاز به این چنین حرکتی که هم مبتنی بر مکتب بوده و هم استعمار را به زانو در آورده، بیش از پیش احساس می‌شد. امیداست که بایستی خط فکری - حرکتی سید جمال در مقطع کنونی، قادر به تداوم بخشیدن به حرکت اصولی وی باشیم!

برای این منظور، ما از آغاز حرکتان، با تکیه بر حرکت سید جمال، سعی نمودیم تا خط فکری - حرکتی وی را که پس از او در حرکت اقبال و شریعتی نیز تبلور یافت، تبیین نموده و براساس آن، راه خویش را بی‌بگیریم و تاکنون دو جلد از تبیینات خویش را ارائه داده‌ایم و از این پس نیز در فرصتهای مناسب، به انتشار بقیه کتب مربوطه، اقدام خواهیم ورزید.

حمله نظامی مستقیم نکنند، بلکه از یکسو در اثر تحمیل جنگ فرسایشی عراق و ایران، مواضع ایران را درهم بکوبند و موضع آنرا تضعیف کنند، و از سوی دیگر از درگیریها و اختلافات و تضادهای داخلی به‌بهرترین نحو استفاده کنند و از همه روابط غیراصولی و برخورد های غلط و ندانم‌کاریهای ما اعم از نیروهای حاتم و نیروهایی که انتظار برخورد اصولی تری از سوی آنها میرود، نهایت بهره‌برداری را بکنند و بالاخره اینکه از نارضایتی عموم توده‌ها در اثر فشارهای اقتصادی، و گنجی و سردرگمی آنها در این درگیریهای سیاسی استفاده کند و کاخ ظلم و ستم مزدوران وابسته بخویش را برپیکر متلاشی و جزه‌جزه شده خلق قهرمانان برافرازد.

براین اساس مسئولیت عمده‌ها در این شرایط حساس اینستکه از هرگونه عملی که به‌نحو ما را از دشمن عمده مغافل سازد اجتناب ورزیم، تا آنجا که حتی به عملکردهای ارتجاعی جناحهای حاکم، در سایه تضاد عمده‌مان با امپریالیسم امریکا برخورد کنیم و پیوسته تکیه‌مان بر توده‌ها باشد و امیدمان به خودآگاهی رسیدن آنها با تلاشی پیگیر در جهت رهائی آنها از ربه‌های استعمار، نه بر تضادهای درونی جناحهای حاکمه. برخورد غیراصولی نیروهای مرفقی با جریاناتی که ارتجاع جهت حل تضاد خود با آنها براه انداخته و روز بروز آنها را دامن می‌زند، همه و همه موجب عدول این نیروها از یک موضع اصولی به یک موضع واکنشی شده و در صورتیکه ادامه یابد زمینه‌ساز سلطه و سیطره دوباره امپریالیسم امریکا خواهد شد. از نیروهای مرفقی بیش از این توقع و انتظار است که در برابر جریانات ارتجاعی که ارتجاع براه انداخته، اینقدر موضع واکنشی نداشته باشند، چرا که اتخاذ موضع واکنشی در برابر ارتجاع و معطوف داشتن تمامی توجهات به اینکه به‌یاوه‌های ارتجاع پاسخ‌گفته شود، آنها را از دشمن عمده یعنی امپریالیسم غافل می‌سازد و موضع تهاجمی‌شان را از بین میبرد. لذاستکه باید هوشیارانه به‌این مسئله توجه داشته باشند که برای آنان به‌یچوجه اصولی نیست، در مقابل ارتجاع که آنها را دشمن عمده میداند، آنها نیز مقابل ارتجاع و در برابر آن را دشمن عمده خود بیانکارند و در برابر آن به‌نشان دادن واکنش بپردازند. جای هیچ شکی نیست که این موضع واکنشی در برابر ارتجاع، موجب عدول آنها از موضع تهاجمی در برابر دشمن عمده یعنی امپریالیسم خواهد شد.

بایستی به‌این مسئله اساسی توجه داشته باشیم، که در حساسترین لحظات ضربه‌پذیری و آسیب‌پذیری قرار داریم، لحظات حساسی که پیش از کودتای سوهارتو و پینوشه و ... در اندونزی و شیلی و ... حاکم بود، امروز بر جامعه ما حاکم است و هرگونه عملکرد غیراصولی و غلط ما، این شرایط را بیش از پیش برای وارد ساختن ضربه‌نهایی از سوی امپریالیسم امریکا آماده و مهیا می‌سازد. از اینروستکه باید با ایمان و اعتقاد به اینکه در ظل خودآگاهی توده‌ها و وحدت و انسجام و تشکل آنها است که امریکا هیچ غلطی نمی‌تواند بکند، تمامی تلاشها و کوششها بر علیه این دشمن غدار بکار افتد و تمام فریادها، تمام تنشها، تمام خشم و قهر و کینه‌مان متوجه امپریالیسم جنایتکار امریکا گردد.

به امید پیروزی

تبریک و تهنیت

سالروز آغاز مبارزه آزادیبخش مسلمانان جنوب فیلیپین را به عموم رزمندگان و پیشگامان خلقها، تبریک و تهنیت می‌گوئیم و به یاری خدا و با امید به پیروزی آنان، مبارزات ضدامپریالیستی خویش را در این سوی جهان، هرچه بیشتر تعمیق می‌بخشیم!

تحلیلی پیرامون جبهه آزادیبخش مورو و جنبش مسلمانان جنوب فیلیپین، بزودی منتشر خواهیم ساخت.